١

هو المستعان


و

علیه التکلان

بر ارباب بصیرت و دانش مخفی و
پوشیده نماناد که چون کتاب مستطاب مسمی
بخواص الحیوان چند سال قبل نیز بزیور طبع در آمده بود و با وجود آنکه در مقابله و
تصحیح آن مسامحه شده بود چون کتابی بود مشتمل بر فواید عدیده و نکات غریبه
ارباب کمال و فضل هر یک نسخه گرفته و یکباره که چاپ شده بود بمصرف فروش رسید
لهذا در اینسال نیکو فال آن بار با دقت تمام مقابله و تصحیح شده و بزیور طبع
در آمد که طالبان این کتاب مستطاب در نهایت سهولت از آن بهره
مند باشند و عوام و خواص بهره مند شوند

و بالله

و

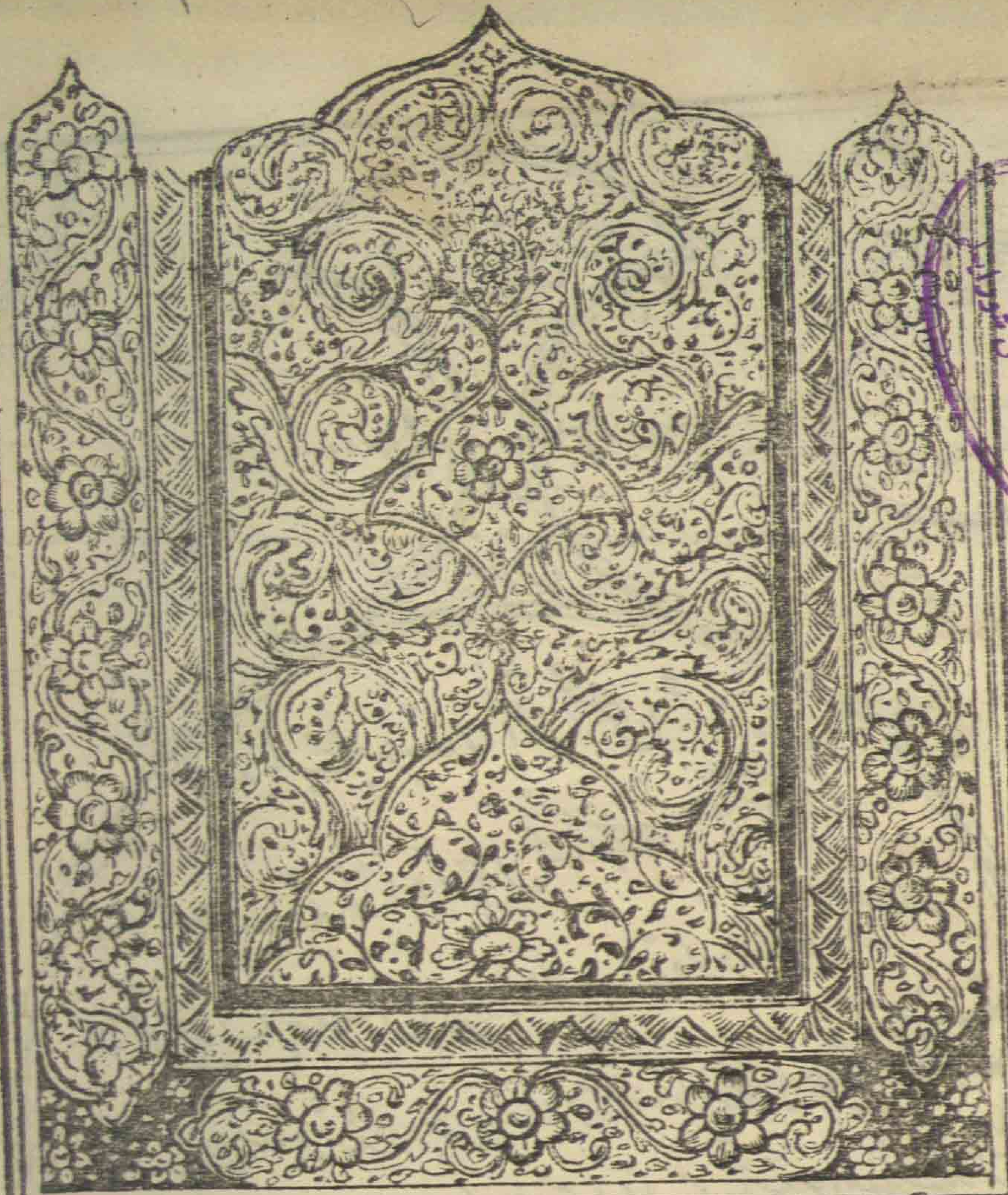


هو المستعان و علیه التکلان

برارباب بصیرت و دانش مخفی و
پوشیده نماناد که چون کتاب مستطاب مسمی
بخواص الحیوان چند سال قبل زیور طبع درآمده بود و باوجود آنکه در مقابله و
تصحیح آن مسامحه شده بود چون کتابی بود مشتمل بر فواید عدیده و نکات عجیبه
ارباب کمال و فضل هر یک نسخه گرفته و یکباره آنکه چاپ شده بود بمصرف فروش رسید
لهذا در اینسال نیکو فال که بهار با دقت تمام مقابله و تصحیح شده و بزیور طبع
درآمد که طالبان این کتاب مستطاب در نهایت سهولت از آن بهره
مند باشند و عوام و خواص بهره مند شوند

وبانی و ساعی را بدعای خیر یاد فرمایند

فهرست



فهرست ابواب بسم الله الرحمن الرحیم خواص الحیوان

باب اول در الف فصل اول در الف مفتوحه اسد شیر ترکی اصلان نامند ارنب خرگوش
ترکی توشقان نامند اتان خر ماده افال و افیل شتر جوان آیم مار ترکی ایلان نامند ابن عرس زرد فیح ماده
اشو مار شیا ادقم مار بچه ابتد نوعی ز مار اصل از رحه جانور کوچکیت که چوب میخورد ترکی قاج قوردی گویند
اسایریع کرم کرم سرخی که در سبزه زارها بود ترکی چمن قوردی نامند انیس مرغ سرخیست ابل گوزن ترکی
نراورا بکه گویند فصل دویم در الف مکسوره انسان مردم اوزه مرغ آبی خوانگی ترکی اورد
گویند ابن آوی شکال ترکی جغال نامند ابابیل پرستوک ترکی قرلانقوج نامند ابل شتر و ترکی دوه نامند
فصل سیم در الف مضموم ارو تیه نره کوهی و ترکی داغ کجی گویند اتن مرغیست که سیاهی زند
باب دوم در با فصل اول در با مفتوحه الباز باز ترکی قارچغای نامند باشق ترکی
ترکی قرقی نامند بندق آنذکی از گنجشک بزرگتر ترکان ترغاه گویند بالام کاو ببر تابه ماهی ترکی بالق گو
ببغا طوطی بغل استر ترکی قاطر گویند بقر گاو ترکی سغر نامند بقره وحشیه گاو کوهی ترکی داغ سغری نامند بقر اهلی
گاو عنبر ست بقره بحری اسیر آبیل گاو ماده کوچکیت بقه و بعوضه پشه ترکی گودرمک نامند برلنبک بحری و شمار

فصل دویم در بای مکسوره برزون اسب یه فصل سیم در بای مضموم بغوث کبک ترکی بزنامند
براق اسبی که حضرت مقدس نبوی سوار شد بلبل معروفست بوم جغد و کشکر ترکی باغوش نامند بوقلمون مرغ
بقیه سبت باب سیم در تا فصل اول در تای مفتوحه ثعبان مار بزرگ تم مرغیست نامند بط تنوط مرغ کوچکیست
نر اهلی و وحشی ترکان بیش خوانند فصل دویم در تای مکسوره تدرج مرغیست شبیه تسوح نهنگ ترکی لوستی اول
گویند فصل سیم در تای مضموم تبشه مرغیست که او را صفاریه گویند باب چهارم در ثا فصل اول در ثای
مفتوحه ثور گاو نر ترکان اوکوز نامند فصل دویم در ثای مضموم ثعبان اژدها ثعلب روباه ترکی تولکی گویند
باب پنجم در جیم فصل اول در جیم مفتوحه جاموش گاومیش جان مار سفید دست جدی بزغاله ترکی اوغلاق
جراد ملخ ترکی چکرد گویند جمل شتر نر ترکی از کک دوه گویند جلالة از ماهی مار خور له مشو و جلاله حیوان
نجاست خوار مشو و جبه خرس ماده فصل دویم در جیم مکسوره جن پری خبان البیوت مارهای کوچک
جریب ماهی شبیه نهنگ فصل سیم در جیم مضموم جرد موش بزرگ جند جند بیدستر معروف ترکی اوغلان
اوش گویند باب ششم در حاء فصل اول در حاء مفتوحه حجل کبک نرچنبه مار حلزون کرم
ماهی ترکان بالیغ عولانغی گویند حمامه کبوتر حوصله مرغ بزرگ حوصله جبهه زمام شتر فصل دویم در حا مشو
حجر ماد یان حداه کور کره ترکی چلاغان نامند حربا آفتاب پرست و رحم البهو نامند حمار خر ترکی اشک
نامند حمار وحشی خر کوهی ترکی داغ اشکی حمار قبان باشد که خر زون سوسمار فصل سیم در حا مضموم
حباری جزر ترکی و حوه نامند خر فوتس جانوریست که میل بسرخی زند حوت ماهی ترکی بالق گویند حو
الجیض حیوان بزرگیست در دریا حوت موسی یوشع ماهیست در دریا ام حبین از سوسمار برجس گویند
جباحب حیوانیست مثل مگس باب هفتم در خاء فصل اول در خا مفتوحه خاز نابز خر بازشکم مگس
خنثی مرغ بزرگیست در بلاد چین خطاف پرستوک ترکی قرلانقوج خنفسا سرگین گردان ترکی دوزان
قوردی نامند فصل دویم در خا مکسوره خنزیر خوک ترکی طنغوز گویند فصل سیم در خا مضموم خفاش
شب پره خلد موش کور باب هشتم در دال فصل اول در دال مفتوحه دابه هر حیوان جنبنده
داق داله فصل دویم در دال مکسوره دیک خروس فصل سیم در دال مضموم دب خرس دلدل
خار پشت و کفین جانوریست در دریا دود کرم ترکان قورد نامند دجاج مرغ خانگی ترکان داوق
نامند باب نهم در ذال فصل اول در ذال ذراریح آرکلنک فصل دویم در ذال مکسوره ذئب گرگ ذبح کفتار
تر فصل سیم در ذال مضموم ذباب مگس ترکان چبین نامند باب دهم در راء فصل اول در راء مفتوحه
رخم پیهای فصل دویم در راء مکسوره زرجانوریست شبیه نهنگ فصل سیم در راء مضموم رتیلا رطیل
رونیها ماهی کوچک رخ مرغیست معروف در بلاد چین باب یازدهم در زاء فصل اول در زاء مفتوحه زاغ زاغ

ترکان غرغره وقرقون نامند زنبور انگبت ترکان ارو نامند فصل دویم در زاء مکسور زریاب مرغیست که لغت
بردم کبر فصل سیم در زاء مضموم زرق مرغ شکاری زوو زردی سار و بترکی سقر جین گویند زجره مرغیست که
بیلاجلین باو شکار کنند باب دوازدهم در سین فصل اول در سین مفتوحه سام ابرص چلپاسه
باش نغلو نامند سرطان خرچنگ سعلاط اجنبت غولان سقنقور یکنوع ماهیست ادرک نامند
سلوای مرغ سمانه بترکی بلدرچین نامند سمک ماهی ترکان بالق گویند سمندر جانوریست که بی آتش نخورد
سمو جوان صحرائیست شبیه بگربه فصل دویم در سین مکسور سنجاب بچه موش دشتی است سنور
گربه و بترکی پشیک نامند فصل سیم در سین مضموم سلحفات سنگ پشت سوره کرمیست که در گندم
بهم افتد باب سیزدهم در شین فصل اول شاذ هوا زحیوانیست که در بلاد روم یافت شود شاهین مرغ
ترکان لاچین نامند شحمة الارض جانوریست که چون دست برو کذارند جمع شود شقراق و سنداق کارسکی
فصل دویم در شین مکسور شنقین یکنوع از کبوتر فصل سیم در شین مضموم شبوط نوعی از ماهی
باب چهاردهم در صاد فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع عصافیر است
صدف از حیوان دریائیست صرصر و صرصار جانوریست شبیه ملخ صفر جرخ و ترکان انبلکو نامند صفرد بچه
در جوف اوست فصل دویم در صاد مکسور صلنباج ماهی درازه باریک فصل سیم در صاد مضمومه
صرد و ارکو به باب پانزدهم در ضاد فصل اول در ضاد مفتوحه ضان گوسفند و میش بترکی قوبی نامند
ضب سوسمار ضبع کفتار فصل دویم در ضاد مکسور ضفدع بزق و بترکی قورباغه نامند فصل سیم در
ضاد مضمومه ضوع مرغیست که اخیل نامند و در الف گذشت باب شانزدهم در طا فصل اول در طاء
مفتوحه طاوس معروفست طیر جنس مرغان طیطری مرغیست که از نهرها مفارقت نمیکند طیهوج
بلبک کوجکست طرغلودس مرغیست باب هفدهم در ظاء مفتوحه ظبی آهو و بترکی جیران و کیک
نامند ظربان مرز غل بترکی بدرق و گوهان خوانند باب هجدهم در عین فصل اول در عین مفتوحه عظایه
جانوریست از چلپاسه بزرکتر عقرب کژدم ترکان عقرب و ملو نامند علامات ماهیان دراز و باریک علق
زلو و بترکی سلوک نامند عناق الارض جانوریست کوچکتر از یوز عنبر ماهی بزرگ بحریست عنز بز ماده
عنقا سیمرغ عنکبوت کارتنک عطار نوعی از حیوانات صدفیه است فصل دویم در عین مکسور عجل
گوساله بترکی بزو گویند ابن عرس راسو فصل سیم در عین مضمومه عصفور گنجشک بترکی سرچه نامند عقاب
آله سیاه ترکان قراقوش نامند عقعق عکه و مجله بترکی سقفان نامند باب نوزدهم در غین فصل اول
در غین مفتوحه غزال آهو بره غنم گوسفند بترکی قوین غواص مرغیست که او را غطاس نامند فصل دویم
در غین مکسور غرغر ماکیان صحرائی فصل سیم در غین مضمومه غراب کلاغ و ترکان قارغه و غارغون نامند

غرنیق مرغ سفید دراز گردنست باب بیستم در فا فصل اول در فاء مفتوحه فاخته کبوتر بترکی الماخته نامند
فاره موش ترکان سیچان نامند فراشه پروانه فرس اسب و بترکی آت نامند فرس البحر حیوانیست که در نیل
بهم رسد فهد یوز ترکان پارس گویند فصل دویم در فاء مکسور فیل پیل فصل سیم در فاء مضموم فرانق
بترکی قراقولاق نامند باب بیست و یکم در قاف فصل اول در قاف مفتوحه قاوند مرغیست که به
ساحل دریا آشیانه سازد قبج کبک ماده قفنس مرغ معروفست قرقفنه مرغیست قطا اسفرود کسنکلاوه
فصل دویم در قاف مکسور قرد بوزینه و میمون ترکان بیچین گویند فصل سیم در قاف مضموم قبره چکاوک کنکا
جلجلکو نامند قمل الزرع شپش زراعت قنفذ خار پشت بترکی کیرپی نامند قنفذ بحری خار پشت دریاییست
در کاف فصل اول در کاف مفتوحه کبش قوچ کرکند کرگدنست و خرهندی نیز گویند کروان زدک کلب
سک و بترکی ایت نامند کلب الماء قندزست که در باب قاف گذشت فصل دویم در کاف مضمومه کرکی
کلنگ ترکان درنا نامند باب بیست و سیم در لام فصل اول در لام مفتوحه لجاء نوعی از سنگ پشت
لقلق و لقالق لک لک و ماده شتر باب بیست و چهارم در میم فصل اول در میم مفتوحه مها گاو
معزه بز و بترکی کچی نامند فصل دویم در میم مکسور معراج جانوریست عجیب نمل خرگوش فصل سیم در میم مضمومه
مرغ نیکو نعمت است پر مرغیست که شب نخواند باب بیست و پنجم در نون فصل اول نافه شتر ماده نحاج
مرغیست نجلعب نطاط نحل انگبت عسل بترکی بال آروسی گویند نسر کرکس ترکان قاجر نامند نعامه شترمرغ
بترکی دوه قوشی نامند نعجه میش ماده نمر پلنگ ترکان قبلان نامند نمله مورچه ترکان قارنجه نامند
فصل دویم در نون مکسوره نسناس خلقیست در صورت ناس نمس جانوریست فصل سیم
در نون مضمومه نقره نکس دیست باب بیست و ششم در هاء فصل اول هام بار موو سایر
جانوران فصل دویم در هاء مکسور هره گربه بترکی پشیک نامند هزبر شیر فصل سیم در هاء مضموم
هدهد شانه سر باب بیست و هفتم در واو فصل اول در واو مفتوحه وحش آنچه از دواب بر آدمی
انس نگیرد و رشان کبوتر صحرائی ورل جانوریست مانند سوسمار وزغه چلپاسه بترکی باشی نغلو نامند وعل
بز کوهی و ابل گذشت نبات الوردان جانوریست که در اماکن نم متولد شود باب بیست و هشتم
در یاء فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث اند یامور نوعی از بز کوهی
یحمور خر کوهی بترکی داغ اشکی نامند یربوع نوع موش دشتی
یعسوب پادشاه زنبور فصل دویم در یاء مضمومه
یویو نوعیست از مرغ که کنیتش ابو رباح است
تمت فهرست کتاب خواص الحیوان بعون الله

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که مشکوة بنی نوع انسان حیوان را بچراغ جان برافروخت و قلوب شان
را از طریق نطق و ادراک معانی و فهم لغات و مبانی بیاموخت و او را بر سایر انام بتفضیل خلعت تکریم بتشریف نعت نطق
لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا در
پوشانید و صلوات نامیه و درود نامعدود بر مرکز دایره وجود و دایره مرکز جود اعنی افضل کافه انبیا و خلاصه موجودات فخر العالمین و
سید کونین محمد رسول الله صلعم و بر پسر عمه و وصی و خلیفه امیر المؤمنین علی و آل او صلوات الله و سلامه علیه
او لاولاده الائمة الاطهار و بعد بر ضمایر ارباب بصیرت و اصحاب دانش مخفی و مستور نماناد که چون زمان پادشاه دین پناه
انجم سپاه کیوان شکوه جمشید افریدون فر سکندر ظفر دارای دادگر فرمانفرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک زمان باسط بساط امن و امان ماحی عکس جور و طغیان ماهر رایت عدل و احسان
سلطان سلاطین الآفاق مالک ملوک العالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقة الناجیة من
الامم ناظم الشریعة الشریفة المصطفویة سالک مسالک الطریقة المرضیة المرتضویة اعنی پادشاه ملک پناه ظل الله
المظفر بالعنایات الملک المنصور بالتاییدات السبحانیة خاک آستانه نجف اشرف غلام با اخلاص امیر المؤمنین حیدر المظفر ابو ال
ابو المنصور شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم شریفش فاتحه عبادت و خاتمه اسمش خاتمه

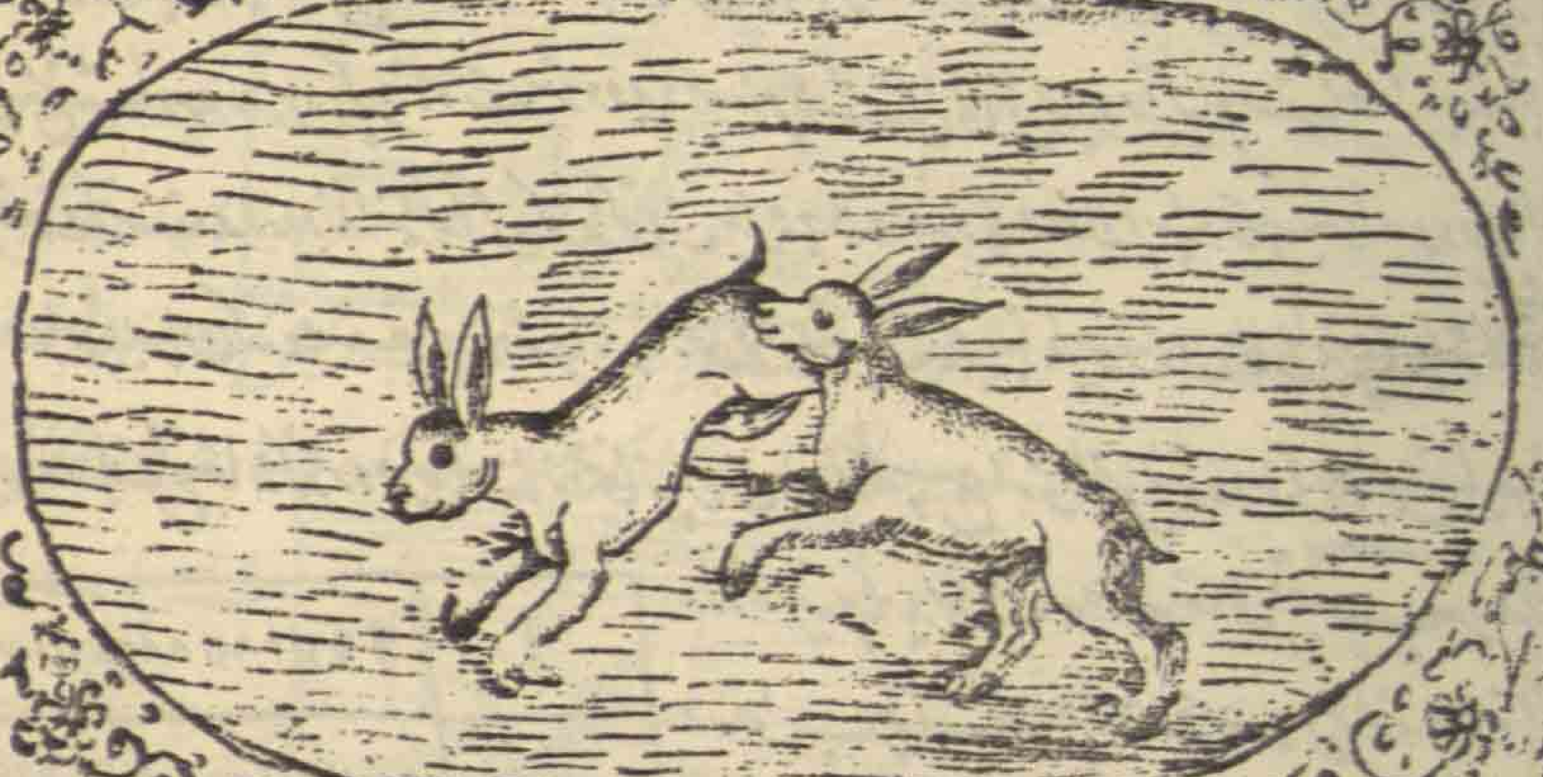
تلاوت

تلاوت و مطلع سعادت و سیادت تالی او آیتی عنوان بر و بحر مملو از خرمن نعم عطاء و سخا خلد الله ملکه
و عدله و احسانه که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته و صوت
نصفت و داد گستری او باوج خافقین رسیده از نهایت قابلیت و کثرت تربیت در این اوان ذئب و غنم هم عنان و
صعوه با شاهین هم آشیان روزی از ایام عید و نوروز که جمعی از فضلای بلاغت نشان در مجلس بهجت آیین حضور بلند
منزلت بهرام صولت مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم ابن الکریم ابن صدر الدین محمد ابن میرزا محمد ابراهیم که با بواب
صوری و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بودند و نمطی از وصف کتاب حیوة
الحیوان ذکر نمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع و مضار
در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون بعربیت نوشته شده
بسیار دارد که طالبان از مطالب آن مبتدا و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارات و
عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه این کتاب اختصاری یابد و ترجمه آن بفارسی بنحوی که اول اسم عربی
و پس نام فارسی و ذکر خواص و منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از آن کتاب منتفع
و بهره‌مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همایون اعلی که هزار روح مقدس فدای نام او باد
عاید گردد پس داعی حقیقی ابن خواجه محمد محمد تقی التبریزی که از بار یافتگان مجلس سامی بودم مامور شدم که کتاب
مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بنده حقیر کثیر التقصیر با قلت بضاعت و عدم استطاعت اطاعة الامر
المطاع و اتباعا لحکم الواجب الاتباع از حضرت سبحانه و تعالی استعانت طلبیده ترجمه کتاب مزبور شروع نمودم و آنرا به
هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم و در هر باب سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی حیواناتیکه
مفاتیح آن مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوایل آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است
و این کتاب را بخواص الحیوان نام نهادم و استدعا از ارباب فضل و کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات
و تحریر عبارات آن سهوی و خطائی و زلتی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی‌بضاعت
با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه طلبه و آنکه کتاب دیگر در این فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر
نبود بامر مسطور قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول و الله الموفق و المعین باب اول
از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه اسد بفارسی شیر
و بترکی اصلان نامند و موضع او اکثر بیشه‌ها بود از غلبه حرارتیکه دارد دایم المحموم است گوشت او حرام و از
استماع صوت او نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید سباع از وی گریزان شود اگر
پوست او را بشرطیکه موی داشته باشد بر کودک ببندند تا حد بلوغ او را از صرع نگاه دارد و اکل زهره او
حل معقود نماید بتخصیص که فی الفور بود و در هر موضعیکه از موی او بسوزانند البته از آن موضع از حشرات

دراحی

وبرص ابیض را رود نشستن بر پوست شیر دفع بواسیر و نقرس نماید و هر که پیه شیر بپیشانی او را بر روغن گل ساخته بر روی مالد
مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود و کحال زهره او تجدید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با خود دارد
حیله و سحر و محیلی بدو اثر نکند و بسبب آن از نیش گزیدن ایمن شود و ابن عباس از حضرت امیرالمؤمنین نقل نموده که آنحضرت
فرموده که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید اعوذ برب دانیال والجب من شر الاسد از شر شیر و سایر
سباع محفوظ ماند بدانکه شیر را اسامی بسیار است از آنجمله ابو نصر فراهی در سه بیت در رشته نظم کشیده
در یک بیت آورده چنانکه شیر غضنفر و اسد و لیث و دادر شود و [illegible] هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر نرگس
تعبیر اگر در خواب ببیند که شیر سوار است و [illegible] بر دشمن غالب شود و اگر ترسد [illegible] اگر ببیند که شیر او را
هرگاه آن شخص ببیند [illegible] سلطان خائف گردد و اگر ببیند که شیر با او تملق میکند امور او
ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر ببیند که سر شیر میخورد پادشاه شود و اگر ببیند که پاره از بدن شیر در کنار خود
نهاده اگر زنش حامله است پسر آورد و الا پسر پادشاه او را در کنار گیرد و دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان [illegible]
بود که ایمن از او نباشد و گاه دلیل [illegible] مریض [illegible] شفا بود والله اعلم ارنب بفارسی
خرگوش و بترکی توشقان گویند نزد جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوش بحری
حرام است و از جمله سموم است [illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر زنی [illegible]

مغز سر او را با فلفل خورد ارتعاش را برطرف سازد و اگر خون او را بر بهق سود طلا کنند نافع بود [illegible]
سر او را با دو حبه کافور مخلوط ساخته بخورد هر که او را [illegible] دوست دارد [illegible]
وی نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب چشم او گشاده میماند تا شاید
که صیاد بدینجهت گمان برد که بیدار است نزد او نرود و بزعم اهل جاهلیت آن بود که جن از وی گریزانست و لهذا کعب
پای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هر که کعب او را با خود نگاهدارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و آن
[illegible] دو حبه زعفران [illegible] مخلوط ساخته بپاشاند [illegible] بود و اثر
بر وی ظاهر نگردد و اگر سرگین او را بر زن بندند باز نگیرد مادام که با وی باشد تعبیر اگر کسی خرگوش در
خواب ببیند با زن جمیله ملاقات کند اگر او را ذبح کند [illegible] تزویج کند [illegible] اگر ببیند که گوشت او را
مطبوخ ساخته میخورد روزی بحساب [illegible] نصیب وی شود [illegible] تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود



و مرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد [illegible]
زن کثیر النفع است افال و افیل [illegible]
و بترکی ایلان نامند [illegible] افعی مار ماده دو شاخ [illegible] مار سیاه ارقم [illegible]



اصل نزدیک سر کوتاه جسم که بر سواره دو وکشد و گوشت جمیع انواع حرام است افعی جبل از انواع او
و او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک باشد خود را بر درخت رازیانه [illegible]

و چشم خود را بدان درخت بمالد روشن شود مجرب است نقل کرده که هر گاه مار زمستان از سوراخ بیرون رود و کور گردد از جانب حق تعالی ملهم شود بآنکه چشم خود را ببرگ رازیانه تر بمالد روشنی و معاودت نماید و اگر باشد که در صحرائی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خود را به درخت مذکور رساند و چشم خود را ببرگ او بمالد باذن الله روشن گردد و اگر دم او را تیز ببرند باز عود کند و اگر دندان او را بکنند بعد از سه روز پیدا گردد و اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند دشمن ترین همه چیز آدمی را مار بود و کاو وحشی او را بسر غم تمام بخورد و اکتحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحری بر او اثر نکند و دندان چپ او اگر بسایند و بر دندان درد کننده بمالد وجع او ساکن کند و اگر بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که با وی باشد طلاء پیه او دفع گزیده هوام کند و اگر از موضعی موی بکنند و پیه او را در آن موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و کل شورهای گوشتش مقوی جسم بود و اگر کسی نشادر در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او پاشد فی الحال بمیرد و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بواسیر را سود دهد اگر سر و دم او را ببرند بریان کنند صنعتی بخورد شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه چون ابن طلسم بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یکی را در یک کنج خانه گذارد همه حیات از آنخانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود و باقی خواص در باب حا در ذکر حیه بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن او در خواب حیات و دولت و نسل و فرزند و زن باشد اگر بیند که با او نزاع کند اگر دید که ماری که بر وی

۹	ابم ااا رح ۸۸ اا ۸ ااا ۹۹
۵ ط	ط راح راح دم ۷ ۹ ۱ ۸ ۹ ۱ ۹ ۹

نهر کجا که خواهد ببرد و از وی نفع رسد او بدولتی و معاوشی رسد کسیکه در خواب بیند که مار از دهن او بیرون آید اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیات است اگر بیند که مارها در میان درختها و زراعت بسیار است آن زیرا که جریان حیات نابت است که وجعلنا من الماء کل شیء حی و اگر بیند که مار بر فراش خود گشت رود آن شخص فوت شود و اگر بیند که زنش مار زاید او را غافی بهم رسد ... زنان با او را برده بشمارد اگر زود قوت و لذت یابد از آن بهتر بود یکی خردمند که فرزندان ما جوان نبند و اگر بیند که بکمان مار فرو دهد که بیرون آید بیش آنچه ببرد و اگر بیند که مار او را فرو برد سلطان گردد و اگر مار بر او حرف زند منزلت عظیم او را رسد والله تعالی اعلم

تعبیر

هرقیه جانور کوچکیست که چوب بخورد و ترکی آغاج قوردی میگویند مانند کرم در زمین میباشد و لهذا او را ارضه مینامند چون یکسال بر او بگذرد دو بال طویل بر آرد و بپرد این همان دابه است که دلالت کرد جن را بر موت سلیمان و چنانکه عصای او را بخورد و عصای سلیمان

بیضاوی کما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منسأته و نمل ارضه کوچکتر است که از غایت ضعف میاید و او را بر میدارد و در سوراخ خود و اگر زمین آید مقاومت شوانند کرد و از شان ارضه است که بچه خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنای کند از چوبها چنانکه جمع کرده مانند خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلی سطح بود و در بحجش مرتبی میگذارد و خانه خاشی مربع بود و در اوایل ساختن مربع بود و بچه میوه های خود از زباد کرده مثل و عربان در امثال خود گویند فلان اکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است تعبیر دیدن او در خواب دلیل نماز در علم و طلب حلال است والله اعلم

تعبیر

السابع

اسابع کرم سرخ که در سبزه زارها و تیره زارها بود و سرش سرخ و جسدش سفید بزرگی چون توری نامند که بلیث در یک و زمین نمناک با جماع زنان تشبیه کنند کلش حرام است چه آنکه از حشرات است هر گاه او را با اسفند بر اعضا بوبیده کداز نزد و ساعت نفع بخشد و اگر او را خشک کرده نرم بسایند با روغن بنجد مخلوط به قضیب طلا کنند منعظم و غلیظ کردانند و عجیب تر آنکه اوغیر الارض است که در باب سین بیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل کند بر دو شخصیکه زیان کند و بر مال خود را بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که او کرم سبز است که در خیار زارها و میوه زارها بود و هم در علم

تعبیر

انیس

انیس مرغ سبز جسمیست که آواز او با آواز خوش باشد و در جنت و در رودخانها است و جائیکه آب و در آن بسیار باشد و در لغت احمر جا بر خوش که اجاق او بر لب دالر نوع نغماتش بشمارد و جا بر کاه او را گیرد هر گاه دوه کبی کو کرده کاهی گشتر آدم مونسی او را ارسطو گفته که از شغراف و غراب بهم رسد بود انسی گیرد و ادب قبول کند بصور مثل شتری فصیح است خوردن میوه و گوشت است و در بیابانها اکلش حلال است نزد اکثر آنکه باشد باید با مکسوره گوزن و تبرکی ترال نر و انکه گویند اکثر احوال و بر احوال کاو کو بیت و هر گاه از صیاد برسد خود را از سر کوه اندازد و صرره بدو نرسد بعد هر عقد بکار شاخ او سن یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال فی علی هذا و یکبار در دریا آید تا ماهی بیند و ماهی یکبار آید او را بیند و شکاربانان اینجا بر او افکند پوست گوزن پوشند و یکبار در دریا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن مار کند و بینی بر سوراخ مار نهند و نفس بکشد و شروع در خوردن کند و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد در او پیدا شود و شورشی در چشم وی پدید آید و آب از چشم او روانه شود در گوشه که در کنج چشم او است جمع میشود و می بندد و بمرور ایام مانند حجر گردد که در گوشه میباشد شبیه شود مثل موم بر دارند و بر نهند

تعبیر

بجهه زهر جمیع حیوانات و پادزهر حیوانیست بهترین انواعش نزد و باشد مکانش در بلاد چند و هند و فارس بود
اکر او را بموضعی کذارند که مار و عقرب کزیده باشد نفع عظیم بخشد و در دفع سموم خاصیتی عظیم دارد و این
حیوان نر بعد از دو سال دو شاخ آید مانند دو میخ و در سال سیم شاخ او منشعب منشعب میشود و شعبات او بحسب
در تزاید بود تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو درخت کردد و در سر او بعد از این هر سال یکمرتبه



شاخ بلند زده بعد از دو یکی شاخ برویده هردو شاخ خود را برابر آب بلند نمایند و محکم شود از عطر
کفته اند که این نوع کوزن را با آواز و سازنده شکار کنند و بجهه آنکه مادام که ساز میشنود پس صیادان او را بدین
طریقه با سازها و آواز ها مشغول میسازند چون دیدند که کوشهائی او سست شده از عقب او درآیند و بر او میکنند
قضیب او همه بوده کوشت و نه استخوان شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود
و چون فربه شد از ترس صیادان بقلل جبال میکریزد و کوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اکر
شاخ او را بخور کنند همه جانوران کزنده کریزان شوند اکرچه صاحب سم باشد سوختن شاخ سوخته او تعویذ از آنکه
صلابه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ و بلغم زایل کنند و اکر کسی پاره از عضو او بنزد خود
دارد خواب بس خرد ما دام که با او باشد اکر قضیب او را خشک نموده بخورند تهیج باه کند اکر خون او را بخور دهند سنگ مثانه
بشکند باقی خواص در تفره و حشیه سابقاً ثبت شد تعالی فایده از جهه درد دندان ارجح و فرا
بر دیوار بنویسد ح ب و ح ل و ع م و ا بجز بایدان شخص که دندانش درد میکند با انکشت خود را بر بالا
آن دندان که درد کند بکذارد پس مسمار بر حرف اول که ح بود بکوبد و کوفتن سبکی و در آنوقت این به خوا

که او تا به الحجکه سائر نما و له ما سکن فی اللیل والنهار و هو السمیع العلیم و در حالت کوفتن مسمار و خواندن حروف
نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار اندکی بنشاند پرسد که درد ساکن شد یا نه اکر کوید ساکن شد این سخن
مسمار را تا آخر و اکر کفت نه پس نقل کن مسمار را از و بحرف دیکر یا و نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود
کر البته در یکی از این حروف درد ساکن شود پس ما دام که مسمار در دیوار است درد ساکن است و چون بیرون آرند درد
عود کند فصل دویم در الف مکسوره انسان مردم از جمله خواص مجربه یکی آنستکه هرکاه تصور
صورت کودک نیکوروی نموده در وقت مباشرت مقابل روی زن نهد بحیثیتیکه نظر وی بر
آن صورت بود فرزندیکه از آن نطفه صورت بندد شبیه آن صورت بود و در اکثر اعضا مشابه بود و اکر دندان
میت آدمی را کسی که دندانش درد کند با خود دارد درد او ساکن کردد و نیز اکر دندان آدمی و استخوان ظرف آن
با هم در زیر سر نایم کذارند بیدار نشود تا برندارند و آب دهن آدمی نافع است از کزیدن هوام و کویند
در کبل هرکاه نباشد با آن تها طلا کنند و این نیز بتجربه رسیده است و ال شیر زنان با عسل سنک مثانه را بشکند
بیرون آرد و بعضی کفته اند هرکاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقتیکه فصد نموده بیاشامد در ساعت شفا
یابد و بول آدمی را برکزیده سک دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هرکاه سوزانیده نانی ز و بخورد و قعات
دوست دارد روی کردد و آشامیدن بول او نافع کزیدن جمیع ذوات السموم است و کرم بول را چون بیاشامند
بر پای صاحب نقرس بمالند درد و ضربان ساکن شود و نیز نافع بود و جمیع جراحتهائیکه حادث شود در پستان
قدم و جراحتی که در او کرم باشد خاصه بول کند و نیز نافع باشد بجهه کزیدن آدمی و عرق را هرکاه با عجائب اسیا
کنند بر ورم پستان ضماد نفع کند و اکر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند و اکر او را
خشک نموده باشند برات بکوبند برا کله بند صحت بخشد و اکر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را
نافع بود و اکر مقدار نخودی از سرکین آدمی با شیر کرم مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول بیاشامد صحت
بخشد اکر نخو صبی در وقت تولد خشک نموده بسایند اکتحال نمایند بیاض چشم را زایل کند و اکر بر کزیده آدمی ماليد
شفا یابد لعاب دهن روزه دار بر کوش چکانند کرم را بیرون آورد و اکر با زراوند مخلوط ساخته بر کوش آب
کذارند صحت دهد ابن زهر کفته که اکر آنچه از ناف کودکی که اول بار بریده باشد بریده باشد در زیر نکین کذارند
هر مرد یکه آن انکشتری در دست کند از قولنج ایمن باشد بشرط آنکه انکشتر و نکین و طلا یا نقره باشد و اکر
بموی آدمی بخور کنند از جمیع ورم هارحم و برا نافع باشد اکر زن بول را ایده از نفاس خود بر هردو پستان
طلا کند دیکر باز نکیرد و اکر دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بزمین رسد کرفته در زیر نکین کنند هر زن که آن
انکشتری با خود دارد منع کند او را از آبستنی مادام که با او باشد عرق زنان اکر بر جرب مالند شفا یابد و اکر
بول کسیرا که بیست سال نرسیده صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اکر بول آدمی با خاکستر مخلوط ساخته

و بر موضعیکه خون و روان باشد بپاشند باز در خاکستر فیوف و خاکستر شونیز بازیل کنند دمی نهد بحب رات

اگر خون حیض بر موضع سنگ دیوانه یا بر لهق و برص طلا کنند نافع بود صاحب عجایب المخلوقات آورده

که اگر کسی رعاف بهم رسد نام او را با خون بر خرقه نویسند و بر ابر نظر او نگاهدارند باز ایستد باذن الله تعالی

نطفه او را اگر بر بهق و برص و کرونه طلا کنند به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط نمود خشک نماید بر وجه خود دهد

اثر آن از عشق وی نیازآمد و شوهر را بغایت دوست دارد **فایده** اطبا گویند هرگاه کسی خواهد که بداند (فایده)

که زن بارگیرد یا نه بفرماید زن را بکدانه سیر در میان بنبه برد از ناهشت ساعت نگاه دارد و بعد از آن

اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بارگیرد و اگر بوی نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه شکل آدم

خاکی است الا آنکه او را دم هست در دریای شام و در بعض اوقات می بینند که او را ریش سفید است و در آنچه آنجا

مانند سالی که او را بینند مردم خوشحال شوند که آن علامت ارزانی و فراخی آن سال بود گویند بجهة بعضی از

ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند که احوال او را بدانند زنی بعقد او درآوردند فرزندی از ایشان متولد شد که

زبان پدر خود می فهمید می پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است که دنبالها

حیوانات همه در زیر است و دندان آدمیان در روی ایشان است حاصل آنکه ایشان را چندان عقلی نیست و خواص

(تعبیر) تعبیر و سایر احکام در باب سیم در نباتات الماء بیاید **تعبیر** اگر شخص معروفی را بیند در خواب بغلبه او را بیند

مذکر باشد یا مونث با هم نام یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهولی را دیده دشمن چیزی را دیده اگر مرد پیر خسیسی را بیند

سعادت یابد و با باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر بر ضعیفی یا شخص کوچک صورت بیند دلیل

نقص است در حد انسان و اگر کودک بیند خوشیان او آیند و اگر بالغ بیند بشارت و قوت باشد لقوله تعالی

یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هرگاه در آن شهر بلیتی یا قحطی یا طاعونی بود برطرف

گردد و اگر بیند از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آید بشارت هر صاحب غم باشد یا تصرف آمدن

ملکی بود و همچنین اگر بچه غرا بیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص

بمرد و اگر شخص که بیمار شد در خواب بیند که کودک برهنه او را گرفت یا کردن او را زد آن ملک الموت است اگر جوان بزرگ

یا مرد کچل بیند دشمن بی دیانت باشد اگر جوان ضعیف دید دشمن ضعیف دید اگر جوان گندم گون سیاه

دشمن قوی بیند و جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دیندار بود و اگر در خواب دنیا انیث زن

مجهوله بهتر از معروفه بود اگر مقبوله بود خیر مقبولی بدست او آید اگر فربه بود خیر فلیجی اگر لاغر بیند باعث

زیادتی خیر و صلاح و عفت بود از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر زنی زن جوان

در خواب بیند دشمن چیز دید اگر مجهوله باشد اگر شخصی زن فربه بیند سال پر نعمت و ارزانی بود و اگر لاغر

قحطی و تنگی زن مکشوفه الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند اگر به استقبال بیاید

است بار نماید دیدن انسان بد صورت امر مکروه است شاید بتر بود اگر خصی مجهولی را بیند تعبیر کرده اند

بملکی ز ملک که از جمله شراع شهوات اگر بیند که او را خصی کرده اند او را ذلت رسد نصاری گویند که او را ضرب

عبادات و عفت فرج رسد اگر بیند سر آدمی در دست او است هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد

دیدن سرهای بریده دلیل دیدن مردم رؤسا بود پس که بر دارد چیزی از موی یا گوشت و مال از قوم رؤسا

بدو عاید شود خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند بریاست رسد و اگر بیند سر خود را بریدند اگر بنده باشد آزاد

شود یا عملی بود غم وی زایل گردد و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود و اگر بیند

که سر خود را بسنگ میکوبد از نماز عشا خواهد بود است اگر بیند سر او مانند سر مرغ شد است سفر بسیار

کند خوردن سر حیوان خیر است که با او امید بسته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر سر

که دیده اگر از اهل سلطنت بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او کنند اگر بیند که او گوشت

دیگری میخورد غیبت دیگری میکند اگر زن بیند که گوشت زنی میخورد آن زن مساحقه نماید اگر زن بیند که

گوشت خود میخورد از آن زنا کند والله اعلم **اوزه** مرغ آبی خوانگی و تبرکی ابوارد گی گویند کلش حلال

بسیار شناوری دوست دارد چنانچه بچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه ماده او سر در

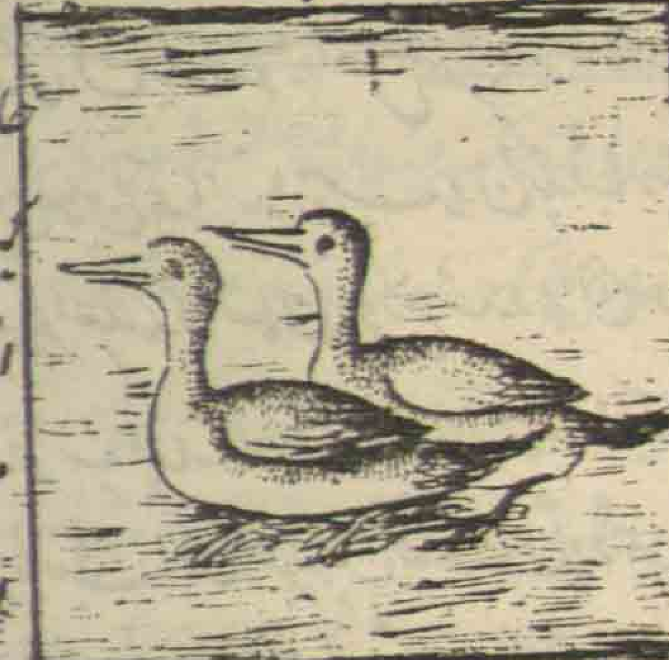
پرورش بچه خود نماید نر او را طرقه العینی از ماده جدا نشود و در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او گرم و تر است

بافراط بقراط گفته که گوشت او را جود و ارطب است از لحوم سایر طیور و لهذا متولد بلغم بود موافق مزاج

کسانیکه مزاج حاره داشته باشند بهتر آنستکه قبل از طبخ زیت بلکه گوشت او بمالند و دارو های گرم بسیار کنند تا

علم رؤیه

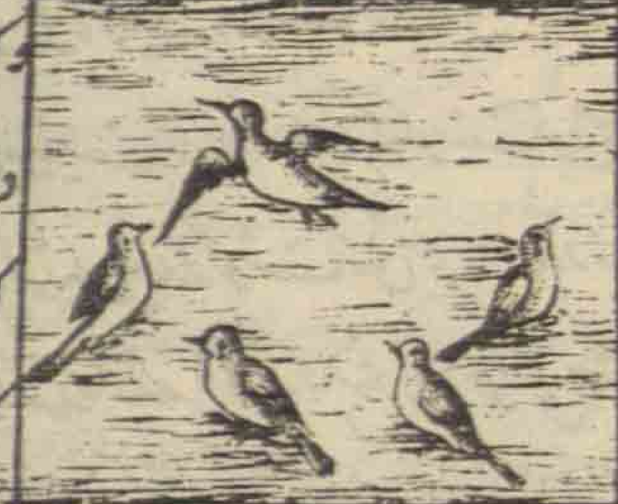
او تخویف باید چه دیرهضم کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد خمیا گردد و بعضی گویند اگر خصیه او را بریان کرده



الکل نمود با زوجه خود مقاربت کند در حال بار گیرد و هر گاه داء الثعلب و
ذات الجنب روغن او را طلا کنند شفا گیرند و مداومت بر اکل آن باعث
تقطیر البول را دفع کند و در خون آن سنگ گرده شکند
مانع اسهال است و بیضه آن معتدل الحرارت لیکن غلیظ
اسپید بهتر از آن که نیمبرشت باشد و اگر قولنج یا باد کرم داشته باشد
با سفر خود ضرر رساند و مولد خلط عفن موافق امزجه محرورین بود بیضه او و بیضه شترمرغ هر دو غلیظ
دیرهضم است کسی که اکل او را دوست دارد زردی وی بخورد بدانکه بیضه بهتر از سفیده است لیکن سفیدی آن
او را رطوبت بیشتر بود و بعضی او در بط بیاید ابن آوی شغال ترکی چغال مانند آنکه فریاد کنند کا



از جنس جوع فریاد نکند مگر شب فی که تنها ماند و وحشت گیرد
و آواز او مانند آواز کودکان بود چنگها و ناخنها می‌زند و
میدود و از آنچه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانگی چندان از
روباه خوف ندارد که از شغال هر گاه بالای دیوار یا درخت
باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد اگرچه در عدد بسیار باشند
گوشت او حرام و از جمله خواص او آنکه اگر زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت بدید آید اکل گوشت او نافع جنون
و صرعی بود که او در اثر ماه عارض شود اگر چشم راست او را خایف با خود دارد ایمن گردد و از چشم بد
محفوظ باشد ابابیل بتشدید با پرستوک و ترکی قرقانلوچ جمع آن ابابیل است ابن جبیر گفته که ابابیل
در آیه و ارسل علیهم طیرا ابابیل مراد طیرست که ما بین زمین و آسمان تعیش کند و بیضه و



جوجه برآورد و او ابلقی مانند سایر طیور و کفهاش مثل کف کلاب ابن عباس
گفته که شبیه مرغابی گردن و پاها دارد و از دارد و بعضی گفته اند که شبیه خطاف بیش
بود و عباد بن موسی گفته که مکان هم که زرد از زیر باشد که نوعی از عصفور است
عایشه گفته که شبیه بطیور شب آویخته اند که پرستوک بود و او خستوان
که الآن در مسجد الحرام وادی کثیر باشد که در مسجد بیاید و ابابیل را هیب نصاری گویند و لهذا علیکم ابابیل الحاملین
گویند در خطاف و نغمه و سایر خواص بیاید ابل شتر و ترکی دوه نامند از جمله بدایع قادر
بیچون که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ابل است که او در کشتی روی زمین گویند ماده روز تشنگی
صبر کنند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کنند اگرچه گیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع فصل آن

زردی ایضا صحیح

ابن آوی

ابابیل

ابل

و احلت لکم بهیمة الانعام حلال است ابن زهر و غیره گفته اند که ما نظر وی بر ستاره سهیل افتد در حال بمیرد
اگر موی نفیسک او را سوخته بر جراحتی که خون وی روان باشد بپاشند باز دارد و اگر پشم او را در آستین
عاشق گذارند عشقش زایل شود اگر مست از بول شتر آشامد در حال مستی او برطرف شود و کل کوهان او



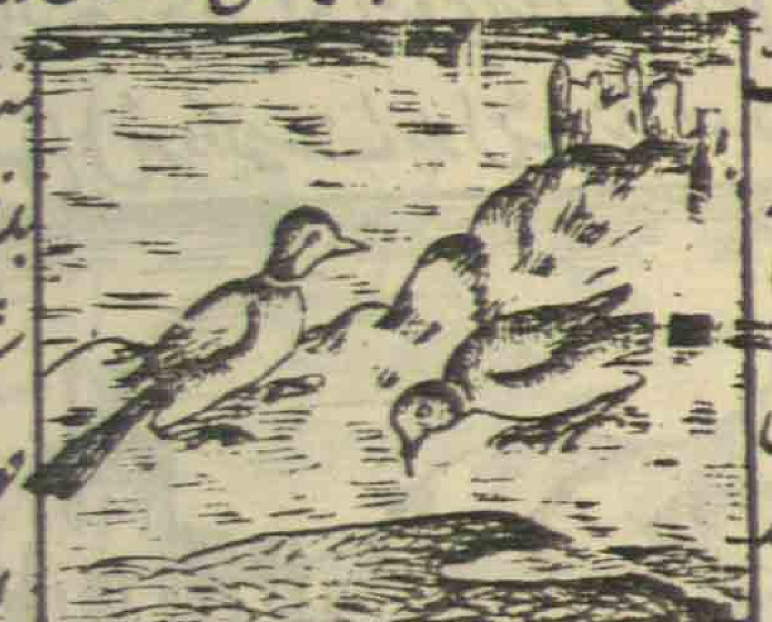
باه را زیاد کند و تعوذ از قوت دهد بعد از جماع بول او نافع ورم جگر است مغز ساق زنند و او را هرگاه زن
در میان پنبه با پشم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر او با او مباشرت کند بار گیرد و اگرچه باز اینند باشد
و دیگر انسان کیف تحقق فکر او گذشت تعبیر اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا گوسفند گشته
حاکم جماعت و دوی لاقید گردد و مالک اموال شود اگر بیند که مالک یک شتر گشته عاقبت نیکو و سلامتی دین
و اعتقاد بود اگر شتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب بسیار رطامیه و بس گفته که اگر
کسی بیند که گوشت شتر میخورد بیمار شود و دیگری گفته اگر بیند که مالک ابلی شد او را قوت و قدرت
حاصل شود محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر زند و ذکر قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء



و منافع و منها تاکلون باقی خواص و تعبیر در بعیر و جمل بیاید
فصل سیم در الف مضموم اروبه بز کوهی
و بز کوهی داغ کبجی گویند اکلش حلال اگر شاخ و ناخن او را دود کند
نمود در روغن مخلوط سازند و بر بدن و ساق بمالند

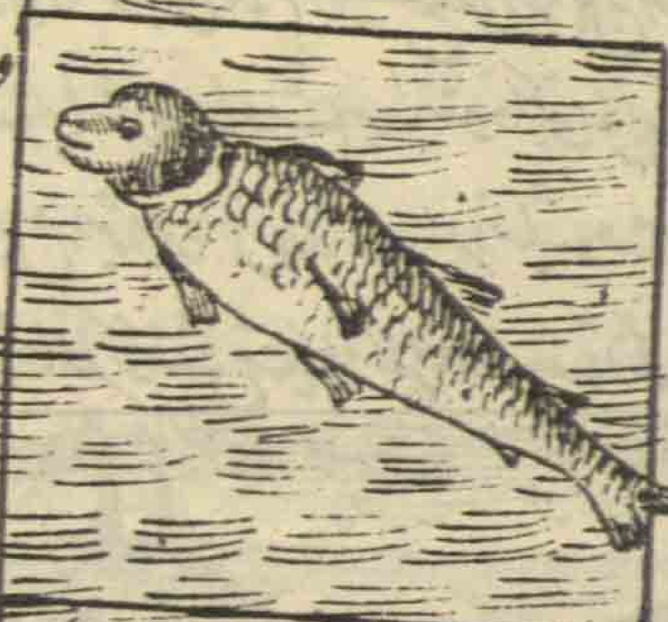
تعبیر

اروبه

از پیاده رفتن او را یعنی حاصل شد طلا مانند رنج او بتر به زایل شود که گویا هیچ راه نرفته است باقی خواص
در باب واو در ذکر وعل باید آشن مرغیست که بسیاهی زند طوق در گردن دارد مثل طوق
اشن

دبسی که نوعی از کبوتر است
سرخ است مثل کبوتر الا اگر
آواز و ناله او آوه آوه اهکو ع
اوتره اباغی و بوزنی قزل
اوه آوه اوازی کلور و اتبت
منقار و هر دو پای او
بدنش سیاه است از
شود در لغت اخری
نوشد رکه صو شد ان
اعلم باب دوم
در باء معجمه فصل اول در باء مفتوحه البازی بازو ترکی قارچغای نامند
لبازی
لغت فصیح و تخفیف یاء و لغتی باء و بعضی بهاء مشدده و نیز گفته اند اشتقاق بر او
آنست که معنی دویدنست و او در نکبر باشد و اضیق نهاتست در خلقت نمی باشد مگر مؤنث باز او
که از جنس دیگر باشد از قلیوج و شاهین و غیره و لهذا مختلف الاشکال بود و جمیع انواعش حرام است
حضرت مقدس نبوی صلعم از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی نمود عدی بن حاتم گوید از آنحضرت
از صید باز پرسیدیم فرمود که ما امسک علیک فکل یعنی آنچه باز صید کند و نگه دارد بجهة تو بخور آنرا
که حلالست بدانکه او پنج قسم است بازی ذوق باشق بیدق صقر که چرخ است فراج باز آخر از جمله
طیور حمره است و لهذا بر تشنگی بی تابست و مکان او شاخهای درخت پیچیده در هم و جاهای

سایه دار و از خفیف الجناح و
حمره یاده او بحرارت نیز از بود
و لاغر شود و گوشت بر نیز اخشن
سرخ بود و تیز و کمتر از بنکه کبود بود
سریع الطیران است از اقسام
و باز را امراض بسیار هم رسد
انوع است که پرش کم و چشمهایش
و چشمهایش سرخ و آنچه از این
دو قسم کمتر است آنکه زرد باشد و از صفات محمود باز آنست که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین
یعنی میان دو دوش وی فراخ باشد ران هایش دراز و پرش فرو گذاشته و ذراعین وی درشت و کوتاه باشد بجه
او را عفریت نامند اکتحال نه بزره او چشم را زیادت زیادت بانزد و اگر زنی از سبز کهن او در حالت افکندن ببالد

بار گیرد اگر چه عاقر بود اما باشق
شبق
و ترکی قرقی نامند او نیز مثل باز
الاضطراب کاه آتش گیرد کام
مراد صیاد بر آید سبک بر و
بفتح باو کسر شین معرب است
از حس صبر بر تشنگی دارد
وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد
تیکو شمایل الاتبو است که

ملوک خدمت او کنند برا که او صید کند از بهترین اینچه باز و دکبوتر و دراج و غیره بهترین او ضاعس آنستکه در منظر
کوچک و در عنران بزرگ باشد و ساقهای او دراز و رانهای کوتاه بود دیگر رهم از مغز سر او مخلوط با ندک آب
بیغ
هرد نافع خفقانیست که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زبره او نیز کی چشم را دفع کند بیدق اندکی
از گنجشک بزرگتر بودگان او را نوشاه میگویند تعبیر کسی که باز در خواب ببیند اگر از اهل باشد بزبان
تعبیر
سلطان گردد و اگر ببیند که باز از دست او گریخت ملکش از دست او برود اگر خبری از پرا و در دست و
بماند کذا اگر او را ذبح کند بر دزد ظفر یابد ذبح باز ها دلیل موت ملوک جابر و لحوم آنها اموال ملوک و
دیدن او برای اهل بازار ریاست و دیدن باشق دلیل فرزند نگرلود و صفر او را چندان قوی
نباشد و در طبع شیله ست بعضی که اصفر و اضعف جوارح ست در حیله و قوت در غراج بلی از جمله
طیور دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و با باشد که از و بگیرد و او شبیه باشق است در شکل
الا آنکه در جثه از آن کوچکتر است و جمیع انواع و حرام ست و آنچه صید کند حلالست بالام در حدیث آمده
بالام
که یهودی نزد حضرت مقدس نبوی صلعم آمد پرسید که چون قیامت بر پا شود زمین همه یک خبزه او حد
خواهد شد از برای حضر اهل جنت پس نان خورش ایشان چه خواهد بود آنحضرت فرمودند بالام
و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود که بالام گاو است و نون ماهی که از زیادتی جگر او هفتاد هزار
کس خواهند خورد باله ماهی و ترکی باتی گویند ماهیست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع
باله
میباشد او را عنبر گویند
اورده که باله ماهی بزرگست از
بلیت صاحب عجایب المخلوقات
بابضد ذرع یا بیشتر بود و در بعضی
بادبان نما یان شود اهل کشتی از و

و این لفظ معربست و در صحاح
ماهیان دریا و این لفظ عربی
اورده که ماهیست طولش
او فات گوشه بال او مثل
تبرسند و چون او را
ببینند طبلها نیز نند تا آنکه بگریزد و از آنها چون بر حیوانات بحر ستم کند حق تعالی ماهی قدر ذراع بر او
تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحوی از و مستخلص نشود با آن متوجه قعر دریا شود سر خود را چندان بر زمین
زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان باشند که منتظر صدند پس هرگاه مشاهده انجال
نمایند چنگالها آهنین در اندازند و جثه او بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از و بیرون آرند در باب عین عنبر
و امور متعلقه بوی بیاید ببغا بباء اول و ثالث مفتوحه و ثانی ساکن و غین معجمه طوطی سبز
ببغا
زنک مسمی بود را ابو فرح شاعر را از جهة فصاحت با آنکه در زبان او لکنتی داشته که شین را سین میگفته تا اعراب از جهه
فصاحت که بزبان او لکنتی است لثغه نامند ملقب به ببغا بچه کبوتر بود او را جهة شفاع الصوت

فرا گیرنده و نگهدارند چنانچه طاوس جهه شاید لون و یکنوع از ببغا هست که سفید است با یکی چهه
معز الدوله خلیفه هدیه آورده بود مثل در سفیده که منقار و پاهای او سیاه بود بسرخی میل بها
برنگ فستقی بود الحال جمیع انواع و معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست نرم خلق
و شد فهم او را قوت تام بر نقل صولت قابل تعلیم ملوک
و اکابر او را نگه میدارند تا هر چیز که بشنود باز گوید
و تماشا نمایند آنچه تناول کند ببپای خود برد بدهن
طریقیکه آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او نطق
متعدد حیله نمایند فصیح در وصف او گفته شعر انعتها
صبیحة ملیحة ناطقة باللفظ الفصیح عدت من الاطیار
و اللسان لو هو مثنی نبّها تنهی الی صاحبها الاخبار و تکشف الاستار و الاثار نعیم صفت میکنم
خوش صورتی ملیحی که ناطق بود بزبان فصیح گویا شمرد لو دارم عنان و زبان آدمی نبرسانند که مکر آدمیست که
اعلام میکند بصاحب خود اخبار و ظاهر میسازد پردهها و مکشوف باید اسرار را اکلش بر اصح حرام است بجهه
خباثت لحمش و بعضی حلال دانسته اند زیرا که اشیاء طیبه است و از ذوات المخالب و ذو السموم
نیست اگر کسی زبان او را بخورد گویای کلام فصیح کرد و اکل زهره و نقل زبان او تر دارد اگر خواهی خشمگین کنند
بیابند میان دو دوست بپاشند عداوت پیدا شود اکتحال بسرکه و مخلوط بسرکه دفع رمد و درد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بر فروش کذاب یا مرد فیلسوف یا کار زیاد و دلیل کنیز و غلام یا پسر یتیم بود
بغل استر و بر کی فاطر گویندش شدید الذکر است آنکه پدرش خر باشد شبیه است بمادر
حیوانات اهلی است از علف جماع چنانچه گنجشک کوتاه عمر بن طبور است از کثرت جماع و شهوترا بجفتی با

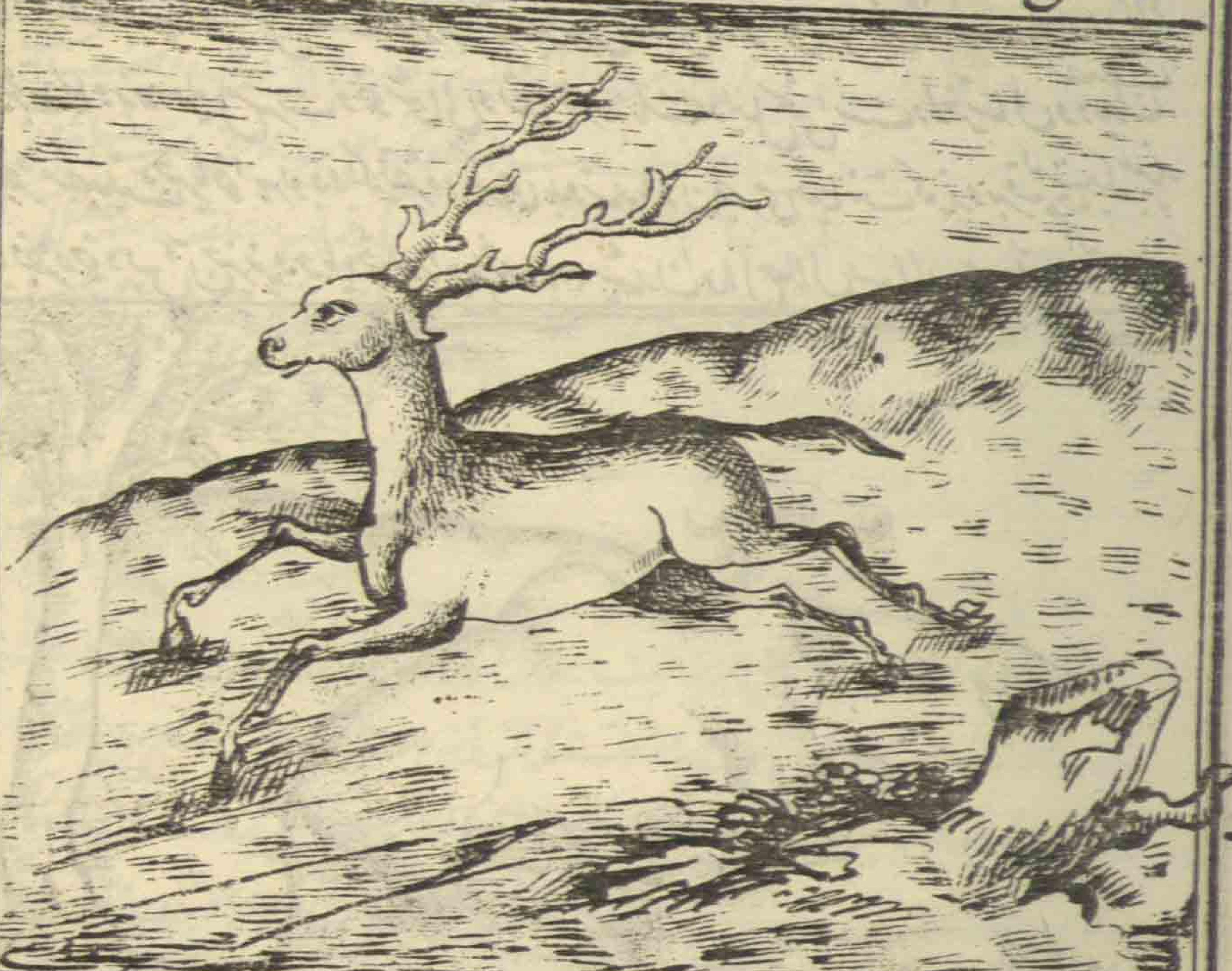
زیرا

زیرا که شیره اش قوت پرورش بچه ندارد و ممرش تنگست و خروج بچه متعذر که چنانکه استر آبستن شود در رو
بلا کشود و شوا نداند زاید اگر دل او را خشکیده از تراشه او زنی بخورد هرگز باز بکر دو چرک گوش او فرزند نمیآید
خاصیت دارد و هرگاه زن بردارد باز بگیرد اگر چرک گوش او را در پوست او بپیچند زن با خود دارد فرزند باز بگیرد
که با او باشد خاکستر سم او را هر گاه صلایه کرده بروغن گل خمیر نموده بر سر اقرع و موضعیکه موی نداشته باشد طلا
نمایند موی برآرد و نیز اگر سم او را با جوز بر آستانه در گذارند موش داخل آنخانه نشود و هر گاه سم او را
در خانه بخور کنند موش و سایر هوام از آنخانه گریزان شوند از مفراطیس منقولست که کسی که عاشق باشد
موضعیکه استر بر غلطیده باشد بغلطد اگر مؤنث باشد مؤنث هر گاه زکام باشد سر کیش سر کیش هر کس او را بو
و بر او تف نماید و بر سر راه بیندازد هر که پا بر او بگذارد زکام بر او منتقل یابد و او از زکام خلاص شود
اگر چرک گوش او در نبید خورد در حال مست شود اگر زن مقدار سی درم بول استر را شامد هرگز بار
بگیرد اگر آبستن مغز سر او با تفرخورد طفل او دیوانه شود اگر زن قرون استر را بالیه بپرورد باز بگیرد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل سفر اگر او سست و طول عمر و موی و نیرو بدان
بفرزندیکه زنا کند و اهل او نباشد و بس که بلند که استری سواره شد اگر زن مسافرین نباشد
غلبه کند بر مردی مشخصی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازا اینجا است و اگر استر که سوار
شده سیاه باشد زن صاحب جمال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی گفته اند استر ماده
دلیل سفر پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند با زوجه اش مفارقت نماید بقر گاو بر ترکی
سفر ماند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را تبره گویند از ابن عباس منقولست که روزی
عیسی علیه السلام بماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زادن او و نزد یک شده از شکم او بیرون نمی آمد ماده گاو
یا روح الله از حق تعالی درخواه تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام فرمود یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت
الماده گاو بار بنهاد باذن الله تعالی پس هرگاه زنی را وضع حمل مشکل شود باید عبارت را بخوان و بپوشش بازو

دارد و از ادعیهٔ مجربه بجهت تسهیل ولادت نویسند این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون
و از امیر المؤمنین ع منقولست که آنحضرت فرمودند که بجهت شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست گویند
که عربان را قاعده آن بود که در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو میکردند تشنه و سر میدادند باران
میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکست و پاکیزه است در حدیث آمده که گوشتش مرض
و روغنش شفاست از جمله خواص آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در هر خانه که بخور کنند جمله عقارب
و حیات و هوام گریزان شوند اگر بر ظرفی بمالند کیک بیکبار بر او جمع شوند شاخ او را هر گاه صلایه
نموده در طعام صاحب تب ربع بنهند تب وی مفارقت کند و هر گاه بپاشامند نعوظ را
زیاد کند و طلا نمودن خونش خون جاری باز دارد اگر زهرهٔ او را با کندنا طلا کنند بواسیر را نفع کند و
وجعش را ساکن گرداند و اگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن او باشد بمالند قلع و رنگ بحال خود
آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با بذر روت و عسل و تخم حنظل
بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهرهٔ گاو سیاه تحدید بصر نماید اگر چشم گاو در آید و
با آب او چیزی نویسد در روز خوانده نشود و در شب نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بمالند
نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین بیاشامند سر زنده بطرف کند و اگر روغن سبوس را بگوشت
گاو طلا کنند و تا گردن بخاک دفن کنند همه کیکها بر وی جمع شوند اگر خصیهٔ او را کوبیده نرم بسایند و بیاشامد
تهییج باه کند و قوت نعوظ دهد و اعانت تمام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند
و بر بیضه نیم برشت پاشند تناول کنند قوت باه را زیاد کند اگر سرگین او را با سرکه طلا کنند بهبود
بهق دهد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه تنها بر زمین بیرون
آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس گذارند نفع دهد اگر بچهٔ حامله بخور کنند در وقت حمل بسهولت بار
نهد و بیرون آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین مشیمه یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران
گریزان شوند اگر سوخته او را سائیده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند
و گذارند تا خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرزهٔ کتان طلا کنند و بسط کنند
بر شکم آب زرد را بخشکاند و بخشد بقرهٔ وحشیه و ترکی داغ سفری چهار صنف است اول مها
دوم ایل سیم یحمور چهارم نشل و همهٔ اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب نیابند با نسیم
هوا اکتفا کنند و از نصف گرگ و خرگوش و روباه و شغال و حمار وحشی و آهو با ایشان شریکند اما ایل
ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یاء بیاید لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او شبیهتر به اسب چون

بقرهٔ وحشیه

ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف آنکه مبادا در حال آبستنی مقاربت جوید از غرایب شهود آنکه دارد او
بر سوراخ شود جمع آید پس چون یکی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی استشمام نمایند بجهند و در نشاط
آیند شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف بود و بقرهٔ وحشیه شبیه ترین



حیوانات است به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است بطریقیکه خود بچگان خود را از ضرر سباع نگاه
و غیره نگاه دارد و گوشتش با جماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش علاج فالج است و نفع
عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان بسون
کنند وجع وی را ساکن گرداند بخور موی او در خانه موش و حیه و سایر هوام را بگریزاند گل شاخ سوخته او
در طعام زایل کننده تب ربع است و آشامیدن او در میان چیزی از اشربه زیاده کنندهٔ قوت
باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی که خون آید دفع رعاف کند طلا خاکستر شاخ او
که مخلوط با سرکه باشد بشرطیکه مقابل آفتاب و ماه باشد دافع برص است تناول شغالی
از وی موجب غلبهٔ برخطم است باقی در میم بیاید بقرة المشا گاو عنبر است و سرازه بحر بیرون آرد
و چرا کند و الله اعلم بصحة النقل چه اگر بر آیند که عنبر از دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح بود
سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بود بقرهٔ بنی اسرائیل او را ام قیس و ام عوف نامند
و او گاو ماده کوچکیست و دو شاخش کوچک در رنگت و چون او را ذبح کرده در دکان

بقرهٔ بحری

بقرهٔ بنی اسرائیل

فقد انداز دیعنی شپش اگر بدست تو آید پوست او را بشکاف و میل در او زن و کحل آن ما بچشم
کسیکه در او سفیدی باشد بیاض عین را ببرد اگر این حیوان خود را برموی صغیر که موی نداشته باشد باید موی آرد
و ممکنست که شپشه آن کاوی باشد که همین شپش از او در وقت برجو تهیه بعضید تعبیر دیدن
کاو سفید و سیاه دلیل است اگر فربه باشد بر سال ارزانی و فراخی بود اگر لاغر بود سال گرانی
و قحط کاو زرد دلیل مسرت و خوشحالی و نقره تیره رنگ دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف
بقره مصیبت دختر یا خواهر بود و اگر بقره دیگری بدو شد با زن غیری خیانت کند و هر قسم حالتیکه بیند
با بقره خود پس آن چیز بزوجه یا دختر او راجع شود و دوشیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل

مردمان مشهور که بی ادب باشند و حرارتش او کسی را دلیل بیماریست و اگر کاوی برده و در زمانکنده آنشخص در
آن سال بمیرد دیدن او در خواب ازبرای اهل زراعت دلیل خیر و برکت نسبت داده او را بزنگش چنانکه خیل را در زبان
خاما باید نسبت داده اند اگر ببیند که بقره داخل خانه او شده و شاخ زد او را دهان زبان بهم رسد انصاری
گوید که اکل لحمش دلیل رفتن اوست نزد حاکم و پی او مالست از برای کسیکه او را ببرد و بریان او امن از
خوفست اگر زن حامله دارد بشارت فرزند نرینه است نیز بریان او بشارت مغلبیست اکل مطبوخ بریان
روزی و ارزانی گوید که عایشه گفت قبل جناب جمل در خواب دیدم که گویا بر بالای بسم و کاوی قربان میکنند
بر مسروق گفتم گفت خواب خود راست میداری او در حوالی تو جنگ شود و کشته ها افتد گفت چنین شد
روز جمل اگر ببیند که بقره شیر گوساله خود خورده زنی بر دختر خود قیادت کند اگر ببیند که گاو آفار را
میدوشد زن آفار انجوا بد **بقه و بعوضه** بقه پشه و بزرگی گورمرچ نامند بعوضه یا آنکه
بر دارد و بقه آنکه سرخ و بد بوست پر ندارد و او را الح گویند اکل هر دو زحمت قذاره حرام ست در عجایب
المخلوقات آورده اگر خانه را القلنفد و شونیز بخور کنند هیچ پشه و ملخ داخل آنخانه نشود اگر نباتات صنوبر

تعبیر

بقه و بعوضه

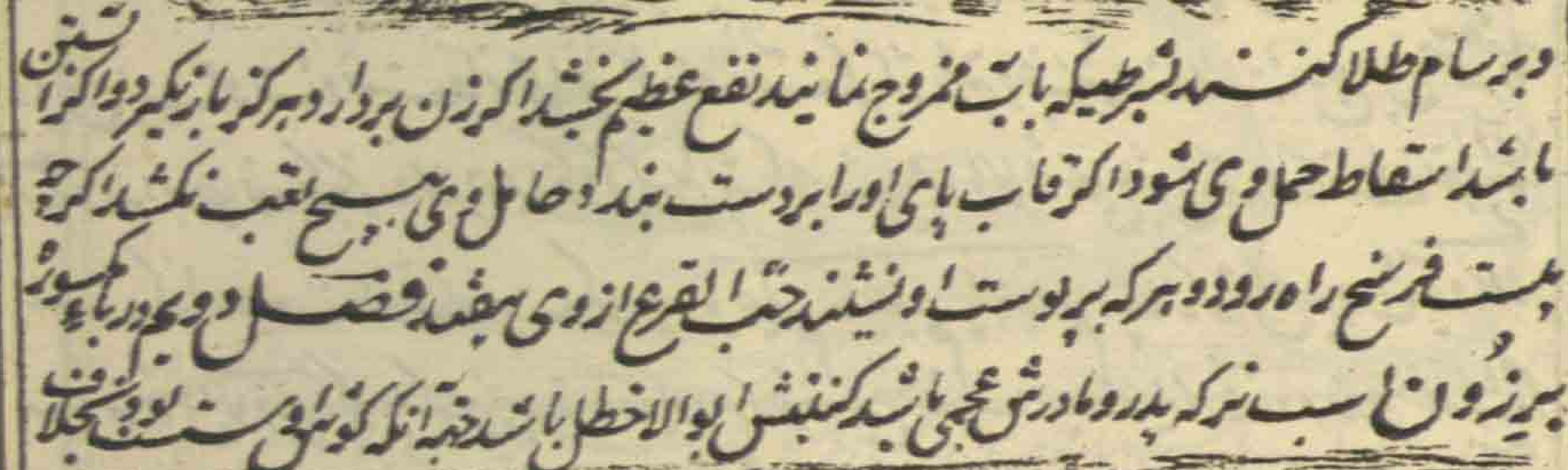
نیز

نیز بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و بعضی گفته اند هرگاه در خانه سرگین بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر
بعلق که زلو نامند یا بعاج یا بپوست جاموش یا شاخ سر شیر بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر سداب
در سرکه نقوع کرده و در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند و اگر برگ حرمل را در سرکه نقوع کرده
و در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کندر و کبریت و زوفا و منیعه را باب برشاخ قف طلا
کنند و این شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است
یکنوع شبیه کنه است بیرنگ پا پهناو خفیف است و رطوبتش ظاهر در عراق عرب شام او را
جرجس گویند چونهری گفته که او لعنی است در قرقیس در خلقت شبیه بفیل است
چه خرطوم دارد و تفاوتیکه هست آنست که فیل را چهار دست و پاست و پشه را
شش پا و چهار پر خرطوم فیل مصمت و از پشه مجوف و نفوذ کند و هرگاه
بر جسد آدمی نشیند تا خون او را بمکد فرو برد بجوف او و هرگاه بر عضوی از
اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و
مسامات او را تا بیرون آید و حرص و بترابست که خون را میمکد تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود از طیران
و این سبب موت اوست و از عجایب کار او آنستکه بانگ شتر و غیره را از ذوات اربع بس در صحرا معقد
مرده او را هر جانوریکه بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی را پشه بگوش رود یا کار مشکلی پیش آید و رفع نمیشود نقصانی آن
طلب کند از بعد از نماز شام نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش او بیرون آید و کار او
ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم حضرت سید کاینات صلعم دو قدم حضرت امام
حسن ع و امام حسین ع را بر روی دو قدم مبارک خود داشت پس آنوقت آنحضرت صلعم ایشان را بخود چسپانید
خواند که خزقه خزقه طرفی عین بقه پس آنحضرت صلعم دهن مبارک او را ببوسید و فرمود بار خدایا دوست دار او را
که من او را دوست دارم بدانکه خزقه یعنی ضعیف نزدیک خطوه و ترقی یعنی بالا رود و دو چشم تمایز
کوچکی چشم اوست خبر مبتدای محذوف است تقدیرش حدا عین بقه بعضی از اهل مغرب تجربه افسون
وغیره گفته اند که بنویسند در ارکان خانه گذارند سوی رخانه تو که موسی فقضی علیه قال هذا من عمل
الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش مت ایها البق عطشیش عطشیش حل ایها البق
الا غضب الله علیک کما غضب علی اهل القاضی و کیله بلخ و پشه گریزان شود و دیگر از خواص ملخ آنکه
هرگاه او را سائیده در سوراخ ذکر ریزند عسر البول را برطرف کند تعبیر دیدن پشه در خواب
دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر بیم و غمی که مانع خواب بود بعر
بفتح بای اول و کسره دویم پلنگ و نبرگی بو نامرش خوانند گوشتش حرام و او با نیرمند و دشمن

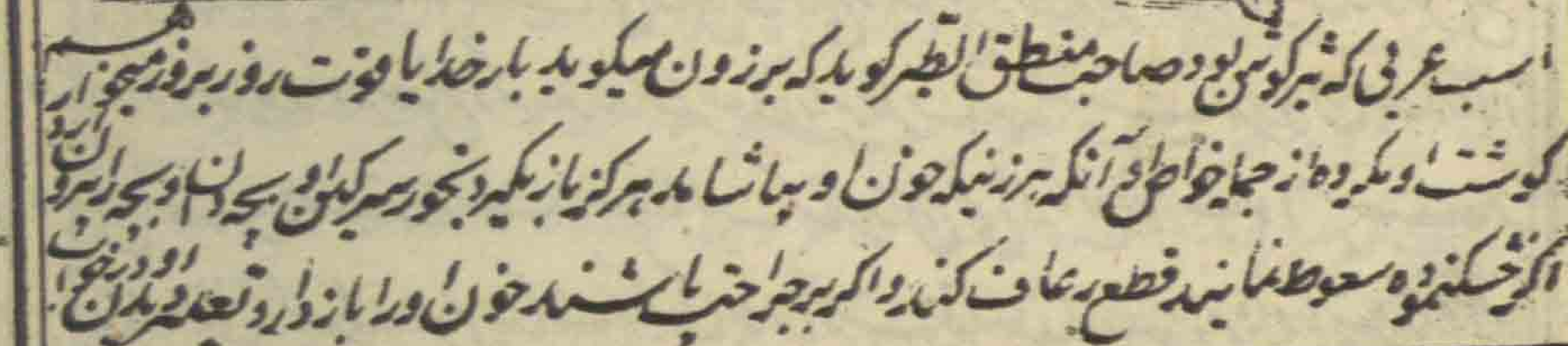
بقه

در

وی بود و او را بر بدو فراقی مانند ماده و از یاد پا دکبر دو لهذا چون باد و زد کسی قدرت صید او ندارد
بیا باشد که بدود و فند یا با اسب بکیرند و در قفس نگاه کنند و با کودکان مونس سازند یا رام شود
و بیرون آیند و اکثر بد رخت کافور آنش کیرند و نرود آمد رخش باشد و مغار رفت نکنند و کسی
قادر نباشد که چیزی از اندر رخت از کافور فرا کیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و آنوقت فرا
میتوانند پس در وقت مذکور نرود آنند رخت آیند و کافور فرا کیرند از جمله خواص او اکر زهره او در سام

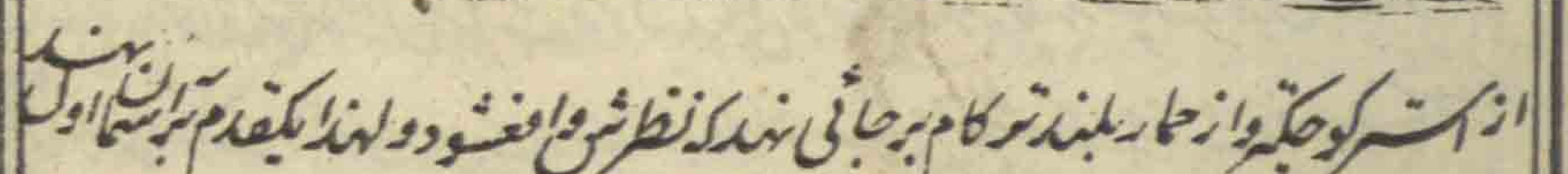


و برسام طلا کنند شربطیکه بآب ممزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد هر که زهره بازیکیر دو اکر آبستن
باشد اسقاط حمل وی شود اکر قضیب پای او را بر دست بندد حامل هیچ تعب نکشد اکر چه
بیست فرسنگ راه رود و هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد **فصل دویم** در پایسوزه
برزون اسب نر که پدر و مادرش عجمی باشد کنیتش ابو الاخطل باشد خفته آنکه کوتاهی است بودی بخلاف



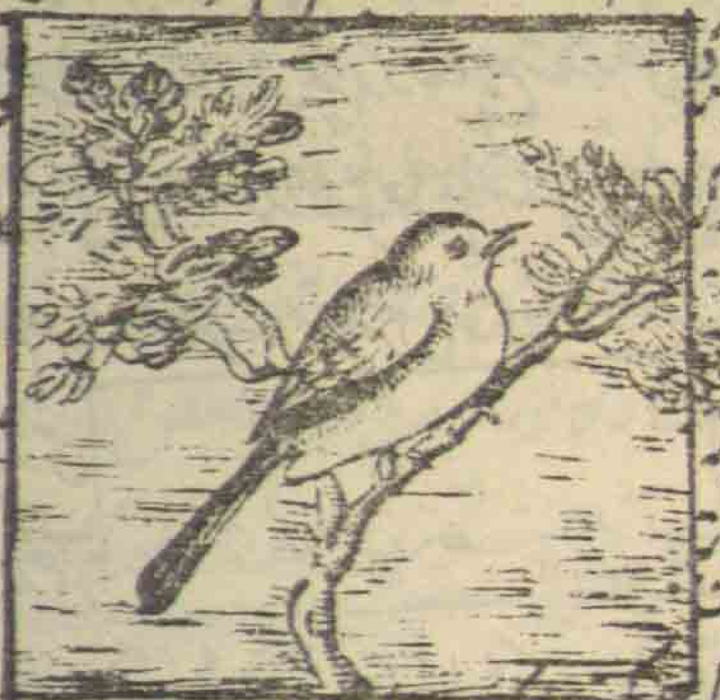
اسب عربی که بر کوسی بود صاحب منطق الطیر کوید که برزون میکوید بار خدایا قوت روز بروز میخواهم
کوشت و کرده از جمله خواص آنکه برزنیکه خون او بپاشد هر که زیاد بکیرد بخورد سر کین و بچه اندازد و بچه بیرون آید
اکر خشکنند و سعوط نمایند قطع رعاف کند و اکر بر جبر احتیاج باشد خون او را بازدارد و تعجیل در خون

دلیل خصومت و بعضی کویند دلیل پسر با مرد عجمی و هم از بین جال اعاجم باشد و بعضی بزن تعبیر نموده اند اکر
بیند که بر وزن او از مرد زنش مطلقه شود اکر بیند که ضایع شد زنش بخور کند **فصل سیم** در بانصمه
براغوث کیک و بترکی بره نامند اکلش حرام و قتلش بر محل و محرم حلال در حدیث آمده که
مردی کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که دشنام مده که او بیدار کند از
بخجه نماز صبح از ابوذر غفاری منقولست که پیغمبر خدا صلعم فرمود
که هر گاه کیک ترا بر نجاند قدحی آب فرا کیر و بر وی هفت نوبت و مانا
الا نتوکل علی الله بخوان پس بکو ان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذاکم عنا پس آب و را در فراش خود بپاش
که بفراغت خواهی خوابید حسین بن اسحق کفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت زرد
در خانه بخور کنند همه کیکها کریزان شوند و بمیرند و نیز اکر در خانه کود الی بکنند و برک دفلی در آن اندازند
مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک در او ریزند که همه در زیر خاک بمیرند دیکری کفته که مطبوخ شونیز را
در خانه بپاشند که قاتل براغیث است و نیز اکر در خانه موی اسب عتیق یا پوست نارنج بخور کنند هر کز
براغیث بدانجا نه عود نکند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برزون بدانکه
اکر کیک بکوشی است کسی رود خصیه چپ او را بجنبد که کیک بیرون آید تعبیر دیدن براغیث
در خواب دشمنان ضعیف اند که طعنه زنندکان باشند و بعضی بمردم او باشند تعبیر نموده اند
جابر کوید که کسی که در خواب بیند که کیک او را کزید مال یابد والله اعلم **براق** اسبیکه حضرت
مقدس نبوی صلعم شب معراج سوار شده بوده اشتقاق او از برق است از سرعت او سبب سفیدی ...



از استر کوچکتر و از حمار بلندتر کام بر جائی نهد که نظرش و امیرفتد و لهذا یکقدم آن از آسمان اول

وهفت آسمانرا در هشت قدم طی کند **بلبل** معروفست گویند سلیمان ع روزی بر بلبلی گذشت



که بر بالای درختی صدا میکرد وسر و دم میجنبانید آنحضرت
خود پرسید که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند خدا
ورسول اعلم اند آنحضرت ع فرمود که میگوید امروز
نیم خرما خورده ام دخاک بر دنیا کرده ام از بحتری در تفسیر
این آیه آورده وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله گویند مراد
بلبل است که قوت احتکار نمیکند ذکر او در باب عین در عندلیب بیاید **بوم** جغد و بگر
و بترکی بایقوش نامند کنیت ماده او ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند
جهت آنکه شب تا صبح نخوابد و باشیانه مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها بیرون آرد و بخورد
ودر شب هیچ مرغی تاب و توانائی او ندارد اما در روز طیور او را ببینند صیاد در برابر قبل او
نمایند و او را بکشند از جهت عداوتیکه میانه او و سایر طیورست صیادان او را در زیر دام
تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در انزمان ترکان بندگ او را سار د فوشم کوچک او را بایقوش
نامند و از اکاذیب عربست که چون انسان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او مفارقت کند بصورت بوم



بر قبر او نوحه کند از جهت مفارقت جسم جاحظ گوید که بوم در روز
بمیرد بگمان آنکه از حسن وجمال لیکه او چشم زخمی بدو خورد
بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است از جمله خواص او آنکه هرگاه او را
ذبح کنند یکچشم وی مفتوح و یکی مضموم ماند اگر چشم گشاده
مانده را در زیر نگین خاتم نهند هرکه در دست کند خواب نبرد
مادام که در دست وی باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند جمله در
خواب باشد طبری گفته اگر عین مفتوحه یا مغمضه مشتبه شود هر دو را در آب اندازد آنکه بر روی
آب آید مسهر بود و آنکه در زیر آب بماند منومه هرمس گفته که اول بوم را بگیرد و در دست چپ ان
خوابیده گذارد هر چه در آن نزوزه کرده باشد بگوید اکتحال زهره او دفع ظلمت بصر نماید و دل او بر سینه
بزرگی هرگاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از
بیضه او ظلمت بصر را دور نظر او روشن گرداند در شب چیزها را ببیند چنانچه در روز دو بیضه نهد
یکی نام التخلقه نجی صد آن بجانب خود کشد با بی خواص او در نامه بیاید قعطمر دیدن او در خواب دزد
مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از وبر رعایا هیبتی واقع شود که در عقب او دفع خوف شود و گاه

بقب

اورا برد و خونش نثار کنند والله اعلم بوقیر بعضی گفته اند که او مرغ سفیدیست که هرسال جمعی از آن
در وقت معین بکوهیکه او را جبل الطیر گویند بیایند و آنکوه قریب به نیل مصرست بقرب الصعید
که بلده ماریه واقعه تا جده ابرهیم علی نبینا و ع است پس طیور بجبل مذکور آیند و خود را از آنکوه
آویزند و در آنکوه روزنه ایست که هریک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه کنند و بعد از
آن از روزنه بیرون آیند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند و از جائیکه آمده اند
بروند تا آنکه یکی از آن طیور سر خود را روزنه کند و چیزی از آن روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته ماند
و چندان اضطراب و فریاد نماید تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از آن هیچ یکی نیفتد و چون

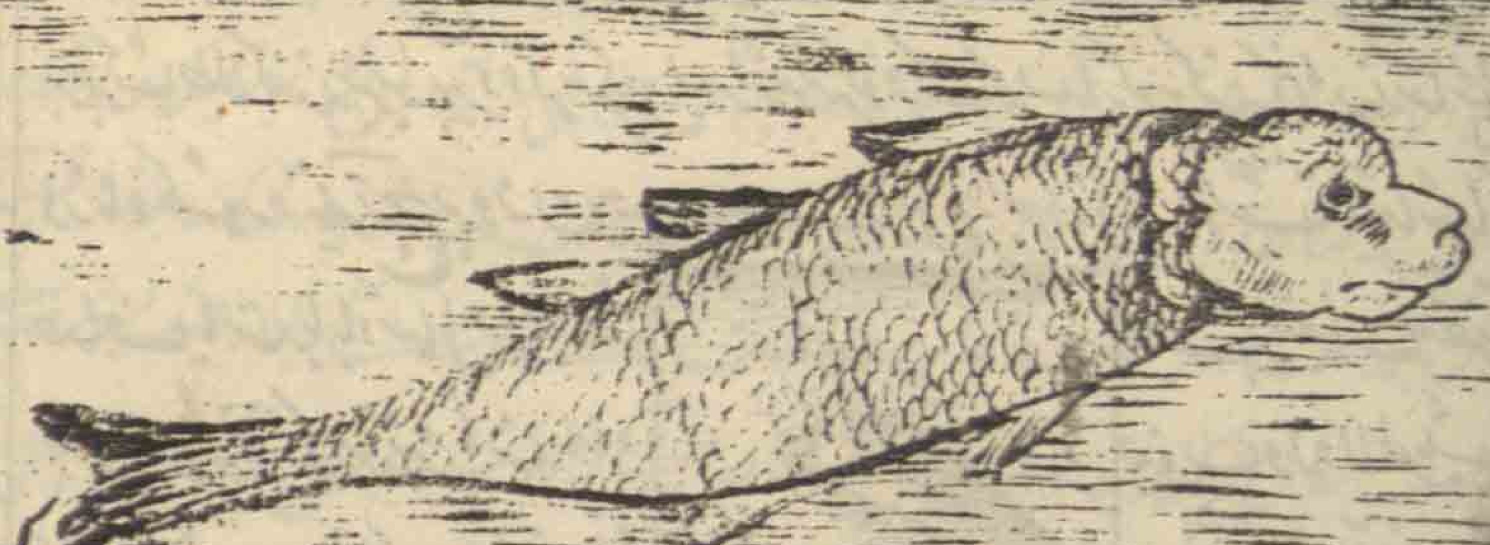


از آن روزنه بدو چسبد طیور دیگر فی الحال برگردند
و هیچیک از آنها از یکسال دیده نشود تا سال آینده
ابو بکر موصلی گفت که از امینان اهل این بلاد شنیدم که
چون سال ارزانی شود دو مرغ بدان روزنه چسبد اگر قحط و وسط
یکمرغ و اگر قحط کرد هیچ مرغ بدو روزنه نچسبد والله اعلم

باب سیم در تاء معجمه مشتمل بر یک فصل فصل اول در تاء مفتوحه تنین مار بزرگیست

تنین

بعضی گویند که او نوعی از مار است و او شده از کوسج است که در باب کاف خواهد آمد بر دندان او در
تیزی مثل نیزه باشد در طول مثل درخت خرما و چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان و دهن وی گشوده
وجوف وی فراخ بود هرگاه بحرکت درآید دریا بموج آید و آب بتری هرچه بیند بخورد و چون فساد بسیار کند
ملکی او را بدریا اندازد پس بدو آب بحر بر چنان کند که باد و آب بر چون بدنش بزرگ شود و خوی



ملکی فرستد تا او را برداشته در میان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهای دیدم که
طول او دو فرسخ بود لون او مثل پلنگ بطن او ماهی فلس دو بال داشته سرش مثل سر آدمی مثل تلی
دو گوشش در نهایت درازی دو چشمش در غایت تدویر باتفاق غیر ماکول اللحم است بعضی گمان برده اند که
اکل او مورث شجاعتست هرگاه خون او را بر قضیب طلا کنند و با زن مباشرت کند لذت عظیم بخشد بلغن

ثعب

دیدن او در خواب ببل با دشاهیست اگر اژدهائی دو مر و سه سر بلند بشارت بزرگ باید اما اگر بیمار بیند
دلیل موت اوست اندر و بای معتبر است که زنی در خواب دید که اژدهائی از و متولد شد فرزند بن کبری از و
متولد شد چرا که اژدها خود را میکشد در حال راه رفتن تم مرغیست باشد بط دراز منقار کردنش دراز تر — تم
از اردک اکلش حلال تنوط دارکو بفتح و ضم را و هردو جایز است نوعی از گنجشک بود اصمعی گفته — تنوط
که او را بدین اسم جهة آن مسمی کرده اند درختی که آشیان کند جوجه در آرد که خود را از زیر آویزد همیشه
چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش آید اکلش حلالست اگر با کارد او را — اکر



ذبح کند و از خونش بکسی دهند درستی عربده نماید ابدا ترک
نماید اگر زهره او را با شکر خوشاینده بکودکی دهند که بد
خلق باشد خلق نیکو بهم رساند و اگر استخوان او را بر کودک
او آویزند چون قسر زاید النور باشد آنکودک در تمام عمر در
نظر مردم محبوب نماید گرچه کریه منظر باشد تبس بز نر — تبس
اهلی و وحشی دراز ریش ترکان او را آسبقی خوانند جمیع بدنش مثل زیر بغلش منتن است اگر زبان او را بر

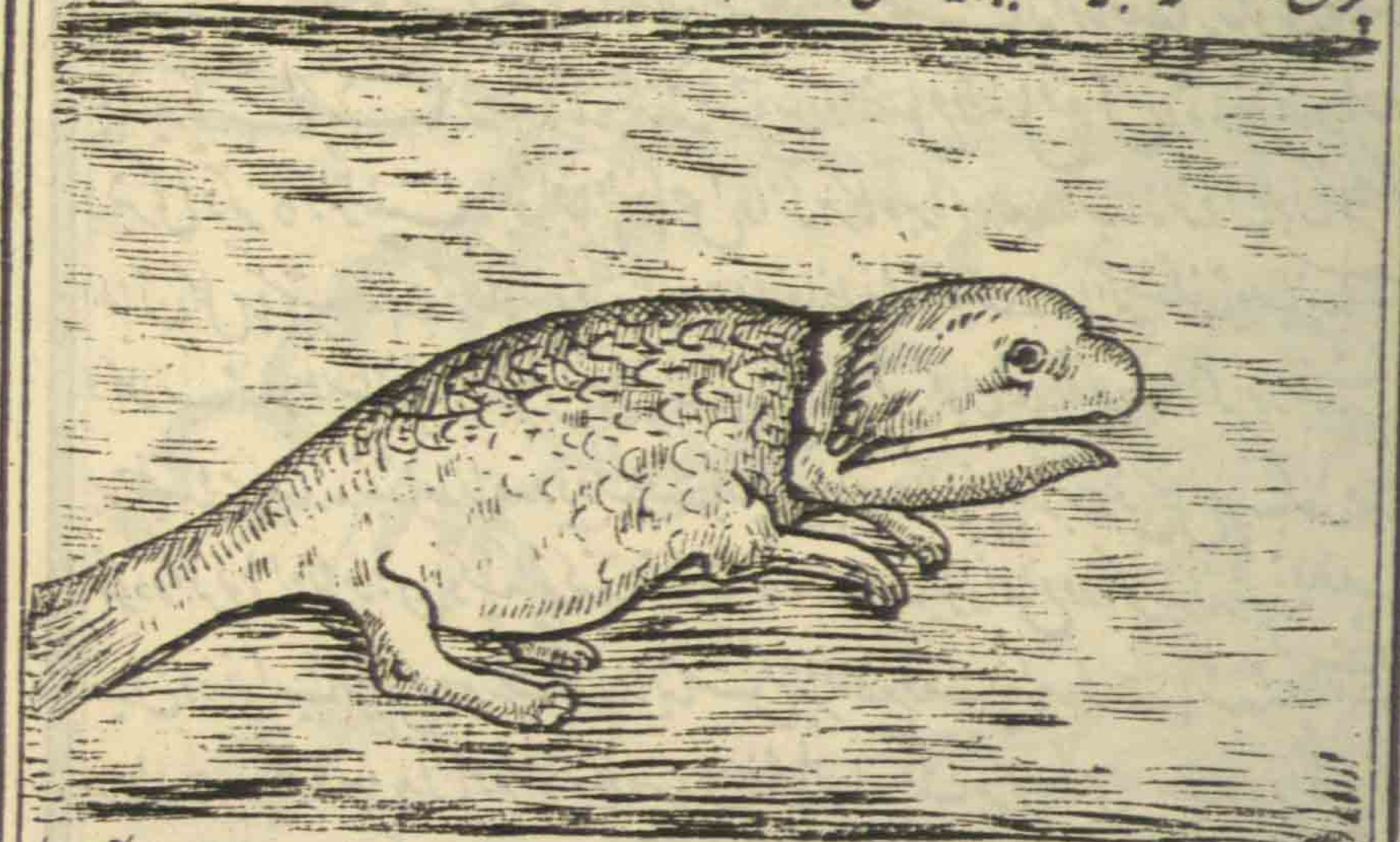


صاحب ربع بندند یا بر سر صاحب صداع آویزند هردو صحت یابد اگر سر ز
او را صاحب طحال بدست گیرد یا در خانه که او باشد بیاویزند
چون سرز خشک شود شفا یابد اگر جگر او را در وقتیکه کشته باشند
از اثنا و در گوش چکانند که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او را
سائیده بپاشانند تهیج باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود شکر داخل کنند و در حمام
بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند گذارند ساکت شود فصل دوم
در تاء مکسوره تدرج بروزن جرج مرغیست مثل دراج در باغها و بستانها تنها باشد وقتیکه هوا — تدرج



صاف باشد یا باد شمال وزد با صوت طیبه بنغمات مصنوعه طیرد برفرنه
بلند شود اما وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر شود و آواز وی
کسی نشنود و در خاک نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش
افضل لحوم طیور است اکل او قوه باه را زیاد کند و فهم تیز آید گویند ملیح است در زمین خراسان و
فارس بسیار باشد اکلش حلال اگر زهره او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نمایند شفا
یابد و اگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند بشرطیکه گرم باشد بهمان خاصیت دیده متوح — تمساح
نهنگ و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از عجب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و شصت

دندان در فک اعلی و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان کوچکی دندان کوچکیست مربع در تفیسکی
دندان دهن بر هم نهد دندانها بعضی در میان بعضی در آید او را چهار پای و دم طویل و زبان طویل
باشد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت بود که آهن بر او کار نکند و این حیوان بیشتر باشد بکرد نیل مصر
زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز بسیار شد او نهایت صاحب قوتست و در میان آب او را تملیوا
لکت مکر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود طولش دوازده ذرع در عرض دو ذرع یا بیشتر خرابی که بسرا
بدر و چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود
چون فارغ شود بگردانند و بجهة کوتاهی دست و پا قدرت بر گشتن ندارد و پشتش خشک شود اگر بر اینجا بماند



همیشه چنین خواهد شد تا بمیرد و در بر بیضه نهد و آنچه در بحر افتد نهنگ آید و آنچه در بر بماند سقنقور از عجایب
امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هر گاه جوف وی پر شود بجانبی بر آید دهن بگشاید مرغیکه او را قطقاط
گویند بیاید و آنچه در دهن اوست بخورد و تغذا رسیده باشد و نهنگ بر آنچه شبیه اوچیزی
در ذکریا گذشت او را شصت دندان و شصت رگست و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را هشتاد دندانست چهل در فک اعلی و چهل در فک
اسفل و همیشه فک اعلی متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر آب پنهان بود در
زمستان از آنجمله سگ دریائی دشمن اوست پس چون نهنگ بخواب رود دهن خود بگشاید سگ
بحری خود را گل آلود و خشک میسازد و بخبر در دهن او در می آید و روده های او را میخورد بعد از آنکه او را
کشت جوف او را شکافته بیرون می آید و راسو نیز با او همین کار میکند غیر ماکول اللحم است چشم راست
او را بر چشم صاحب رمد بندند و چشم چپ بر چشم چپ صحت یابد اگر برانوار گوش کند زند درد

ساکن

ساکن گرداند و اگر از آن قطره بر گوش مداومت کنند گرانی را نفع بخشد و اگر با موم خمیر نموده در چراغ فتیله
کنند در هر شهری که برافروزند زنبورهای وی همه بمیرند و اکتحال زهره وی زیل بیاض عین است و اگر خرزی از
دندان او را در جانب راست خود دارد قوه جماعش زیاد شود و دندان اول جانب چپ او را اگر بر
صاحب قشعریره بندند از روی ساکن گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد و اگر پاره از
پوست او بر پیشانی قوچ بندند بر همه قوچها غالب آید و همه را بگریزاند و اگر پیه گرده او بر شکم او بمالند
و اکتحال نمایند بیاض عین را ببرد و بوی مشک بود **تعبیر** دیدن نهنگ در خواب دلیل
دشمن مسلط شده است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند که دلیل نزد صاحب ملک و
قریب است **فصل سیم** در تاء مضمومه تلنبشه مرغیست که او را صفاریه گویند و اصحاب
جایدنا **باب چهارم** در ثاء مثلثه مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در ثاء مفتوحه ثور
و بترکی اوکز گاو و ترکمنیت و ابو العجل از خواص او آنکه هرگاه بر ماده جهد و بعد از نزول بول کند هر که
از آن گل بردارد و بر خود طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و قضیبانه او را اگر خشک نموده با نبید که با شیر
و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را انفحه را
بر خصیه وی بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد و اگر پی او را بر روغن گل چرب کنند صرع
شود و اگر بول او را با آهن نویسند اثر کند تا آنکه خوانده شود سایر خواص در ذکر بقر گذشت **تعبیر**
دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الباس کثیر النفع و معین امورات باشد که دلالت کنند
بر جوان نیکو و تیره دیدن او دلیل زیاده شدن نفقه و معاونت بر کارهای صعب بود و صاحب نجوم
ارباب زراعت و کاه رویت او دلیل با هیبت و مخصلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت و فرحت و کار و شیار



دلیل بقای بیمار نسبت و باشد که دلیل حیوان بود **فصل دویم** در ثاء مضمومه ثعبان

بعضی اژدها یعنی مارهای بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدا تعالی عصای موسی ع را اژدها گردانید
و اکثر خواص او در باب حیه بیاید نقلست که عبدالله جدعان در اوایل سن مردی درویش بی چیز و
خاک نشین بود با این حال مرد شریر بود که با همه کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه جمله خویشان نزد
وی شکایت آمدند و پدر از وی رنجید و از نزد خود براند و قسم یاد نمود که هیچ وقتی نزد خود راه ندهد
پس عبدالله از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ مینمود تا روزی در اثنای آن
نظرش بشکافی از کوه افتاد گمان برد که در او ماری است نزدیک رفت به تمنای آنکه مار او را بکشد
و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن شکاف در آمد اژدهای بزرگی بنظر وی در آمده و چشم او چون دو
چراغ برافروخته میشد پس اژدها بر او حمله کرد و پیش وی بگردش در آمده حلقه زد عبدالله قدم پیش
نهاد اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در او تامل نمود دریافت که مصنوعست که استادان



صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته اند و هر دو چشم وی یاقوت بود و اژدها را در هم شکست و داخل
خانه دید در وی در آمد دید در آن خانه جسمهای طویل که در طول مثل آنها ندیده بود بر بالای تختها افتاده
و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند
که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غزنه طویله بود بر بالای هر یک از ایشان قباهای
منقش دید که دست کسی بدانها نرسیده بود و از طول مرور مثل گرد شده بود و در هر لوح مواعظ
چند ثبت نموده بودند هشام کلبی گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر او سطری چند که بعربی مرقوم بود که معنی
آنها بفارسی اینست که من نفیله بن عبد المدان بن خشرم بن عبد یالیل بن جرهم بن قحطان بن
هود نبی الله ع که نسبش پشت به پشت تا آنحضرت میرسیم و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت تمام روی زمین
نمودم در طلب ثروه و پادشاهی هر چند علاج نمودم هیچ چیز از مرگ مرا خلاص ننمود تا آنکه الحال در زیر زمین

سکن دارم پس عبدالله بعد از ملاحظهٔ این احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت احمر و مروارید و نقره
و زبرجد مشاهده نموده بعضی از و برداشته در غار را بسنگ استوار نموده نشانی کرده تا وقت حاجت گم نکند
و آنچه از اموال بود نزد پدر و سایر اقوام آورده و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهربانیها بجا آورده و با دولت و اقبال
بسیار رسیده و همیشه از اموال مذکوره در راه خدا تبعالی صرف نموده و تعمیر قناطر و مساجد نموده و نفقه بدرویشان
و محتاجان میرسانید و دوستان و همسایه‌ها با سایر خلق انواع احسان بجای میآورد تا روی بعقبا آورد

ثعلب روباه و بترکی تولکی گویند و او خایف ترین حیوانات است و گریزنده و بسیار
پر مکر و حیله است از خباثت او حکایت کرده اند که با سباع کینها میکرد و از جمله حیل او در طلب روزی آنکه
خود را بیرون می اندازد و شکم خود را پر باد میکند و پایها را بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر که از نظر بر
وی افتد گمان برد که مرده است در اینحال اگر حیوانی نزد او آید بر جهد و او را صید کند و با سنگ شکاری
نیز اگر این حیله بکار برد و مثل گویند که روباه را گفتند که بچه جهة است که دویدن تو زیاده بر
سگ است گفت بجهة آنکه من بجهة نفس خود دوم و او بجهة دیگری ... و حیوانات ... سلاح
او سرگین ... و حیوانات که گریزان شوند چه بدبوتر از سرگین جانوریست که انشاء الله در باب ... بیاید
هر گاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه را بکشد و نگذارد
هر وقت که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خار پشت
رسد اگر او را اکره بلند مدور و بدن خود بخارها محفوظ
سازد دباوس سرگین بیاندازد و بول کند تا خار پشت از ... نفس ...



منبسط گشته شکمش نمودار و ظاهر گردد پس شکم وی
بدندان پاره کند و بخورد و عجب از این آنکه هر گاه کیک بسیار در پوست او در آیند بعضی از پوست خود را
بدهن گیرد و میان آب در آید آهسته آهسته تا آب می نشیند تا آنکه کیکها قاطبه از و دور شوند و بر روی
آب بمانند پس خود را از چنگ ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون گرگ بطلب بچه‌های
وی آید او برگهای بیابانی کوهی که مشهور به پیاز عنصل است در در خانه نهد تا گرگ بوی آن می شنود
و بگریزد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که او را
دو بال از پر بود و چون کسی نزد او رفتی بالهای خود را گسترده و هر گاه دور شدی به پهلوی خود منضم ساختی و
دیگری گفت که روبهان در زمان سابق بهم بودند محمد بن زکریا نقل کرده چنین گمان نموده اند که شیر
و روباهی و گرگی مصاحبت بصحرا رفتند صید نمودند و آهویی و خری و خرگوشی صید کردند
گرگ را گفت صیدها میان ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت روشن است که خر حصه شیر است و خرگوش

از پدرم معاویه یعنی روباه آهو از آن من شیر از این قسمت موافق مزاج نیفتاد غضبناک و مستولی شده
سر گرگ را بکند و دور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای که گرگ چه جاهل بود و علم فرایض
قسمت نیکو ندانست روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهر از آنست که چاشت کنی خر چاشت تو
و آهو را غذا تناول کنی و خرگوش را میان هر دو بخوری شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده بعلم
قضا این قسمت را از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی در حلیه آورده که شیر بیمار
شد همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نموده که روباه نیامد شیر گفت چون بیاید
بخاطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد و او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار گشته
بطلب دوا رفته بودم شیر پرسید که اطباء چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق گرگ پس شیر بچنگ خود
ساق گرگ را بدرید و روباه راه خود پیش گرفت و برفت و بعد از آن گرگ از پیش روباه میگذشت خون از
پایش روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هر گاه نزد ملوک نشینی ملاحظه کن چه حرف از سر تو بیرون رود
پای از حد خود بیرون نهی نجیب است و قسمت از رزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید و روباه خار پشت
و میخورد خار پشت صید مار و مار صید گنجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحل و نحل صید
مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه بر آنند که اکل روباه حرام است از خواص او آنکه سر او در برج
کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر بر کودک بندند او را از بادی که عارض کودک شود نجات
دهد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نماید شفا یابد اکلش دفع جذام
و لقوه بود و طلا به کند آخته او بپای صاحب نقرس نافع بود و دردش ساکن شود اگر خصیه او را بر کودک بندند
دندان وی بآسانی بر آید و در خواب نترسد نشستن بر پوست او نفع اصحاب ... است مرکب ...
بر طبع آنها غالب است خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگر چه کل باشد و اگر آدمی ... خود دارد
حیله هیچ محیلی بر او کار نکند ششش اگر بریان کرده و صلایه نموده اکل نمایند نفع ربو و دفع باد کند اگر دندانها
او را بر مصروع آویزند نجیب باید اگر بر صاحب تب ربع بندند وجع را ساکن کند و شفا دهد هرمس گفته که هر گاه
کلبتین یعنی هر دو گرده او را بدست گیرد از سگ نترسد و فریاد بر او نکنند اگر گوشت او را بر خوک گکی که
بر گردن بر آید بندند وجع او را ساکن کند قضیب او را اگر بر سر ... صداع نافع بود زهره او را
اگر بر طلا مالند زنگ او مانند زنگ مس شود خصیه او را اگر بروغن ... در زیر گوشش بهم رسیده باشد طلا
کنند نفع کند هر گاه یکمثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند فی الحال سپرز را نفع ...
کنند پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از سرما ایمن گردد و اگر مغز سر او را با ورس و ... ...
که در بینی میباشد مخلوط نموده بر سر طلا نمایند کچلی و ریختن مو را نفع بخشد و موی او را نگهدارد هر کجا

پوستها باشد کیکها جمع شوند و اگر زن در بینی خصیه او خشک و مصلایه نموده بپاشا مثل قوه با و نعوظ را زیاده کند اگر سرگین او را با گلاب مخلوط ساخته در چشم ما شربت برای حلیل طلا کنند

انقدار که جماع خواهد بکنند بدل بیاو بیه گرگ بود تعبیر اگر در خواب بیند که با روباه بازی کند

او را زنی دوست دارد و اثر آن را بعضی گویند که روباه مرد حیله کار و عیار و فریبنده بود اگر با او

منازعه کند با قرض دار خود منازعه نماید اگر بیند که گوشت او را میخورد او را بیماریست که چون

گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند روباه دشمنی است که جانب پادشاه بیهوده گوید

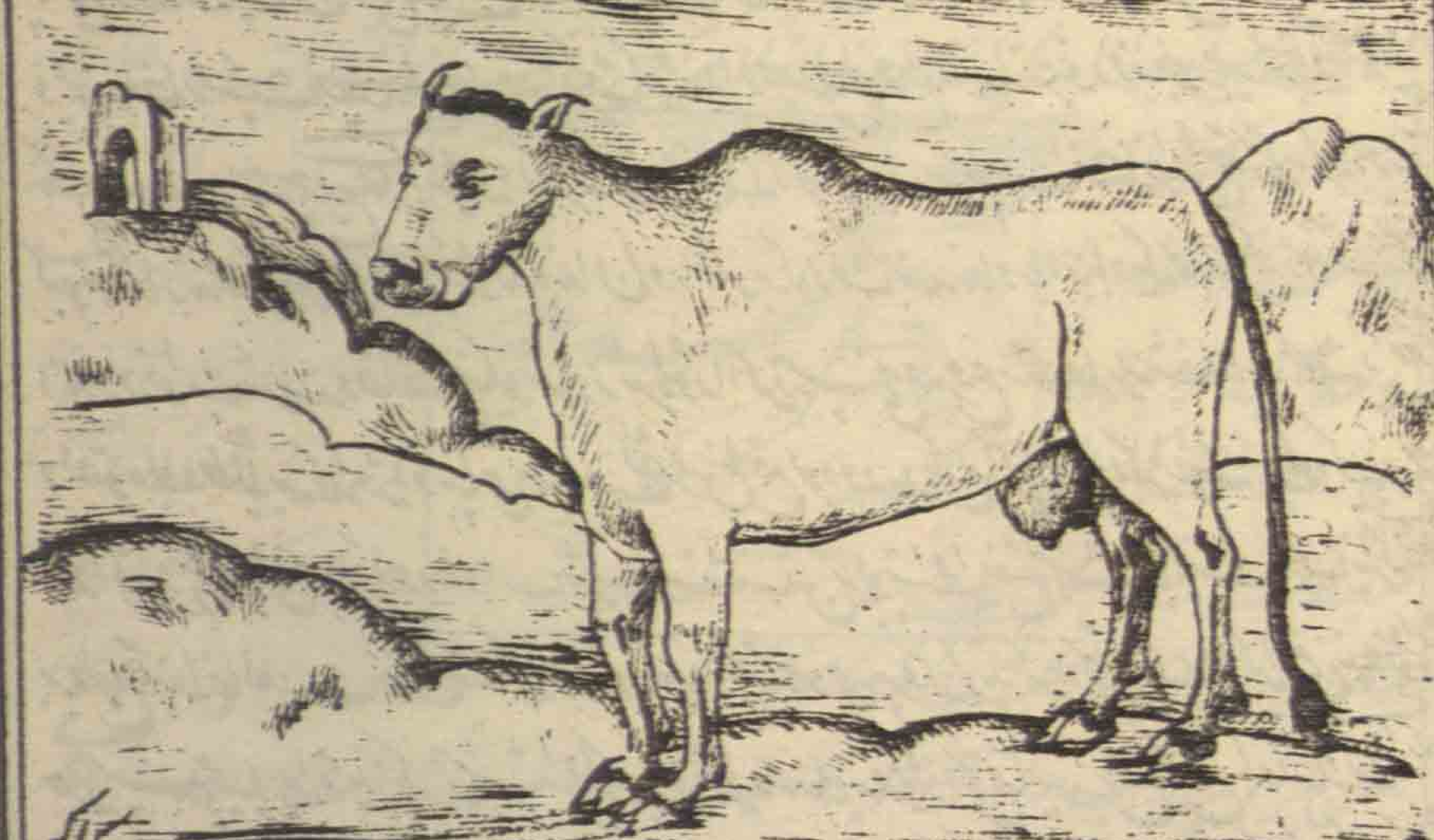
دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصاری گویند اگر بیند که روباهی را در خواب بگشت

بزنان رحمتی رسد یا آنکه قولش مقبول کنند اگر بیند که بچه روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند که

با او جنگ کند با اهل خود جنگ کند

باب پنجم مشتمل بر پنج فصل فصل اول در ج معجمه

جامیش فارسی معرب جاموس است حیوانیست در کمال قوت و شدت و با این حال خایف ترین



مخلوقاتست اگر پشه او را بگزد بگریزد و خود را به آب رساند و باغلط جسمش بزرگی او هر تبه اسپ اگر

راعی وی او را نامی گذارد و هر مرتبه سه کرت به آن نام طلبد او جواب کند و به پا باید شیر از او تر بسیار و در

طبع او کثرت میل است به وطن خود و سبب نخواهد و حرمت خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند

جمعی در درون دایره روند و بر محیط دایره جامیش بخوابانند بنحویکه سرهای ایشان بیرون دایره باشد

پس این دایره بجهة تجمع مثل حصار قلعه باشد از نار سباع ها ان چون شیر شاخ بزند دیگری بزند آنکه

مغلوب شود در بستان در آید تا وقتیکه قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید بطلب خصم

آید و شاخ زند تا غالب شود و اگر میان ایشان آب باشد فرو رود و از جمله خواص او آنکه خانه را بپوست او

بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت وی مورث تپش بود و اگر پیه او را نمک اندازند و مخلوط سازند خصیه

بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او کرمیست که

که هر که با خود دارد و هر گز نخواهد مادام که با وی باشد باقی در خواص بقر گذشت تعبیر دیدن او در

خواب دلیل مرد شجاع جلد است که ترس از احدی که متحمل از آزار مردم شود و اگر زنی در خواب

بیند که او شاخ جامیش دارد و پادشاهی شوهر کند و اگر شوهر دارد این خواب قوه کار شوهر شود جان

مار سفید است و بعضی گویند مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی فرمود کانها جان

الی قوله تعالی و هی حیة تسعی ابن عباس گوید چون موسی عصا بیند اخت اژدهائی شد دهن گشاده

یک فک اسفل بزیر قصر فرعون و فک اعلا بر بیرونی نهاده ربیق وی هفتاد گز بود بقدر تکمیل از

زمین بلند شده بر دم خود بایستاد و در روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان دو دندان خود گرفت

فرعون از قصر بگریخت چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شده تا آنکه هیئت پنهان از مردم قضاء

حاجت میرفت در آن روز بلیت بخیر از کس در آن روز مردند و بعضی بعضی دیگر را بکشتند جدی

بچه غاله نر و ترکی او غلاق گویند اکلش حلال است گوشتش اندک حرارت با رطوبتی دارد سریع الهضم

است گویند بزغاله یکساله نرخ و

قولنج است مصلح او عسل است

زیرا که دیر هضم میشود گوشت

هر صاحب دل را نافع است

بد بود و در زمستان نیکو و دل



نبود تبهرات اما مورث

بسیار نر او خوب نیست

هر نوع نر که باشد اکل او

اکل لحوم وی در زمستان

با فی فصول متوسط بود

تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است بزه لوح موت و لاد است خوردن بریان او

دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او نجات از هلاکت خوردن از پهلو و جنب او هم و غم است اکل او

از نصف اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران باقی در حرف حا بیاید جراد

ملخ و ترکی چکرتکه جمعش جراده اکلش حلال و با نواع بعضی بزرگ جثه و بعضی سفید و بعضی سیاه و سرخ

بعضی زرد پر ترکی و چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند چون بال بر آرد غوغا نامند بعد از آنکه بزرگ

زرد رنگ شود و آنچه ماده است شیار در سنگلاخها و جاهای سخت که آهن در او کار نکند بیضه نهد و او را

پاهای بود و در سینه بود و در وسط بود و در عقب و اطراف پاهایش شبیه منشار است و جبونیست که مانع

و سردار خود است چون نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیئت مجموعی نشسته و آینده و بجمعیت کوچ کنند

لعاب او سم نباتاتست بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمران گوید ملخی نزد حضرت مقابل بنو مقابل

که بر بال او نوشته بود نحن جند الله الاکبر ولنا تسعة وتسعون بیضة ولو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا وما فیها

یعنی ما لشکر خدائیم ما را نود و نه بیضه باشد اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت صلعم فرمود

اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد بیضها وسد افواهها عن زرع المسلمین ومعایشهم انک

سمیع الدعاء پس جبرئیل ع نزول نموده فرمود بتحقیق که دعای تو بنجیز آجابت مقرون گشت پس

خواندن این دعا بجهة دفع ملخ بسیار مجربست طبرانی از امام حسن ع نقل نموده که آنحضرت ع فرمود که من

و برادرم محمد بن حنیفه و بنی اعمام خود عبد الله وقثم وفضل اولاد عباس که بر بال او می چه نوشته است از

پدرم حضرت امیر المومنین ع پرسیدم فرمود که از جناب مقدس نبوی سؤال کردم آنحضرت فرمود که بر

بال او می نوشته است انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها اذا شئت بعثتها لقوم رزقا واذا

شئتها بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و منم پروردگار ملخ و روزی دهنده

وی و هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم و اگر خواهم آنها را بجهة قومی بلا فرستم پس عبد الله عباس

گفت این علم مخزون و سر مکنونست از فواید عجیبه آنکه چون عمودیه را نزدیک رسید صداعی

عارض شد که در حرب قدرت سواری نداشت اهل عمودیه گفتند که امیر شما را چه می شود که سوار نشد

گفتند او را دردسری عارض شده ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر و

زایل شد پس کلاه را شکافتند چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذی یافتند که این آیات

بر او مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف من ربکم ورحمة یرید الله ان یخفف عنکم و

خلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم

وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود و حال

آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند آبای ما این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت

پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند نوشته جاحظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة دفع صداع این دعاست

بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک

کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص نعمة من نعمة علی عبده شاکره و غیر شاکره و کم من نعمة الله

من کل عرق ساکن واذهب ایها الصداع بقدرة الله وبنور وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو

السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین

واله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه ملخ بریان بجهة عسر البول نافع

است شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا کنند و ابدان آنها را با قلیل زمرد جشک

مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم بخشد و اگر ملخ را از گردن برصاحب ربع و برند ربع او زایل گردد ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن او شبیه صدف خرفی یعنی شبیه سفال است

و نصف دیگر او خزف منبت در هر جانب دو دست دراز دارد

سینه بعنکبوتست الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر می باشد

و بعضی از وی بقدر زنان کرده بود و بعضی کوچکتر و

هر یکی را دو شاخ باریک سرخ بود چشمهای برجسته گویا از سر

ایشان او بجسته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که مردم بگرده میخورند و طبع این نوع گرم و خشک است

بهترین آنچه از وی خورند آنست که در فرن بریان کنند بالخاصیت دافع جذام بود و تعبیر و بدن

ملخ در خواب عذاب بود و بدین بچه او و لیل مردمان بد خلق اکل او خیر و غنیمتست اگر بیند که آنها را در سبوی

کند بدینار و درهم رسد اگر بیند که ملخ طلا بروی باریده از دست وی پرون رفته باز بدست وی آید زیرا که

طلا ذهب است که رفته است چون بیارد و بیاید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی بردم آتشم و در سبوی

گذاشتم گفت زن بزن خود سپردی چنین بود جمل شتر نر و بزرگی از یک ده گویند صاحب حیات

الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود دعاین یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته

بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر میخواهید از گوشت وی شما را اطعمه دهم ایشان

اشاره بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود دعاین بجانب آن شتر نظر کرد در ساعت نظر وی اثر کرده

شتر بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدا را بجا آرید و بگوئید بسم الله عظیم الشان

شدید البرهان انجماعت همه این کلمه بگفتند بگر عاین که نگفت صاحب گفت بسم الله عظیم الشان شدید البرهان

ملخ بحری

جمل

ما شاء الله کان حسن حابس من شجر یابس و شهاب قابس اللهم انی رددت عینی عجایب جلوه و فی حجب النار اقری لکم
و فی کبد و کلیته لحم رقیق و عظم دقیق فما له بلیق فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس شتر برخاست و بایستاد و گویا هیچ آسیبی بوی نرسید و چشم عجایب در آمد
و حدقه انس خبر کرد محمد بن سعید البصری گوید که در بعضی ابهای عجز میرفتم اعرابی دیدم که شتری گم کرده
می آمد که ناگاه شتر بجست و بمرد و بار حطب بر زمین ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا سبب
کل سبب یا مول من طلب رد علی ما ذهب یحمل الرحل و حطب بقدرة الله تعالی شتر برخاست اعرابی حطب
و بار بر او مرتب ساخت و خواص او در باب الف در ابل گذشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کار ارزان
تجارت اگر بیند که شتر بر او حمله کرد با سفها خصومت نماید و اگر مهار شتر بر او کشد کم بهیر براه
راست دلالت کند و اگر بیند که سر شتر میخورد غنیمت بزرگ و ریاستی کند و اگر بیند که شتران اعرابی
میخرند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند دو ملک بیند و اگر بیند که اشتر او را سر برید بر
دشمن غالب گردد و اگر بیند که از پشت شتر افتاد بفقر رسد و اگر بیند که شتر او را به نیزه زد بیمار شود و اگر قطار
شتر بیند که بعضی در پی بعضی میرفتند دلیل باریدن باران است اگر بیند که شتری سوار گردید متحمل بار گناه گردد
اگر بیند که بختی سوار شده سفر دور باره اختیار واقع شود و بخت و دولت روزی گردد و او گاهی بر مسکن
کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاهی بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و باشد که
دلیل مرد صبور و بادرنگ در احوال بود برای کسی که استعجال در کاری نماید و باشد که دلیل حج و در
روزی و فواید بود و بختی دلیل سختی و خلوت جستن از مردم و اصحاب سفرها و مثل تجارت در بحر و بر
و غربت افتادن و اندوه و اسیری و صلابت احوال **جلکا** نوعیست از حیوان که از ماهی و
مار متولد میشود و اگر ذبح نمایند خون بیرون نیاید بهترین علاجها است بجهة فربه شدن زن
هرگاه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان در کمال منفعت



جلاله هر حیوانی بود که نجاست خوار شود گوشتش حرام میشود
باید که او را جائی بسته شبانه روز نیز چهل روز گاو را چهل روز و گوسفند
راده روز علف دهند مرغ خانگی را و ماهی را یکروز **جبهر** بروزن
جعفر خرس ماده را گویند چون وضع حملش نزدیک شود رو بطرف
بنات النعش کند و اولادش تا شود در اول ولادت پاره
گوشتی از و بیاید از خوف مورچگان او را از موضعی بموضعی نقل نماید
و بسا باشد که اولاد خود را گذارد و بچه کفتار برد و لهذا اعراب در امثال خود گویند که فلان احمق

من جهیر

جلکا

جلاله

جبهر

من جهیر باقی احوال او در ذکر دب در باب دال بیاید انشاء الله تعالی **فصل دوم در جن**
جن همه اجسام هوائیه اند که قادرند بر هر شکلی باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند
صنفی مثل حیات و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکلفند
و بر ایشان حساب و عقاب و ثواب بود و اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر صلعم بر جن و انس
مبعوث است و نیز آنحضرت فرمود که بعثت الی الاحمر و الاسود چون عنصر نار و هوا غالب
بر آنهاست که خلق الجان من مارج من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره بر اینها فالق الاسود
کنایه از آدمیانست که خلق من تراب و قسم حروف گوید که تقدیم جنیان بر آدمیان که تعبیرات



ایشانست شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن و
الانس الا لیعبدون پس جن از قسم تقدم بزمان بود و گروهی از جنیان استماع قرآن نموده
بآنحضرت ایمان آورده چون نزد قوم خود رفتند و گفتند که خواندن عجیبی شنیدیم که دلهای ما بآن
اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد نموده آنجا که فرموده فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا الآیه
در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ماکول طلب نمودند پیغمبر صلعم فرمود استخوانی که بر او نام خدا برده باشند ماکول
شما گردانیدیم و سرگین علف دواب شما و لهذا ممنوع است که بآنها استنجا نمایند با استخوان خرم و سرگین
و نیز در حدیث آمده که در مایده گوشت از استخوان خالی نباید کرد چه جن را در او نصیبی است باید
که دندان بر آن نرسانند و بر سفره نگذارند و الا آنکه بهتر باشد از آنجا نه برند انس بن مالک گوید که با
رسول الله صلعم از کوههای مکه بیرون آمدیم مرد پیری پیدا شد که بر عصا تکیه نموده بر آنحضرت
سلام کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود که برفتن جن میماند گفت بلی پرسید که
از کدام جنی فرمود که من هامة بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر
گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خوردم مگر اندکی همه احوال او بیاد دیدم

جن

روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح ع ایمان آوردم و باوی در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم
بر آتش باوی در میان آتش انیس همدم بودم و با یوسف ع در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب ع رسیدم
و بهمه انبیاء ع ایمان آوردم و از حضرت موسی ع تعلیم توریة و از عیسی ع انجیل آموختم و مرا گفت که سلام من
به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت صلعم پرسید که چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم
قرآن میخواهم پس آنحضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت اقرا حروف
گوید که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را باندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر مسطور است
که هامه گفت با حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود صبر نما تا وقت آن برسد پس جنگ در
بدر نیز در لشکر آمده رخصت طلبید جنگ نمود هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض وی نمیشد بحضرت
آمد و این معنی را عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان متشکل شده
بمصافگاه آمد بعد از آنکه چندین کس از کفار را از پا در آورد شربت شهادت چشید گویند از اولاد ابلیس
همین یکی که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مؤمنان جن از نسل او نباشند بهشت روند و اولاد
ابلیس با او بدوزخ روند بدانکه در خانه که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آن خانه نشود و اسب عتیق است
که پدر و مادر او اسب عربی باشد اما دعا جهة دفع جن در باب قاف در تحفه بهادر یا در مجموع عملیات که اگر
او جن گرفته باشد بیاید ان شاء الله تعالی تعبیر دیدن او در خواب دلالت بر احتیاط و حیله
کند اگر ببیند که جن را تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر کسی ببیند که جن گرفته را علاج میکند بنماز
با اهل مکر و حیل کند اگر ببیند که جنیان داخل خانه او شدند از دزد احتیاط نماید اگر ببیند که او را جن گرفته
توانگر شود اگر زنی بخواب ببیند که او را جن گرفته با افسون علاج میکنند دلیل آبستن شود و فرزند دیوانه
زاید **جنان البیوت** مارهای کوچک و بعضی مار بیک سفید را گویند و حضرت مقدس
نبوی صلعم نهی فرموده از قتل مارها بنگه در خانها میباشد مگر دو مار را یکی ابتر و دیگر مار ذوالطفیتین زیرا که
مار خطف ابصار و طرد اولاد می نمایند ابتر مار کوتاه دم است و طفیتان نیز ما مار است که
دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد
هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد اسقاط حمل نماید جریث ماهی که شبیه نهنگ باشد جمعی
جراری و او را جریه الماء گویند حرام است اکثر عامه حلال میدانند زهره او را اگر در بینی اسب دیوانه
سعوط نمایند دیوانگی زایل شود و اکل لحمش بجهة صوت نیکوست ان شاء الله در باب صاد در
صید بیاید **فصل سیم** در جیم مضمومه جرذ موش نر و بعضی گویند نوعی از موش است
که بزرگتر از موش است که سیاهی بر دم دارد و روزی مقدار اسود بخیجه که اسم موضعیست در لوحی

تنبیه

جنان البیوت

تنبیه

جسر

مدینه بتقاضاء حاجت رفت بخرابه در آمد جردی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یک دینار بیاورد و بگذاشت و
و برفت و دیگری بیاورد و چند دفعه گوید برخواستم و گوشه رکوی گرفتم هفده دینار زر او
یافتم که مجموع هفده دینار باشد پس بخدمت رسول خدا صلعم بردم و احوال گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست
بجانب سوراخ دراز کردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی بدهم پس آنحضرت
خمس وی فرا گرفت و باقی بمن داد جند بیدستر معروفست و ترکی او قندز گویند
حیوانیست شبیه بسگ آبی اما سگ آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی و
بود و در جائی دیگر یافت نشود و او را فندوس نامند در قاف نیز بیاید انشاء الله تعالی و نیز اسمر
نیز نامند و بشکل روباه سرخ
بسینه جنبان راه رود که گوئی
و بپای راه میرود و دمش
مدور و دمش دراز بود و چهار خصیه
و چون صیاد اینها بگیرند
زحمت دست و پا ندارد و
تصور نماید که گویا حرکت
مثل سر آدمیست و رویش
دارد دو ظاهر و دو مخفی
و چون در طلب وی جد بسیار
کنند بدندان دو خصیه ظاهر خود را ببرد و نزد وی اندازد چه میداند سوای خصیتین او از وی چیزی نمیخواهند
و اگر صیادان ندانند که خصیتین او مقطوع است بر پشت بخوابد و محل آن هر دو بدیشان بنماید
تا صیادان ببینند که قطع شده و جای هر دو خون آلوده است پس دو خصیه دیگر جوند ظاهر نسازد عوض
آنهم که بریده است و در درون خصیه او شبیه بخون بی رنگ عسل خرپست شبیه بوی ختن که از گو
گندیده آید و آن بوی برودیم از آن خون زایل شود و این حیوان مدتی بمیان آب گریزد و خود را
بمیان آب بلکه در رود پس بیرون آید و مدتی در بیرون آب بسر برد و لیکن در میان آب بیشتر
و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او بجهة گزیدن جانوران نیکوست و گوم و خشک میکنند
اعضاء بارده رطبه او هیچ عضوی ضرر ندارد خاصه در امراض بارده که در شش و دماغ بهم رسند
باشد انفع ادویه است از برای بادیکه در گوش بهم رسیده باشد هیچ چیز بهتر از و نیست و اگر از
روغن گیرند و فوراً بجهة مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهة فالج و سستی اعضا و تعریق بارد
نفع عظیم بخشد و آشامیدن او نیز یافتن بجهة دفع سموم بارد خواه سم حیوانات باشد یا نباتی سما
بجهة دفع تریاق و نیز بالطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم و نافع است بجهة خفقانیکه از
برودت بهم رسیده باشد پوستش در شست موی بود پوشیدن او جهة پیران و کسانیکه طبع بارد
داشته باشد نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه را بغایت سودمند بود و اگر از

خبر بیسک

انسان از چند پستر شباه زن در بیمی نخورد بعد از یک روز بالا کشود **باب ششم مشتمل بر سه فصل**

فصل اول در حاء مفتوحه حجل کبک نر بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار او سرخ است

حجل

و او را دجاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است نجدی و تهامی آنچه نجدیست
مرغ بزرگیست که منقار و پای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد
و بچه بیرون آید بر خاک غلطد و منی خود بر بیخ چه خود بریزد و قابل بیضه بیرون کردن بشود و
گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب بیضه بیرون آرد چو
بیضه کرد آنچه کبک نر از او بیرون آید نر حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون آید ماده حضانت
آنها کند همه وقت نر و ماده او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه روند و باشد که زیاده بیست
سال عمر کند هرگاه او را حادثه از خارج روی ندهد و دو آشیانه سازد در یکی نر نشیند و در
یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هرگاه باشد با نهایت نظایر خود آید و بیضه آنها بدزدد و حضانت
نماید چون بچه بیرون آید و وقتیکه بپرد نزد پدر و مادر خود رود و قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت
پریدن کسی گمان برد که مگر سنگی از فلاخن بیرون آمده و شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو
نر بر ماده برخورند تا یکی ... با یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب
آیند ماده تابع وی شوند و نر دیگر ... امثال خود را بقصد صدا
خود میفریبد و لهذا صیادان او را در دام خود بهند نا
بسیار صدا کند و ابنای جنس وی نزد وی آیند و باوی در دام
افتند و این از آنجهه حسد یکه با ابنای جنس خود دارد نماید که انعام از ایشان کشد و خواهد ایشان
مثل او در دام افتند و ماده او باشد که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و بیضه او را
بدزدد و حضانت کند اکلش حلال گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص آنکه اگر
کسی جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در حین ذبح و قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر
ترسیده باشد ترس او زایل شود و اکتحال زهره او دفع غبار و رفع ظلمت چشم کند و اگر زهره او یکبار از
زهره او در بینی سعوط نمایند ذهن تیز و نسیانش کم شود و قوه باصره زیاد شود و بعضی گویند
که بیضه او الطف از بیضه مرغ خانگی بود و سریع الهضم تر بود نافع است کسانی را که در رفاهیت و
و فراغت نباشند مضر است جمعی را که در کدورت و مشقت بسر برند موافق افرجه مغنی ... کرات
بهتر آنست که در آب بپزند و در آب نمک و سرکه بریزند که با او بجوشد و باید که آب با بیضه مساوی باشد
و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اکل بریان کرده او مشغول ... نماید و جدا

غم و قولنج کند بریان کردن او میان آب بهتر است از بریان شده او میان روغن و بعضی گویند که اکل بیضه
بریان کرده او در میان آب که دوا و زیره و نمک باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضه او با سرکه و
پیاز عنصلی واقع سایر اوجاع بطن بوده باقی در باب قاف در قبج بیاید تعبیر دیدن او در
خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیه مار و او را

ثعبه

حیه

قریب بدویست اسم است سهیلی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت
بیرون کرده بزمین سجستان افتاد و لهذا کثرت مار در آنجا بمرتبه ایست که اگر بوذ از ترا نخورد اهل آن زمین
از مردم خالی شوند و بعضی مار هست که آنرا اصیله نامند مار بزرگیست که چون هزار سال بر وی گذرد
روی وی شبیه بروی انسان گردد و از خواص وی است که بنظر آدمی را بکشد و بعضی از این قسم را
راحل گویند یعنی آواز کننده و مکلله الراس یعنی تاجدار نامند هر چه بر او بگذرد سوخته شود و حوالی
سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانور
که بیک پرتاب وی رسد هلاک شود و هر آدمیرا که از دور نظر بروی افتاد بمیرد هرگاه نگرد در
حال بمیرد اگر سوار او را بنیزه زند فوراً خود و اسبش هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان
بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال یک پوست اندازد و سی بیضه نهد بعد ...
در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و بیضهای وی بفساد آرند و بصلاح نمانند مگر اندکی
و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب او را بگزد مار بمیرد و بیضه او دراز و ... زرد رنگ
و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است و سبب اختلافش معلوم نیست و در
میان او شبیه بحرکت چیزی هست و او در شکم وی بدر از نی چسبیده شد گویا ... منقسم است
و مار را ما شهرت معلوم نیست الا آنکه بعضی بر بعضی پیچیده شوند و زبان او شقوق است و لهذا
بعضی گمان برده اند که مار دو زبان است و موصوفست بشدت حرص چنانچه آنکه بچهای طیور فرو
برد و مضغ نماید مثل شیر و چون چیز عظیمی فرو برد خود را بر درختی بپیچد تا آنکه آن چیز در شکم وی
منکسر شود و از عادت اوست که چون پیر گردد منقلب شود بعضی گمان برده اند که مگر که پیر گردد
و چون طعام نیابد به نسیم تعیش کند و بعد از چند گاه درهم شکسته شود تعب کشد و نعبر گوشت

زنده نخواهد خورد هرچند عمر کند جثه اش کوچک و باریک شود و از غرایب کار او آنکه از دهٔ آب نکند
اما خود را از شراب نگه نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی بسوی او بهم رساند و
چندان خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود و از او بسیار در جائی اقامت نکند بلکه مادهٔ
او حضانت بیضه کند تا وقتیکه بچه بر آرد و او را قوت عظیم بر گشت جانش بود و سیر کند تا وقتی که
چو سوراخی بیند در رود و چشم او چون مسمار بر او کوفته و در او نمیگردد و از مردم برهنه بگریزد
و از دیدن آتش خشنود گردد و طلب آن کند و بعضی از آنها مستدیر شود و اگر تیار زبانه کند از او
عرق اسب را بسیار باشد برنند بمیرد و متحرک باشد و اصل مارها اینست که در دریا زندگی کنند
چه اگر تری بهم باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند
یکی آنکه گزنده او را تریاق و غیره نفع نکند مثال افعی‌ها و افعی و مارهای هند و یکنوع آنست که تریاق
بتجربه گزنده او نافع باشد و آنچه غیر این بود و قسم سیم آنست که میکشد از او بهر وقت بسی بود که آن شخص را میرسد که او را مار
گزیده بمیرد و الا اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی زیر درختی در خواب بود ماری بیامد خود را بدو رسانید
و سر او را گزید او بیدار شد و ریش سرخ شده بود و سر خود را دید انجا رید و تا بگر دگری ندید و رتبه دیگر
بخواب رفت چون بیدار شد برخواست و برفت و بعد از چند گاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر آری
که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت
ماری خود را بتو رسانید و سر ترا گزید آن شخص فزعی بر وی پدید آمد بمرتبه که گویا فی الحال او را مار گزید چون
فزع کند مسامات بدن او گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در نصایح الملوک مسطور است که
ابو دردا را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از جنی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس
بشر باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه زهر داده ام ضرر آن بتو نرسیده ابو دردا گفت نه دانسته که کسیکه بذکر خداوند
تبارک و تعالی مداومت نماید هیچ زهر او را مضرت نرساند گفت من باسم اعظم الهی مداومت نمایم
پرسید که آن کدامست گفت بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
ابو دردا پرسید که باعث بر این حرکت چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدا تعالی آزاد
کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدی که اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان
قبل از نوشیروان نبود در زمان وی بهم رسید سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که مار
از زیر تخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض
نشوید که مرا غرض آنست که ظلمی در باره وی شده پس مار از زیر قصر بیرون آمده روان شد ملک عادل
بعضی از ملازمان را امر فرمود که در پی او روند مار همراه ایشان رفت تا بر سر چاهی رسید حلقه زد بر سر

در آنچاه فرود آمد پس برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفیقه بود در آنچاه نظر کرد و ملاحظه نموده دید که
ماری در آنچاه مقتول ساخته کژدمی بر بالای او ایستاده پس آن زنبره خود را بتنگ چاه رسانیده شبان نیزه
عقرب را برآورد و بر زمین زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیامد و نزدیک تخت
توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی بینداخت انوشیروان فرمود او را بکارند تا ریحانی از و بهم رسید
و پادشاه علت زکام داشت و کوفتهای دماغی بهم رسیده از استعمال وی آنکوفتها بالکلیه منقطع شد
و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس سفیان بن
عیینه بودم که قریب بهزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد
که در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث مار را برای مردم بیان کن آن شخص بیان نمود و گفت
ای قوم بشنوید و بخاطر نگاه دارید که نقل کرد از پدرم از جدم که شخصی مشهور با بن حمیر در کمال ورع
و زهد قائم اللیل و صائم النهار را با عادت بصیادی نموده بود در روزی بقصد شکار بیرون آمد
ماری برابر وی آمده گفت یا ابن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدا تعالی ترا در پناه خود در آرد محمد گفت
از وی پرسیدم که از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که برای کشتن من متعاقب میرسد باز پرسیدم که تو
از کدام امتی گفت از امت محمد رسول الله صلعم پس ردای خود را گشودم گفتم بیا و پنهان شو گفت میترسم که ببینند
گفت بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت میترسم گفتم پس با تو چه کنم مار گفت اگر احسان نمائی مرا در درون
خود جا بده گفت میترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حق تعالی و ملائکه و حملهٔ عرش و انبیاء و ساکنان
سموات را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد حمیر گوید که دهن بگشودم تا مار در درون من درآید چون چند قدم برفتم
شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر هیچ دشمن مرا دیدی گفتم دشمن تو کیست گفت ماری
بدین بهتان گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از این نوع استغفار نمودم پس مار سر بیرون
آورد گفت ببین آیا دشمن من گذشت گفتم آری میبینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر از آن
یکی از دو چیز اختیار نمای که جگر ترا بشکافم یا دل ترا سوراخ نمایم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله
عهد بکه کردی و قسمی که یاد نمودی چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد چون تو ترا ابو
ندیدم مگر فراموش کرده و خیانت ورزیده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صفی بود بچه طریق او را
از بهشت بیرون نمودم کاشکی میدانستم که چه چیز ترا برانگیخت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نکوئی کنی تظلم نکوئی با بدان
کردن خیانتست که بدکردن بسی بهی نیکمردان گفتم بار است بگو که البته مرا خواهی کشت یا امتحان
من میکنی گفت البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری
کنم گفت تو دانی لیکن آنچه میتوانی محمد بن حمیر گوید چون من از حیات خود مایوس گشتم هیچ نوع حیلت در

خود ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت خلبت ندا نمیدم و گفتم یا لطیف بلطفک الخفی
یا قدیر بقدرتک بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم یا علیم یا علی
یا عظیم یا حی یا قیوم الا کفیتنی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکوروی دیدم خوشبوی پاکیزه
لباسی زبرابر بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که رنگت متغیر و مضطرب
می بینم گفتم از دشمنی بمن رسیده است گفت دشمن تو کجا است گفتم اینک در درون من گفت دهن خود
بگشای پس من دهن خود گشودم شاخه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و ببلع
پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره
از اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم که خضر راه من شدی و مرا از این
بلیه نجات دادی تو کیستی یقین که فرستاده خدائی پس بخندید و مرا گفت آیا مرا نمیشناسی گفتم
اللهم لا نمیشناسم گفت یا ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجری گذشت و بدین دعای عظیم
التجا نمودی ملائکه هفت آسمان از رقت تو بنالیدند و تضرع بدرگاه الهی
نمودند خدا تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که داد وی از مار بگیرم پس من که در آسمان چهارم مستقر
دارم مرا امر نمود که برگ سبز از درخت طوبی بردار و خود را به بنده من ابن حمیر برسان و داد او را از مار بستان و من
بیامدم الحمد لله بدانکه خدا تعالی اجر نیکوکار را ضایع نکند اصطناع فی نفسه نیکوست هر چند با
دشمن جود نمائی و نیز از ادعیه مجربه بجهة ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره اینده دعا است که از حضرت مقدس
نبوی منقول است و دعا اینست اللهم انی اعوذ بک من الهدم و التردی و اعوذ بک من الحرق و
الغرق و اعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا
و اعوذ بک من ان اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت رسیده که هر که در اول لیل و نهار بگوید که ال۲
عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله
افسونهای مجربه کسی که او را مار گزیده باشد آنستکه آن عضو را برهنه نموده آهن را بر بالای او گذارد
و این عزیمت بخواند و آهن را تدریجا فرو کیرد که پوست را نخراشد و فرو تا اسفل وجع برسد و چون وجع
در اسفل آن جمع شد بزودی بکند تا آنقدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو سست شود بعد از آن
نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من
حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء و الارض الا و ربی آخذ بناصیتها اجمعین کذلک یجزی عباده
المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی فلا تلدغوه ان ربی بکل

شیئی علیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علمای محققین
دیدم که مار یا عقرب گزیده یا فرستاده او یا کسی که سگ دیوانه گزیده باشد یا زهر خورده او را
بگویند تا پا بسته و با کاردی فولادی خطی کشد که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست
نموده دایره کشند که او مرکز دایره باشد پس خطی بکشد از میان قدم که بمنزله قطر دایره باشد بکشند پس آنچه
زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک برداشته در ظرف پاکی کنند و آب بر رو
ریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر گذارند چنانکه سر کارد بجانب مشرق باشد و آبیکه در ظرف زیر
است در سر کارد ریزند در وقت آب ریختن این افسون بخوانند پس کسی که آب بر زمین مرتبه دیگر عمل
مذکور را بقانون مسطوره بجا آورده و شخص ملسوع و سگ گزیده را به پشت بخوابانند و عزیمت
بر او بخوانند و عزیمت اینست سارا زقی سارا حانی لوز لوز لوز نونا نا ما وار ما ما واطوکا تو بر اسی ادر ایا
او ضا ثما کاما بو فاما ما شاء ثما کا طوط ضمیا و تا ابر بلیس تو بی تهنا او بس باذن الله تعالی
شفا یابد و این نوع بکرر بتجربه رسیده مسعودی از زبیر بن بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
دو برادر با هم در سفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقتی که آفتاب مغرب
شد ماری از زیر صفا در آمد و دیناری سرخی بیاورد و نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا که در این
مقام باشد گنجی او همین مبلغ را آورد پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار یک
دینار برای ایشان دیناری بیاوردی تا آنکه یکی از این دو برادر دیگری را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را
نکشیم و این گنج را از این موضع برنگیریم آن برادر دیگر او را از این کار ملایم منع و زجر نمود گفت شاید
که بلا گشوی و از مال نیز نومید گردی هر چند نصیحت نموده قبول نکرد پس تبری برداشت و منتظر آمدن
مار بود چون مار بیرون آمد ضربتی بدو زد که سر وی مجروح شد تا نفس رسید و مار بدو بید و او را
بگزید و برگشت و بسوراخ خود در رفت پس آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود و چون صبح شد
مار مجروح الراس برآمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت بمار بخدا قسم که بدین کار که برادرم نمود
من راضی نبودم و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد اما شوانید بود که من شرط کنم که مابین من و تو مودت
باشد نه من ترا مضرت رسانم و نه تو مرا بهمان قاعده همان دینار را بیاوری مار گفت نه چون
پرسید که چرا مار گفت جهة آنکه تو هرگز از من راضی نشوی چون قبر برادر خود بینی و من هرگز تا شکسته
سر خود بینم از تو خشنود نشوم ابن عباس گفته که پیغمبر صلعم فرموده که هر که ماری بکشد چنانستکه کافری را
کشته باشد و هر که ماری را گذارد بجهة خوف از عاقبت از ما نیست اما مارهائیکه در خانه ها
میباشند تا سه روز نکشید انتظار کشید اگر دیگر نه بینید قبها و الا بکشید و نیز فرموده که در مدینه جنیان

ه هستند که مسلمان شده اند تا اینه فورا و را تبرسانید و لفظ مدینه بعضی علما اختصاص بپیر داده اند و بعضی عام داشته اند و این در غیر او از بلاد شرب ابی سایب گوید که بخانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود بنشستم تا از نماز فارغ شود حرکتی از زیر تخت در گوشه شنیدم پس بدان طرف ملتفت شدم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابوسعید اشاره کرد که بنشین بنشستم چون از نماز فارغ شد اشاره کرد بخانه که در آن محوطه بود و گفت اینخانه را می بینی گفتم آری گفت در اینخانه جوان بود از ما که بود با وی بخدمت رسول خدا صلعم رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم این جوان وقت ظهر از آنحضرت رخصت طلبید که بخانه خود رود و بعد از رخصت بیرون رفت آنحضرت گفت که سلاح خود بردار که از بنی قریظه میترسم چون سلاح برداشته بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده نیزه خود را بجانب وی فرود آورد تا بطعن نیزه زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نگاه دار و بخانه درآی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورده جوان در خانه آمد ماری بزرگی دید که بر فراش او حلقه زده جوان نیزه بدو زد و مار نیزه او را در ربود و بر زمین در اضطرابی در جوان پیچید مار و جوان هر دو یکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند یا حضرت دعا کن تا حق جوان شاید که خدا تعالی و برا زنده کند آنحضرت فرمود که آمرزش خواهید بجهه صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اگر بینید تا سه روز انذار کنید اگر روز چهارم ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنستکه بگوئید انشدکن بالعهد الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان ان لا تبدو لنا و لا تؤذونا و در روایت دیگر آنکه چون ماری بر مسکن شما ظاهر شود بگوئید انا نسئلک بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود ان لا تؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بکشید تا نسئلک بعهد نوح بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن عامر بن عبس القهری که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه صلعم بوده

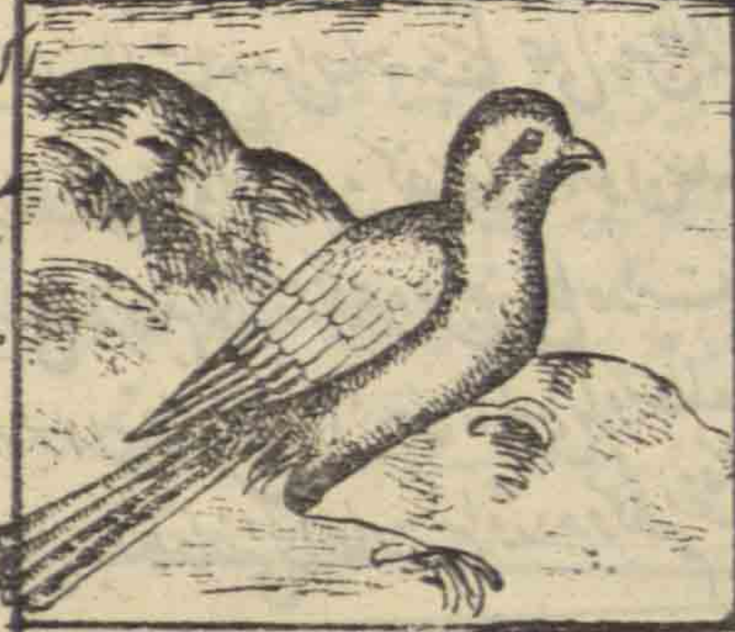
۵ چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان فرود آمد و وادئی بود که از سباع و ماری پر بود گفت یا اهل الوادی انا حالون فاظعنوا ان شاء الله چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگی و درختی ندیدیم که از زیر او ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت انزلوا بسم الله یعنی فرود آئید بنام خدای همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که او لا دوی مستجاب الدعوة بوده اند زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن بدراز کشید چند کلمه از خواص او گوئیم بدانکه گوشتش حرام و همچنین تریاقی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحظورات و در امثال گویند فلان اسمع و اعادی من الحیه یعنی فلانکس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست او را در میان رخت گذارند از ضرر و سوسه ایمن شود و اگر پوست او سوخته بروغن زیت خمیر نموده بر دندان کرم خورده نهند وجع وی ساکن شود و اگر پوست وی با سرشن بسایند و بر داء الثعلب گذارند موی برآرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست پنج کبر و زراوند طویل و بلادر مثل وی بسایند و بر داء الثعلب گذارند موی برآرد و اگر پوست او را بریان کرده با پوست زراوند بخور کنند بواسیر ظاهر و باطن را دفع کنند و اگر او را به خرما خمیر نموده بر کسیکه تا لیل یعنی زگیل دارد بخور دهد زگیل وی بریزد و اگر زندانی شده باشد هرگز بیرون نیاورد و اگر دل او را بر صاحب ربع آویزند تب وی زایل شود و اگر خواص او در باب الف گذشت **ثعبان** اگر بینند که مار او را گزید و بدو موضع او ورم کرد مال بدست آورد و اگر گوشت مار پخته بخورد از دشمن مال یابد اگر خام خورد دشمن را غیبت کند و اگر بیند که مار از مکانی بر طرف شد بدو آن مکان و با حادث شود زیرا که حیه حیاتست از آن مکان بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را مسرت عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاه پیرا مالک شد ملک و ولایت بدو رسد و مار سفید دشمنان ضعیفند و مار اژدها دلیل عداوت در اهل و اولاد بود اگر بیند که مار انداخت دلیل مفارقت خویشی بود **حلزون** کرمیست گوش ماهی ترکان با تو غو لاغی نامند و در کنار دریاها و نهرها در میان حجره یافت شود نصف بدن خود از میان آن بیرون آید و بهر طرف رود و طلب ماده کند که از وی غذا خورد و چون احساس نرمی کند منبسط شود و چون احساس درشتی کند منقبض گردد و از خوف نمود باز بمیان رود و بهر گاه خانه خود را با خود برد و اکلش حرام است اگر پشیانیرا با او طلا کنند نافع آید از ریختن باده بچشم و چون بسوزانند و در داروهای چشم کنند

الکحال بوی عارض شود درد چشم زایل کند و نشو رطوبات نماید حمامه کبوتر عرب آن را هر حب
حمام
طوقی را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها الفت گیرند و بیضه و جوجه در آن آرند حمامه نامند و اسم
جنس است بر او حمام جمع آید مفرد او حمامه است و او دو قسم است بری که در صحراها ماوا سازند و از مردم
گریزان شود دوم اهلی که در خانها جا بگیرند و انواع وی مختلف باشد بعضی گویند حمامه آن بود که
بشدت آب بیاشامد و نفس گیرد و ترجیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت رسول
مردی را دید که از پی کبوتری میرود فرمود شیطانی است که شیطانی میکند مراد آنست که منع فرموده اند از
پراندن بر بامها چه مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات ایشان و لهذا
منع نموده اند و دیگر در احادیث آمده که حضرت امیرالمومنین از وحشت تنهائی شکایت نمود حضرت
مقدس نبوی فرمودند که جفتی کبوتر نگهدار که مونس باشد ترا و آواز بچهای او بشنوی و نیز ادای نماید
کتب و ابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبوی فرمودند که کبوتران خوش نماره در خانهای خود
نگهدارید که آنها جنیان از کودکان شما بخود مشغول سازند و یکنوع از وی که کبوتر نامه بر باشد و نرکان الفی
گویند نگاه داشتن او مشئوم است و از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعید در سفر به طلب آشیان خود کند



اگر چه هزار فرسنگ قطع کند
سال از وطن خود غایب شود
عقلی که دارند خود را بوطن رساند
جوارح طلب و شکار کنند
و هر که کبوتر بازی کند بمیرد تا حین غم
و با باشد که در مدت ده
و چون او را برد مبند از وی
و آشیان خود را بیابد مرغان
و خوف از شاهین بیشتر بود
فقیر نشود و در حدیث آمده
که در محلی که رسول خدا صلعم در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمده آشیان
گرفتند و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم فاطمه از نسل ایشانند و در روز فتح مکه آنحضرت برای مثل
بالای ایشان سایه کننده بودند پیغمبر صلعم ایشان را دعا کرد و دمیری ابن حمید گوید هر صنفی که در هر دو روز دیدم
آن در کبوتر ندیدم چه ماده او را دیدم که اراده نر کند مگر ماده خود را و مردان از هر قسم جدا نشوند مگر آنکه
یکی نایاب شود و ماده کبوتر دیدم که بچه نر خود را آبستن میشود در زمانی که نر او را اراده کند و هیچ حیوانی را
ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت است چه در وقت مباشرت
دم خود را میکشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میداند که مباشرت باید نمود و گاهی از مدت شش ماه
بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز بچه در آرد و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانی
ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دوم یک شبانه روز فاصله باشد پس نر و ماده بر بیضها نشینند

تا بعضی از روز آنها را گرم کنند و تتمه روز ماده نشیند و شب نر بدین طریق باشد تا وقتیکه مدت حضانت
با تمام رسد و بچه بیرون آرد نر او خاک شور بدهان ایشان چشانند و ایشان بیجا نیند تا خوردن
چیزها بدهان ایشان آسان شود و چون نر خواهد که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان بیرون کند زعم
ارسطو آنکه کبوتر هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در مثل گویند فلانکس آمن
تر از کبوتر حرم است و مالوف تر از وست هرگاه کسی که آبله دارد بقرب کبوتر یا در خانه که او
و جائیکه آشیان نموده باشد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امان است از آبله و فالج و
سکته و ثعاب مرضیست که کسی دایم خواهد در خواب باشد و خواب بسیار کند و الکحال
بخون او و دره و قتیکه گرم باشد و اگر ذبح کنند پر او را بکنند و در زیر پر او خون تازه است الکحال
نمایند بجهت خاصیت دارد و خون او اگر بر بینی چکانند او را بالی صحیح قطع رعاف کند اگر سرگین
مخلوط سازند و بر سوخته آتش مالند شفا دهد سرگین کبوتر بری را حرارت بیشتر از سرگین کبوتر
خانگیست اگر سرگین او را میان آب گرم ریخته کسیکه عسر البول دارد در او نشیند نفع عظیم کند
اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر سرخ با مقدار دو درهم
با سه درهم دارچینی بیاشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر مقوی کمر و
و زیاده کننده باه است اگر شکم زنده او را شکافته گرم گرم بر عقرب گزیده گذارند نفع نیکو
بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پلک تر کرده سفیدی بیضه و روغن گل نهند درد چشم را کم کند
تعبیر
تعبیر دیدن او در خواب بقول ابن سیرین یار دوست صادق یا حبیب مونس است و دلیل زن
مبارکه نیکو که زوج مثل او نتواند هم رسانید و باشد که دلیل نوحه بود و بر سر بام کبوتر گرفتن و دیدن
برج او مجمع زنان بود و بچهای او دلیل پسران و اگر ببیند که ایشان را علف میدهد و بسوی خود
میخواند یا بیند که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن
آواز ایشان در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر نر را او آید نامه بدو رسد اگر از وی گیرد
زنش طلاق گیرد یا بمیرد اگر ببیند که بالهای ایشان ترشد کنیزکان بخرد و جامه کبشی جمع نمودن کبوتران



در خواب حال دشمنانست
نقصان وجه او حوصله
بسیار بود و او دو قسم است
پوست او را استعمال کنند و
رطوبت او نیز از حرارت کم عمر است
حوصله
اگر نقصان در جسم کبوتر ببیند
مرغ بزرگ حوصله در مصر
یکی سیاه که بر او لبراغ
دیگر آنکه پوستش استعمال کنند
پوشیدن پوست او مناسب است

بمزاج جوانان و کسانیکه مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب باشد حیدر نام شیر و لقب علی بن
ابیطالب ع گویند حیدر آنست که گوشت شکمش ممتلی باشد چون آنحضرت ع چنین بود ملقب بحیدر شده حیدر
با آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود او را اسد نامید با آنکه نام او در کتب اوایل اسد بوده

فصل دویم در حاء مکسوره حجر مادیان حکم خر و خوصش در باب خا در خیل بیاید انشاء الله تعالی حجر

اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده که ظهورها
عز و بطونها کنز یعنی پشتهای ایشان عزت و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیان با زین و لجام سوار تعبیر
شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آورد اگر بی لجام سوار شده زنی بی عصمتی تزویج کند یا
فرزند کاری بی ثبات شود و دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب بود و سرخ
او دلیل زنان بازینت و مادیان زرد زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه بود و باشد حدائه
که دیدن مادیان فربه سال پر نعمت و ارزانی و لاغر دلیل سال قحط باشد **حدائه** قلیوج شیرازی
کور کوره و ترکی چلاغان نامند اخس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه بیارد
و بیست روز حضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری نیست با آنکه جوجهای
مرغان برباید و طیوریکه همسایگی آشیان وی باشند
ایشان را نیازارد و حق جوار محافظت نماید اگر جوجه کسی
همه بچهای ایشان بخورد و در طیران خود مکتسب نماید بعد
وحشیه ابن زهر را عقیده اینکه عقاب قلیوج و قلیوج
عقاب شود فسبحان الله القادر علی الاشیاء گویند او
طیور جوارح سلیمان ع است و لهذا الفت و تملک و ممتنع است چه او ملک کسیست که تملک ملک
او هیچ احد برا بعد از وی نشاید نیست کقوله تعالی رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگر باوی
صید کردن ممکن بودی بر آنکه طیور شکسته تر از وی نبود و قیمتش از همه افزون بودی هر چه رباید از آن
کسی نیاید مشکل که از جانب چپ آدمی چیزی رباید و او یکسال نر باشد و یکسال ماده نقلست که اعرابی
همیشه این بیت میخواند و یوم الوشاح من اجابیب ربنا علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی پیدا شدن گردن
بند از عجایب پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد چون سبب مدا و منت این بیت از وی پرسیدند
گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس بغسل گاه رفت که غسل کند گردن بند خود از تن
گذاشت پنهان بود و در بودن قلیوج همان چنانکه کسی بر او مطلع نشده بعد از فقدان او مرا بدزدی
متهم ساختند پس من روی بدرگاه قاضی الحاجات بر آوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز دعا

تمام نرسیده بود که قلیوج گردن بند را بینداخت و زنان که در دور من بودند دیدند گفتند که ما را حلال کن که ما
ترا متهم ساختیم من این بیت در آن شب نظم کشیدم و اکثر میخوانم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم و از جمله
خواص حداة است که امر بقتل او شده و آنها قلیوج و کلاغ ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است که بقصد ضرر
ایشانها حضرت مقدس نبوی صلعم محل و محرم را امر بقتل آنها فرمود و اکل قلیوج حرام است اگر زهره او در سایه
خشکیده در میان شب تب قشوع کنند هر که از جانوری بگزد قطره از او در موضع گزیدگی چکانند شفا دهد و اگر جانب
چپ را گزند و در چشم راست سه میل از وی اکتحال نمایند و اگر جانب راست گزیده بچپ شفا یابد و اگر زهره
او را خشک و صلایه نموده در موضعیکه حیات و عقارب باشند بسوزانند همه حیات و عقارب بمیرند اگر خون او با قلیل
مشک و گلاب مخلوط ساخته ناشتا بیاشامند از ضیق النفس نفع بخشد اگر خون بنده او را در خانه آویزند مار و عقرب
داخل آنخانه نشوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق یا زن زانیه باشد و یا باشد که تعبیر
دلیل مقاتله باکسی باشد که جرئش حلال باشد و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهیست که نام و مشهور نباشد
اگر بیند که او را در خرابه گرفت حقسبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ پادشاه شود و اگر بمیرد
آن فرزند بمیرد **حرباء** آفتاب پرست و راجل الهنود نامند جانوریست که با آفتاب میگردد و روی بوی دارند حرباء
به هیئت ماهی کوچک سرش چون سر گوساله مثل کرپاسو پیدا یا بیدرد مانند شتر گوساله دو زبان و از دو
حلق دارد صاحب عجایب المخلوقات آورده که حقسبحانه و تعالی او را بصورت عجیبی آفریده که چشمان او همیگردد و هر جهت
که در او صید باشد بی آنکه بدنش بگردد و یا حرکت نماید گویا خود مونس است و در هر درختیکه باشد متلون بلون
آن درخت گردد و زبان او به درازی سه گز باشد و چون بعضی حیوانات مانند مگس و غیره نزد او آیند زبان بیرون آورده
او را چون برق برباید و زبان بر وی در کام کشد و بخورد و چون جانوران بلند که از وی ترسند شکل شود که
آنحیوان از وی گریزان شود و هر ساعت رنگ دیگر شود و لهذا همه حیوانات از وی گریزان شوند از اینست که کسی بحیله
فرار دیگر گویند مثل حرباء متلونست و مادام که جوجه است خاکستری رنگست و هر چند بزرگ شود رنگش سیاه شود و چون
آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه آفتاب تا وقتیکه آفتاب بسمت الراس رسد باشد آفتاب از آن
مثل جنون علتی روی ظاهر شود و همیشه طالب و بود تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب
کند و قرص وی از نظرش غایب شود تا صبح طلب معاشیت کند اکلش حرام چه از ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند
بر چشمیکه موی زاید دارد و بعد از آنکه موی او را بر آرند دیگر بیرون نیاورد کحال زهره او فرایل غشاوه چشم است
اگر پیه او را بر پاره آهن گذاشته در آتش بسوزانند و با خون او اندکی مخلوط ساخته خون و پیه با زهره بر زیر
و بجراحات سم طلا کنند در دفعه اول شفا دهد گوشت و بیضه او سم قاتل بود تعبیر دیدن او در خواب تعبیر
دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود و همیشه با آفتاب و باشد که دلیل سیدن آن باشد با پادشاه

حمار

حاصل نشده در دین و مذهب با دلیل در آنش برسد با دلیل خیک و کریه بهیئت حمار خر و نبرگی اینک اما
و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع کرده و بار گیرد مگر او و چون بهیمه از تولد او کند زود بر
حیوان جهد یکنوع از او قابل احمال و اثقال و نوعی دیگر از آن هست که در دویدن برابر اسب باشد و بعضی گویند که از
عادات او است که چون استشمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب شود و سر را بر بالا اندازد و هر چه یکمرتبه شنیده باشد
در خاطر او بماند و موصوف است بحدت سمع و شنوائی و طویل نام در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمعی گویند او را
برابر اسب ترجیح نمایند و گویند حیوانیست که مشقت و بار بر دوش برد و مسکین خر اگرچه بی تمیز است چون بار
همی کشد عزیز است و دیگر آنکه خرجش اندک بود و کار بسیار کند و سواری و دیگر را برطرف کند و حضرت
مقدس نبوی صلعم او را بسیار سوار میشد و زود از او توان فرود آمد و عرب خود را چرانیدند و بعضی دیگر در مذمت او
گویند که حقسبحانه و تعالی انکر الصوت را نسبت بصوت او کرده چنانکه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله ادات او
آنکه در مجلس نام او نبرند بلکه از او بدراز گوشی تعبیر کنند و عربان در امثال کلمات خود گویند الحمار حمار و ان تعیر

عار یعنی سواری خر بر عیب است و سواری خر ماده عار بود دیت اندک دار و چه بهر زنان داده نشود حضرت
پیغمبر صلعم فرموده هر گاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوئید چه آنکه او شیطانرا می بیند در
باب حمار بقول پیشینیان روا داشت ما نقل غریبی باندک مناسبت که بذکر حمار درویشت میکرد گوئیم و او را
روایت کرده اند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که آنحضرت فرموده اند در بنی اسرائیل مردی ساده دل
صاف عقیده بود زنی داشت که اجمل زمان اتراب آن بود و آنمرد از غایت حرص کمال محافظت می داشت هر گاه
که بیرون رفتی در آنخانه مقفل ساختی که بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن خود را محبوس دید از
دیوار و روزنه خانه مشاهده مردم رهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو شمایلی که موافق طبعش بود افتاد
و افتد شیفته و واله او گردید و او را طلبید و اظهار اشتیاق ملاقات او نمود چون جوان نیز بروی نظر
افتاد صید دام وی شد مخافت بعد از تامل در این کار کلید موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان پیادی

کسادی

کسادی کار خود را از در بسته یافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن مکاره
بدینطریقه صحبت داشتی و هیچیک خود را از آن امر شنیع باز نداشتندی تا روزی شوهر بیامد و گفت ای زن
هیچ میدانی که من ترا بکر خواسته ام و ترا بغایت دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملال از تو بر خاطرم نشست
اما چندی وقتست که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم مگر
قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من دیگری را نمی شناسی و جماعت بنی اسرائیل را کوهی بود که مقسم ایشان
بود و آنکوه در خارج شهر بود که مابین آن کوه و شهر نهری جاری بود و آب چنان بود که مدعی و مدعی علیه
نزد آنکوه میرفتند منکر قسم یاد میکرد اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات
یافتی و آسیبی بدو نرسیدی زن گفت بمرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خشنود میشوی و خاطر تو از
طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری زن گفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر
بجهت مهمی بیرون رفت جوان شاهد باز بیامد و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم میخواهد
که مرا در دامن این کوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و من اگر قسم خورم هلاک
میشوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد وی بی اعتبار و رسوا شوم جوان از استماع

این کلمات متحیر و مبهوت بماند بپرسید که پس چه خواهی کرد گفت مرا حیله بخاطر رسید گفت بگو زن
گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و درازگوشی با خود بکنار آن نهر که در خارج
شهر است حاضر گردانی چون آنجا رسیم و را از تو کرایه کنیم و تو تنها مرا بر درازگوش کن تا من
در قسم خود راست گفته باشم که جز تو و این مکاری کسی بمن نرسیده جوان گفت حبا و کرامة چنین کنم

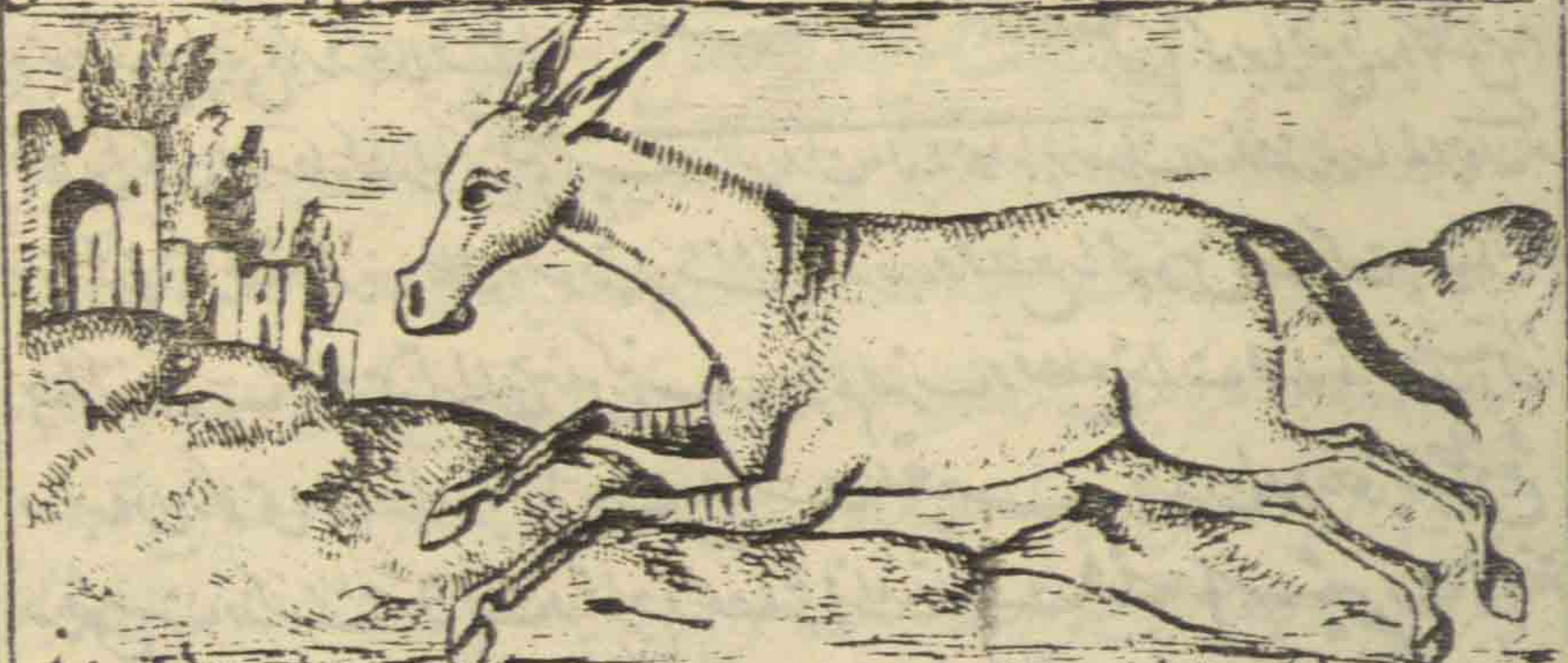
هرکز فکر من بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در تفحص ساختن شوهر زن می‌باید در یکشب دو بخانه آمد
چون صبح شد زن را گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده
رفتن ندارم گفت برخیز و بهانه منما اگر چنانچه اتفاق افتاد دراز گوشی بجهة تو کرایه کنیم پس زن برخاست
لباس خود را نیز تمامی نپوشید برفاقت شوهر از شهر بیرون آمد زن جوان را دید با لباس مکاریان با
دراز گوش در دست انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری بیندراز گوش را تا دامن این کوه به نیم درهم
بکرایه راضی میشوی گفت آری پس جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای دراز گوش گذاشت تا رفتند
تا دامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری پیاده ام فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را
از بالای دراز گوش بزمین افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد زن
جوان را دشنام داد جوان گفت والله من تقصیر ندارم کناهی ندارم زن برخاست و در دامن کوه ایستاد
دست بطرف کوه دراز کرد و شوهر خطاب کرد و گفت بشنو و قسم یاد نمود و گفت ای شوهر سوای
دست تو و نظر تو و نظر این مکاری احدی نظر کسی بمن نرسیده از مکر و حیل شدید الحیل جبال در اضطراب آمده
کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت شوهر [illegible] اینحال انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سبحانه
و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه فرموده ان کیدکن عظیم و در باره مکر شیطان
فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص او آنکه هرگاه از چرک بیخ گوش او قدری در شراب
یا غیر او داخل کرده بکسی بنوشانند آن شخص بخواب رود و بیهوش شود و عقل وی زایل شود و هر که در وقت
جستن نر او با ماده از دم نر موی کشند بر ران خود بندد قوت باه و نعوظ زیاده کند و اگر سبلی بر دم
او بندند یا مقعد او را با روغن چرب کنند فریاد نکند اطبا گفته اند که هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ
نموده در ایام [illegible] بنوشند کسی که مرض کزاز دارد زایل شود کزاز مرضیست که از شدت برودت و سرما
بهم رسد انگشتری از سم او سازند و کسی که صرع دارد در انگشت کند شفا یابد و اگر سرگین او را با شیر کهن
اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد و اگر بسوزانند و بپاشند
بهتر است اگر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اگر سرگین او هر که بجانب
و در بینی سعوط نماید رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده و اثر کونه بر او سوار شوند چنانچه رو
او بطرف دم او باشد صحت یابد و باشد که دراز گوش در آن نوبت فریاد کند از آنکه وجع بدو رود
و نیز اگر در گوش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب گزیده درد از او برود اما اول اصح است و اگر
مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی دراز کند اگر شیر او را بر قضیب طلا
کنند نعوظ کند و فریاد او سگ را مضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی جگر او را بریان [illegible]

تعبیر

و بخورد و در سرکه نشیند صرع را دفع کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل جاه و سعی نمائی دلیل
خیر و سفر با جامه سپید بود کقوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و باشد که دلیل معیشت بود کقوله تعالی
وانظر الی حمارک و باشد دیدن حمار نشان عز نیز و علامت نجات بود و رجوع بمناسب سواری
او و در خواب دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود کقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة
دلیل نجات از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب وست و دلیل فقر است اگر بیند که بقصد
خوردن ذبح نمود و سعی در روزی بهم رساند و اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود مال و معاش وی زایل شود
اگر بیند که از پشت او بزیر آمد و قصد سواری ندارد یا بیع کند دلیل بر فقر او کند و اگر دم حمار بدو [illegible]
شد عمر و دولت و مال و جاه وی زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند و عزت است حمار فربه مال [illegible]
باید بتخصیص اگر مالک او بود و حمار سیاه باشد حمار مصری وکیل است و حمار ماده زن صاحب
معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل بود و اگر حمار ماده بیند و کره او متعاقب وی آید دلیل است که زن بچه
و فرزند همراه او آرد و اگر بیند که حمار راه نمیرود و مکرر نماز بایه دلیل است که مال بدست نرسد بکره [illegible]

حمار وحشی

حمار وحشی خر کوهی [illegible] که او فرا و عیر گویند در باب فا و عین بیاید بغایت شدید
الغیره است و لهذا از یار او همیشه محموم بود و چون ماده او نر آید اگر نر باشد نر او خصیتین کره بدندان کند
پس ماده او حیله کند در کره تخمین تا بسلامت بماند و دولت [illegible] تا بتجربه کند ابن جلجال آورده که بعضی از
لشکریان در قریه بودند که از قرایای شام است فرود آمدند و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی



انهار آ ذبح و طبخ کرده و روز تا شب آتش در زیر او بر افروختند پخته نشد پس بعضی بر جو استخوانه هر او بر گردانید
در پشت گوش او چیزی بخط کوفی نوشته دیدند که باسم بهرام گور بود و موضع علامت سیاه شده بود
چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر صلعم بزمان بسیاری بود و از عادت او آن بود
که چون شکاری کرفتند بنام خود گوش او را داغ میکرد و رها مینمود و خدای عالم است که این حمار
وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر هفتصد سال عمر کرده باشد گویند

نگاه کردن بچشم حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع نزول آبست از چشم کتحال زهرهٔ او بجذبد بصر
نماید خوردن گوشت فربه و مرض مفاصل را نفع کند و گوشت او نیز نافع ست از نقرس طلاء بیه
او ازاله کلف کند اکل زهرهٔ او و دفع بول در فراش کند اگر مغز ساق او را با روغن زیتون مخلوط ساخته
بر بهق طلا نمایند زایل کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند و زن جفاکار صاحب قوه که
از اهل بادیه بود رکوب او دلیل عصیان او نافرمانی افتادن از پشت وی دلیل وقوع بمصیبت است
نوشیدن شیر او دلیل عبادت و دین داریست مالک شدن او یا عضوی از وی دلیل رسیدن
غنیمت و مال و وحشت از وی دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفع ست **حمار قبان** بفارسی
پاشنه گز گویند جانوریست شکم باریک پشت وی مدور است گویا سپری بر پشت است بقدر
دینار سیاهی و از جعل کمتر است و از او کوچکتر در مواضع نمناک بهم رسد و نسلش باید رد که در خرابها و شکوه
زارها و ویرانها بهم رسد و در شکل
قبان اکلش حرام است اگر او را
بت ربع آویزند بالکلیه تب او را
زایل گرداند
ذال معجمه سوسمار را بعضی گویند
ذوات السموم ست و در جای
کف او شبیه بکف انسانست
و پوستش بیاضی دارد بخلاف حلبا
گوینده که فلان از ذل من حمار
یکوی بچسپند به صاحب
مغارقت کند **حردون**
جانوریست شبیه بآوازه
معمور غیر مسکون میباشد
انگشتان و بندهای انگشتان
که بیاضی دارد اکلش حرام



عقر برانگیزد ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را به نهنگ زند ضرر نرساند و چون بو
او بشنود بترسد و بگریزد و طلاء سوخته پوست او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگرچه میان سر او
جدا کنند تا بدرد و عیاران چنین کنند برالم ضرب و قطع ثبات ورزند تا نکند آتشش او
در میان رگوی سیاه با خود فربل تب ربع ست **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و
حرص ست در کسب و اختلاف در مزاج و غفلت فراموشیست **فصل سیم** در حاء مهمله
حباری جزوه و ترکی و غدری و حرو نام مرغیست دراز گردن اندک طولی در منقار دارد
و خاکستری رنگست در بصره بسیار میباشد و اکثر صید مردم آنجا بود و در حوصله او دانه باشد که از
درخت بطم یعنی حبة الخضر بهم رسد اگر پر او را بکنند از رسیدن باد باز ماند از غم بمیرد و گوشت
وی اخف از گوشت بطا است چون چرخ خواهد که او را صید کند سرگین بر او اندازد و پرش کنده
شود لهذا اعرابان گویند سلاحه سلاحه یعنی سرگین او سلاح اوست طیور جوارح صید او نتوانند نمود

تعبیر

حمار قبان

حردون

تعبیر

حباری

واو صید ایشان کنند اکلش حلال جه از طیبات است در بعضی تفاسیر مذکور است که او از لاغری بسبب
گناهان بنی آدم میپرد یعنی هرگاه گناه ایشان بسیار شود باران کم بارد چه باقدار امطار حبوب
بر طیور رسد و بیشتر از همه طیور در تحصیل روزی جد نماید و لهذا میپرد از جوع فسبحان الله القادر
لما تیاء و بچه او را نهار و وجه
اکل گوشت او خیر یاد ها نافع است
مصلح او دار چینی و زنجبیل ست که
بلغمی موافق اگرچه بارده است بتخصیص
و بعضی گفته اند گوشت وی نباید خورد
مرغ خاکبر از نصف روز
ولیکن مضر قولنج و مفاصل است
خوردن گوشت او مولد جو
زمستان و بلاد سرد
چه غلیظ و دیر هضم است
بهتر آنست که بعد از ذبح گوشت او را در روز نگاه دارند و بعد از آن طبخ نمایند در سفیده و نهایت فور
و فلفل و ادویهٔ حاره کنند و حیف که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در
حوصله او سنگی یافت شود که اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و در عافیت ساعت قطع کند و شکم بند
مادام که با اوست اگر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خوابش کم شود ارسطاطالیس در صفت نطق
او گفته که آنچه از وی نر بهم رسد موی بسیار کند و تا یکسال نر بود و آنچه ماده از وی بهم رسد شیاف نکند طریق معرفت
اینده و نوع آنست که نر شده در سوزن کند و در بیضه دارد اگر رسته را بشاکند بیضه نر است و الا ماده و اگر
پوست سنگدان او خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند و اکتحال نمایند در ابتدای نزول آب از چشم نافع
بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد که دخل اندک و خرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت
در شب و روز از شفقت خالی نبود **حرقوس** بصاد و سین هردو آمده جانوریست که میل بسرخی
و زردی غالب از رنگ او سیاه است بسا باشد که دو بال زرد برآرد و بپرد زمخشری گفته جانوریست
جزع او آرنده بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از گزیدن کیک است و بفرج زنان عادت نمود چنانچه
مورچه بیرون آرد بعضی گویند که بعینه برغوث یعنی کیک است دیگر گفته جانوریست جزع او آرنده
بطریق زنبور صاحب نیش و گزنده است مثل بتر از یانه و کسی که او را بتازیانه زنند گویند او را
حرقوس گزیده اکلش حرام است جهت آنکه از خبائث است **حوت** ماهی و بترکی بالغ گویند
خواص و منفعت وی در سمک بیاید انشاء الله تعالی قشیری گوید روزی سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام
از حضرت باری التماس نمود که یکروز متکفل روزی حیوانات شود پس بهمان طور طعام بسیار
جمع نمود خداوند عالم از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را بیک لقمه فرو برد و پس زیاده طلب نمود آنحضرت گفت
دیگر چیزی نماند نزد من بپرسید که هر روز این مقدار طعام میخوری گفت من امروز یک روزی

تعبیر

حرقوس

حوت

خود خورده ام گرسنه مانده ام کاش مرا ضیافت نکردی امروز حق تعالی مرا روزی نداد مگر آنکه تو ضیافت نمائی
صدق الله وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها **حوت الحیض** حیوانیست
در دریا که کشتی را زند و چون اهل کشتی به هلاکت مشرف شوند لته حیض نزد او اندازند گریزان
شود لهذا او را حوت الحیض نامند و او قاطوس است که انشاء الله در باب قاف بیاید و چون

زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند خصوصاً آنکه چون بچه سفید شود بخلاف خونهای دیگر که شفا شوند اگر بوزن حبه از زهره او در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد و این بتجربه رسیده اگر جگر او را خشک وصلایه نمود بر خون روان بمالند باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آرد اگر چه جراحت عظیم بود و این نیز مجرب است گوشت میان پشت او را اگر کسی بخاید بهیج ماه کند **تعبیر** دیدن در خواب خون حیض دلیل نکاح حرام و کفش دروغ بود اگر خود را حایض ببیند بکار حرام کند اگر زن باشد کار تن بد شود پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر خون خود را مستحاضه ببیند که خون قطع نمیشود دلیل کثرت گناه اوست و توبه نمی کند و اگر توبه کند به توبه خود نمی ایستد اگر مرد زن حایض ببیند کار تن بسته شود تا به بن

حوت موسی و یوشع ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبتیه از نسل ماهی که موسی و یوشع علیهما السلام از و تناول نموده بودند و چون ایشان نصف او را بطول خورده بودند و نصف دیگر چون یوشع بر او وضو ساخته بود آب وضو بر او چکید بامر الله زنده شد از میان سفره بمیان دریا جسته برفت و او ماهیست که طولش بیشتر از ذرع است و پهن بقدر یک شبر و عرض یک شبر یک پهلوی او خار و استخوانست و پوست نازکی بر جای آن کشیده

شد او را بکجیم و نصف سرباشد هر کرا او را ببیند چون این صفات در او مشاهده نماید بگمان برد که میته است و نصف دیگر او صحیح او را مبارک شمرند و با کمال تعجب بهدیه برند و ابحلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است که در دریای فارس و روم بهم رسیده و بعضی گویند در دجله و روی ... قلزم است و بعضی دیگر گویند در دریای مغرب و قانت وحکمت در جمع بودن موسی و خضر آنست که در مجمع البحرین اجتماع بحر و علم ظاهر و باطن است یعنی علم شریعت و حقیقت والله اعلم **الحمیمن** مثل ابن عرس جانوریست که را سود سام ابرص گویند یعنی چلپاسه است و بخلقت حربا است سوای بیند او و بعضی گویند که ماده حرباء است و این جانوریست بقدر کف دست شبیه سوسمار بصحرا او بهمین بوز باد گفته که او را چهار دست و پاست و بقدر ... چون خواهند که صید وی کنند این افسون بخوانند ام حنین انشر بردیک ان الامیر ناظر الیکی و ناظر بسقوط جبینیک پس امیر انند تا بروی عجب تاری شود و بهر دو پای است با بند و دو بال او که خاکستر رنگست ... که زیبا تر از دو بال اول او و بعضی آنها سرخ و بعضی زرد در کمال ... چون صیادان او را بدان حال ببینند بر حال خود گذارند اگر ... که انشاء الله در باب عین بیاید گویند این صفات ام عریط است **جباجب** ... برا صح اکلش ... حلال ... بر وزن ... سفید جانوریست مثل مگس دو بال دارد و در شب روشن مثل کوبا ... آتشی بر افروخته است و نیز اسم مرد بخیل است کو با او در نار ضعیف است که از روشنی بمیان شب روشن میشود تا بمیتم

فصل اول در خاء معجمه بر وزن **خاز باز** و خر باز بمعنی اسم ... دیگر در اندجا نیز است که از خراطین باب باشد هر گاه بمعنی ... الصوت ... ابو سعید گفته مگسی است که چون در بهار طیران نماید دلیل فراخی سال باشد **خنق** ارسطاطالیس گفته که او مرغ ... بلاد چین و بابل و ترک ... کسی او را از ... هیچکس ... دست ... زرد ... که ... بجبن ... مشام ... خبره شود ... غرق کنند و بحس شود بعضی گویند که در موضعی که صیف و شتا ... و بعضی زیاد ... همکنه ... است و چندان ... ندارد ... شد ... زهر ... و چون شم ... کنند ... بیضه ... و بمیرد ... او را فروکرند و ... و اسم هر حیوانی بود و مار از او گریزد ... هیچ ... فنا ... را نیابد

خطاف پرستوک و بترکی قرلانقوج گویند عربان ... او را ... کهند ... مسافت بعید

قطع کند تا خود را بجو را بهم رساند و در خانهای معمور از گل بقدر آنچه بچها و برا بایدش بانی سازد و در جای بلند
دور از خطر و بچه زه یکه دارد نظر با قوتیکه در دست مردم است ندارد و عصفور الجنة یا مند یعنی
گنجشک بهشت و بدینجهة او را دوست دارند چه او با گل کهک و پشه اکتفا نماید و اشیانه از هوا برباید لهذا
او را خطاف نامند یعنی رباینده و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود بر گردد و
هیچکس ندید که او بر چیزی بایستد و بخورد و آنکه با ماده خود جمع شود

خفاش

خفاش یعنی شب پره مار
دشمن او ست بدین سبب چه بچه بیرون آید چند شاخ از کرفس در خانه خود نهد تا بچها او را از بیخ اندود چون
از گل آشیانه سازد که داخل کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا بالهای او
پر از گل شود و خانه سازد و در آشیان خود زبل نکند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود پاک
نگهدارد و چون بچه او بزرگ شود اصحاب یرقان او را بزعفران زرد نمایند پس چون بچه خود را زرد
بینند گمان برد که از شدت حرارت چنین شده برود و از زمین هند سنگ یرقان بیاورد و در آشیان
اندازد و او سنگ کوچکی است که در او خطوط سیاه و سرخ است و او مشهور است بحجر ستو نو در باب
سین بیاید انشاء الله تعالی پس آن سنگ بردارند و بسایند و از آب وی بیاشامند بامر الله تعالی
شفا یابد قشیری در تفسیر رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراوده نمود و او ابا کرد خطاف
گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان را زیر و زبر کنم باد این کلام بسمع سلیمان رسانید
آنحضرت او را طلبید گفت چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عاشقان را باقوال ایشان
مواخذه نمایند فرمود که راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده اند که چون آدم صفی الله
از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را بمونست وی فرستاد و بر
او لازم ساخت که در بیوت آشیان سازد و از بنی آدم مفارقت نجوید و با او چهار آیه از کتاب
خدا تعالی بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره حشر و آواز خود را بنغمات کلمات
العزیز الحکیم مترنم و ممتد می سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار آشیانه سازد و از این نوع
بسیار بود و در جثه کوچکتر از گنجشک باشد خاکستری رنگ که او را سمو میخوانند انشاء الله در سین
بیاید نوعی دیگر سبز رنگ است و در پشتش بعضی علامت سرخی هست کوچکتر از دره که مسمی به نبعات
که در باب با گذشت بل مطرز تحت سبزی و خضرا نامند هر جا که مگس و پروانه چند بر چیند و بخورد و آن
نوع نیز مسمی بسمو می کنند در مسجد الحرام بسیار آشیان کنند در سقف و در باب بنی شیبه بعضی
گمان برده اند که مراد ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را با آن عذاب نمود کل جمیع
انواع او حرام است که حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده از قتل او نهی نموده بتخصیص آنها را که در خانها جا گیرند

عبدالله بن عمر از حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده که مگس بند برق ابد رنسبکه آواز او تسبیح است و مگس بند خطاف را
چرا که در حینیکه بیت المقدس را خراب کردند گفت بار خدایا مرا بدریا مسلط کردان تا آب را بر آن غرق بدریا.
کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر زانوی آشنه بر نخی به بندند هر که برو می بخوابد خواب نبرد و اگر خشک نموده سائیده
و با روغن خوشبوی مطیب بمالند و هر زنیکه بنوشانند محبت سابق کرده و اگر روغن زنبق مخلوط ساخته در
زائیدن ناف زن را با و مسح نمایند نفع عظیم بخشد خوردن دل و بعد از آنکه خشک کرده بسایند پنج
کند اگر زنیرا از خون او نوشانند بشرطیکه ندانند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند در زمین نگاه
شود هر گاه بسبب اخلاط حادث شده باشد آشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنانچه خورد که
باید نهاد می نخورد ما سبا نگند خوردن گوشت او بیخوابی آرد و در سر بعضی آنها سنگریزه هاست چون
یافت شود هر که با خود دارد از شر و محفوظ ماند و نزد هر که رود حاجتش روا گردد و در دست اول او نمایند اگر کنند
فرموده که چون بچه نخستین او را بگیرند وقتیکه قمر زاید النور باشد شکم وی بشکافند دو سنگ در او یابند
یکی سفید اگر بر مصروع یا معقود آویزند شفا یابند دیگری سرخ که اگر بر عسیر البول آویزند نجات یابد و با
که این دو سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و مدور باشد اگر این دو سنگ را در پوست گوساله گذاشته بر
صاحب وجع الم آویزند شفا یابد و این دو سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق باشد از
خانه او بیابند و در باقی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند او را بیرون کند بول

خنفسا

اندلسی گفته که خطاف بفتح خاء مهمله هست و در دریا بسینه باشد که او را دو بال سیاه بر پشت است از آب بر آید
و در هوا بپرد و باز بدریا عود کند **خنفسا** بر کسر خاء و فتح کی و وزن قوره عنی نامند جانور
سیاهیست از جعل کوچکتر نیش طولانی بود میان او و عقرب الفت و دوستی هست و لهذا اهل مصر
نیز او را حاجبة العقرب نامند یعنی کنیز عقرب و آن چند نوع است یکی جعل و دیگری حمار قبان و
دیگری حنطب و ابن هرزه گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بنکرة القوه است و لهذا او را فسلو گویند
عربان گویند الخنفساء اذا تحرکت فتنت یعنی خنفسا چون بجنبد بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که شخصی نظر بر خنفسا افتاد گفت آیا چه حکمت است در خلقت این و بنیکوئی صورتش یا ببوی خوشش از
تکلم باین کلام بی انجام حق سبحانه و تعالی او را بجراحتی ریش مبتلا کرد که جمیع اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس
آمد در بیرون دروازه شهر مقام گرفته روزی آواز طبیبی رهگذری بسمع او رسید گفت بیارید او را تا بحال
من نظر کند گفتند از آنچه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو عاجز آمده اند
گفت البته بیاورید او را چون حاضر شد جراحتش بوی نمودند خنفسا طلبید حاضران خنده کردند علیل را
بخاطر رسید که روزی انکار بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد که بنده از اصحاب

می بینم پس خفقان حاضر ساخته اند او را سوخته خاکسترش بر جبر حلقش پاشیدند باذن الله تعالی در حال شفا یافت پس گفت که خدای تبارک و تعالی خواست که بمن شناساند که اخس مخلوقات حسن اعراد و نیست الکلب حرام است اگر بیخ های خنافس را در برج کبوتر بسیار جمع شود اگر الحار بر طوبتی که در جوف است بچکد بد نظر و جلا بصر نماید و برود چشم را زایل کند و بیاض و برص و سبل را نفع عظیم بخشد و اگر در موضعی بریک جا بجوشند خنافس گریزان شوند اگر یکی از آنها را به گزیده عقرب کذارند شفا یابد و اگر کسی بخور او را بخورد و مطلع نشود تا بجوف رسد در حال بمیرد

تعبیر دیدن او در خواب دلیل موت زن صاحب خواب است و اگر اثر آنی مرد بود دلیل دشمنی انتشار کند و باشد که دلیل دشمن بود. فصل دوم در خاصیت خنزیر خوک و ترکی طنغور گویند صفات بهایم و سباع هر دو در او موجود است از سبعیت دندان کرفتن و ربودن و مردار خوار بودن و در بهیمه بودن و علف خوردن و در شهوت بر تمه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او و ماده شش ماهی آبستن شود گویند که انمیمغنی ها و بکمانزد که یکی از جمله دواب نوعی هست که شش ماهی باشد و باشد که دو نر بر سر یکماده نزاع کنند تا یکی بمیرد و چون نوقت هیجان شود خوکان همه بر پشت از زندگی و مهاجمت با آواز ها سعتر سازند و بسا باشد که یکماده خوک از یکی تربه که نر برو جهد بلستن بچه آرد چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه شود بارگیرد و بعد از پانزده سال دیگر نزاید دندان خوک از دندانها همه حیوانات تیزتر بود که شمشیر را آن اثنان نبرد و دندان پیش از زیر و زبر چنان دراز شود که پیسکه بکیرد و از اکل باز ماند و از جوع بمیرد چون سکرا بدندان گیرد موی سگ بریزد و بر عقب حیات و عقارب خورد و زهر آنها در وی اثر نکند از روباه ترسناک تر بود چون سه روز گرسنه ماند در روز دیگر چیزی بخورد فربه شود علما اضطرار این قوم چنین کنند و چون بیمار شود سرطان خورد و فربه شود اگر او را محکم بر حماری ببندد چو نجات او بول کند خوک بمیرد و چون بچه اش درآید در حال بمیرد و پوست او با گوشت چسبیده است مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی اگر اهلی شود قبول تادیب نکند بنص کلام ملک علام لحم او حرام است لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر خوردن جگر او از گزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت تحت ونه اگر زهره او بر بلغی لوط بریزند از هر جانب سه قطره روان شود کشاده گردد اگر خشک کرده بر بواسیر بندند به کند اگر صاحب فواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه را بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط سازند بر سر طلا کنند جراحات را به کند اگر بر بیخ درخت انار تر کنند میوه اش شیرین شود اگر سرگین او را با آب معتدل مایان بار شیرین کرده مالیدن در ماه شانزدهم سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را شفا دهد و اگر صاحب ربع با خود دارد تب وی زایل شود با پشه او را اگر سوخته و صلایه کرده با سرکه و عسل معجون نموده کسی را که درد شکم و نفخ

معده و روده باشد بوزن یکمثقال آشامد نفع عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و افلاس و مال حرام و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و کثرت رسیدن ضرر از وی دلیل نکبت و ضرر از نصارای یا دشمن قوی ملعون که نزد مصایب جزع بسیار کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر دشمن بود خوردن گوشت او رسیدن بذلت و خواری و سستی و مال حرام اگر بیند که شیر او را بدوشد خوشنود گردد و مالک شدن او دلیل غم و اهل او دلیل ارزانی اگر مسافر بود و بیند دلیل برف و سرما بود و خبر از مبتن دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر بیند که زن او خوک گردیده دلیل طلاق و ست چه لحمش بر او حرامست مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که قلاده های گردن خوکان می آویزم گفت البته تو با اهلی تعلیم علوم بلیمانی. فصل سیم در خاصیت خفاش شب پره ترکی یوسه نامند از جهت ضعف بصر در شب طیران نماید بزرگ او را طوطو و کوچک او را خفاش نامند در روشنی ماه و روز نه بلند و قرب بغروب شمس در طیران آید چه در وقت نه نور بود نه ظلمت و وقت هیجان پشه است که قوت خود کند و در شب و روز ابر و هوای صاف نه بلند و اعمش ضد او ست که در روز بلند و شب نه بلند و الاعمش ضعیف النظر ست با بسیاران اشک و خفاش از جنس طیور بلیست که اثر پستان و دو گوش و دندانها و خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند و مثل حمار بول کند و بچه خود را شیر دهد و او را پر نباشد بعضی مفسرین گفته اند که چون مصنوع مخلوقات نیست یعنی عیسی ع لهذا امتیاز صنعت خالق است از بنجهت مغلوب سایر طیور باشد چه مرغی که گوشت خورد او را خورد و آنچه گوشت نخورد او را نکشد بدین سبب در غیر شب او را نتواند دید و هیبت تا نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر غایب شود بیفتد تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و نماید اینقدرت کامله قادر عزیز را بنجهت آن طلب خفاش را از عیسی ع نمودند که از عجب طیور است از گوشت و خون بی پر شدن بد الطیر است و پشه و مگس در هم شکند و بخورد و بعضی میوه ها اکل نماید مع هذا انثی را از حمار و کرکس عمر کند ماده او میان سه و هفت بچه کند نر او کثیر الجماع بود و در میان حیوانات سوای او و بوم و انسان هیچ حیوانی بچه خود به نیاز دو چون بچه خود برد در زیر بال نگهدارد و باشد که از کمال اتفاق برو هین خود را بسپاند و در حین طیران بچه خود شیر دهد و چون بهرگ چنار رسد و خورد تیر سد و نبرد و اگر او را گویند اطرق کرا یعنی سر بپیش انداز و فرود آی بر زمین بچسبد لهذا او را بهمین وصف کنند اکلش حرام و قتلش نیز حرام و نیز مثل پرستو در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب بر دریا مسلط تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در میان بالشی گذارند هر که سر بر او نهد نخوابد و اگر در ظرف

با هم طبخ نموده بروغن زیت مخلوط ساخته بکمر رسانند تا مجرا شود پس این روغن صاف نموده بر اعضاء نقرس و فالج
کهنه و ارتعاش و ورم جسد و سستی عصب مالند شفا یابد و این بتجربه رسیده در هر خانه که بکشند دل او را در آن
خانه بسوزانند مار و عقرب گرد آن نشود و در آن خانه دیگر نیاید و در زمان بیچارگی دل و برای نان او ببندند بپیچ اگر کنند
هرکه گردن او را با خود دارد از گزیدن عقرب ایمن گردد و اگر زهره او را بر فرج زن عسر الولاده مالند در همان
ساعت وضع حملش شود اگر پیه او را از بینی که خون از وی بسیار رود بکشد و بر در خون وی قطع شود و دود مغز او گردد
اگر خفاش را مجمر بسوزند و بر قضیب مالند از تقطیر البول ایمن گردد و اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت
یابد اگر سرگین او را بر قوبا یعنی گر دو مالند از بیخ بر کند و هر که موی او را بکند و سرگین او را با اشک چشم بر آنجا
مالد دیگر موی نروید و اگر بزهار کودکان قبل از بلوغ مالند دیگر موی نروید تعبیر دیدن او در خواب — تعبیر
دلیل مرد عابد از طامید و بس گفته که دلیل بطالت و خوف است اگر زن حامله بیند دلیل سهو ولادت و بجهت
مسافر بد است و اگر بیند که بخانه داخل شد دلیل خرابی آن منزل بود و دیدن ماده او دلیل زن ساحره است
بعضی دیدن خفاش را دلیل همسایگان دانند که اینکس ما بوس ایشان باشد خُلد بروزن جعل موش — خُلد
کور و بترکی کور سیچان و بعضی گویند جانوریست که پلش خود نه بیند ببوی از سوراخ خود در آید و دهن
گشاده باشد تا مگس میان لب رود و اطراف دهان او جمع شود و پس لبها بهم آرد و همه را فرو برد ارسطو
گفته که هر حیوانرا دو چشم است حق سبحانه و تعالی عوض بینائی بوی شنوائی مرتبه عطا کرده که از مسافت
بعید اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدائی کند زمین را کاود و چون خواهند که او را صید
کنند تلخی در سوراخ او گذارند بیرون آید تا او را بگیرند و بعد
از طبع اوست که از بوی خوش گریزد و ببوی پیاز و گندنا عشق بازی
نماید و باشد که بسبب انبوه خیز او را صید کنند بعضی اهل تفسیر
گویند که او حیوانیست که سد مآرب را خراب کرده و این چنان بود که قوم
سبا را دو باغستان بود جمعیرکه گرد ایشان میشد یکی از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ثمرات متنوع
نعم الهی شده بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید روزی
پروردگار خود را و شکر او را بجا آرید ایشانرا شهر پاکیزه بود که در او پشه و مگس و کیک و مار و عقرب
و سایر موذیات نبود مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از شپش و غیره در رخت او بود میمردند و چون
کسی داخل باغستان ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور بر سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشدی
آنکه دستی بر آنها رساند حقتعالی سیزده پیغمبر بدان قوم بتخبیر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند
هر چند تخویف و انذار نمودند بتعداد نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید فرد بر سیه دل چه سود خواندن وعظ

نرود میخ آهنین در سنگ با او امتناع را شعار خود داشته گفتند خدا بر هیچ نعمتی بر خود نمیدانیم
ایشانرا سدی بود که بلقیس در حینیکه پادشاه بود در زیر آن سد بر که ساخته که دوازده جا آب بیرون
می آمد بعد دو انهار که مقسم ایشان بود و بعد از ازدواج سلیمان ع با بلقیس ایشان مدد در مسرت و نعمت بودند
پس طغیان و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موشی از موش اعمی مسمی بخلد فرستاد تا
سد ایشانرا از بیخ سوراخ کرده سیل عظیم آمده اشجار را از اصول قطع نمود اراضی ایشانرا خراب کرد
ایشان قبل از حصول اینحادثه از علم کهانت گمان برده بودند که موش تخریب سد ایشان نماید و لهذا نزد
هر سوراخ موشی گربه نگاه داشته بودند چون وقت عذاب آن قوم نامدود رسید خلق تعالی موش
سرخی از شر حیله گفته شد فرستاد که از هیبت او جمیع گربه ها بسوراخ موشان گریختند پس آن موش کور
رخنه عظیمی در سد ایشان کرد که از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانها شد جمیع اشجار و اموال ایشانرا قطع کرده
و خانهای ایشان را زیر و زبر نمود گویند که موش مذکور از نیات و منی لمیث او از حدید بود و عمرو در خواب دید که رخنه در
سد ایشان شده چون صبح شد از نزده بجانب سد رفته موشی دید که بچنگال آهنین رخنه در سد ایشان
مینماید بر گشته زن و فرزندان خود را برد و موش را بدان نهایت بد ایشان نمود چون برگشتند گفت
دیدید آنچه من دیدم گفتند آری گفت بدانید که این کار خداست که ما را علاج نیست اما حیله در
دفع آن بخاطر رسید اول بینیم که خدا بتعالی رخصت هلاک این قوم داده یا نه پس بهر وقت که بر اوّله
نزد موش برده بخبر مشغول بود اقبال بگربه نکرد اما چون گربه موش را دید روی بگربه نهاد عمرو با اولاد
خود گفت چاره کار خود بجوئید گفتند چه چاره کنیم گفت بدرستیکه مرا حیله بخاطر رسیده گفتند
بکن آنچه خواهی پس صغر اولاد خود را گفت فردا که من در مجلس قوم نشینم و هر کس در مرتبه خود قرار گیرد ترا مامور
نمایم تغافل نما چون ترا دشنام دهم بر خیز و سیلی بر صورت من زن پس با تمامی اولاد گفت چون
اینچنین کند شما هیچ مگوئید من در آنوقت قسم یاد میکنم بقسمیکه کفاره نداشته باشد اگر خلاف قسم نمایم
که بعد از این در قوم اقامت نکنم که اصغر اولاد من با من چنین بی ادبی کند هیچیک از اعقاب و بعد آن حکم نکنند
اولاد گفتند سمعاً و طاعةً چنین کنیم روز دیگر که عقد جلسا انتظام پذیرفت عمرو بصغر اولاد
گفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننمود بتغافل گذرانید عمرو وی را دشنام داد
برخواست و سیلی بر پدر زد اولاد وی سر بر پیش انداخته هیچ نگفتند قوم از جرئت او و سکوت سایر
اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون پدر دیدند هیچ بخوحرف نزدند پس عمرو گفت اصغر اولادم سیلی زده
شما هیچ نگفتید و جمله ساکت شدید در میان همچو شما قومی اقامت علیموق نمود پس قسم خورد بقسمیکه
او را هیچ کفاره نباشد که اگر از میان ایشان بیرون نرود قوم برخواسته عذرها خواسته که ما را امکان نبود

که اولاد تو منع او نکنند و لهذا استبعد در منع نمودیم عمرو که عشق الی الحجاره طبیعت بغیر آنکه برون قوم
و چنان فیلی زمین صحار رسد فرزند علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد چه وقت کار
از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود و قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس عمرو احمال
و اثقال و عیال و اطفال خود را بار نمود از موضع ایشان بجای دیگر نقل نمود پس اندک زمانی
نگذشت که موش کور رخنه در سد کرده سیل آمده دواب و انعام و اموال ایشان را برد و خانهای
ایشان را خراب کرده چنانکه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است که فارسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم
بر ایشان سیل عرم را جمعی گفته اند که سیل عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت
آن نداشته باشد اما مارب بسکون همزه اسم قصرها و لقب پادشاه شهر سبا است چنانکه
تبع ملوک یمن است مسعودی و سهیلی گفته اند بانی سد سبا ابن یشجب بود و مقصد در رود بجانب آن سد
جاری شود و سبا قبل از اتمام وی رحلت نمود ملوک حمیر باتمام رسانیدند گفته که سبا اول کسیست
که از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بود و بقرب مخطاطات مسعودی گفته که لقمان بن
عاد بانی او بود و بکفر سخن ساخته بودند خدا تعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخت و قصه ایشان
در جهان مثل گردید از جمله ادعیه و اشکالیکه دافع آن خلد است که در دواب می افکنند عاست
که بر گوشت چهارپا اسب باید آویخت که یا خلد سلیمان بن داود ذکر عزرائیل عجوز سطان و ذکر جبرئیل
علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب و لا تسعی الا ابلیس کعبا لا یبس
لشی الدجاجة و قرن الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکة الله المقربین الذین
لا یاکلون و لا یشربون الا بذکر الله بهم یعیشون احیاء و نال مدائح ابلیس ایها الخلد من دابة فلان بن
فلان و من هذه بقدرة من یری و لا یری و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا کذلک
کذلک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان و من هذه الدابه " " لمااا لا الوطط الا اطا ۱۱۱۹ ط ا و

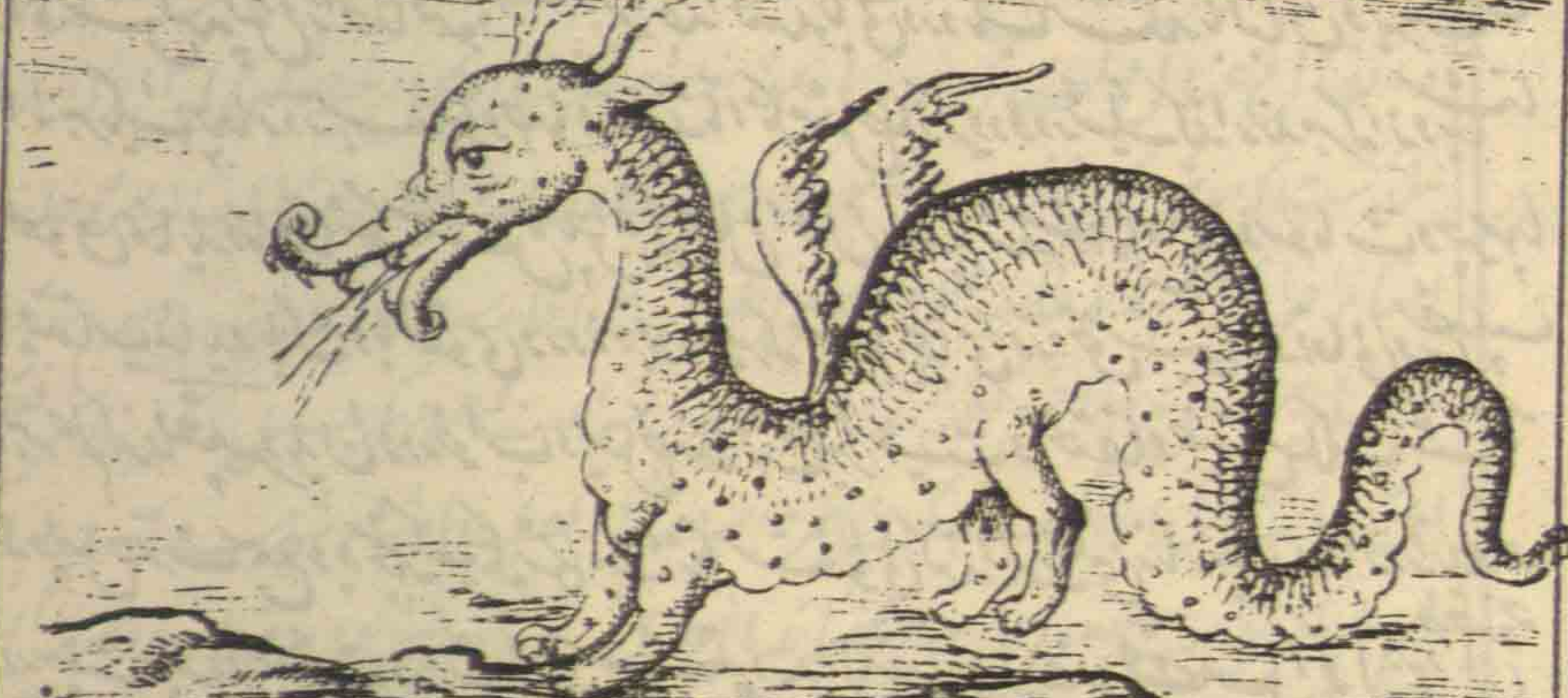
بدانکه اکل او حرام است خبه آنکه از انواع موشهاست عربان در
امثال خود گویند فلان اسمع و افسد من خلد یعنی فلانکس
شنواتر و فساد کننده تر از خلد است از جمله خواص آنکه
اکتحال خون او شافی لبصر است و طلاء خون دم او فزیل خوک و نگاه داشتن لب بالا او زایل
سبب رابع کسی که بر بازوی خود بهر خیر عالم گردد و اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از آن
روغن گرفته بر جرب مالند شفا دهد بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده باشد بیاشند

وبه

و بر شقه من مالند شفا یابد اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد شهر علمی
بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل آب فرو برد کذا زید با
استخوان
اما تیس کند پس او را صاف نموده ویرا جدا کنند باقی در و نمک کنند با لبان و کبریت و نشاستج
از هر یک چهار درهم بر او اضافه کنند تا آنکه مثل طلا گردد و در شیشه گذارند هر که از و بنشاستا
لعوق نماید در اوقاتیکه شمس ما بین اول حمل و اول سد باشد مستعمل و بانی دسومات و چربیها
اجتناب نماید و پاک و با تقوی و روزه بود و هر که بعمل بجای آرد حق سبحانه و تعالی او را نصیب
نغبه
هر علم کند نغبه دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیست و اختفا و ضیق مسلک است و باشد
که دلیل حدت سمع بود و تجهه کسیکه شکایت از ناشنوائی کند اگر با تمی زنار ببندند و زنار در آید و اگر
در بهشت ببندند در بهشت در آید باب ششم در دال مشتمل بر سه فصل فصل اول در دال مفتوحه
دابه
دابه جنبنده را از هر حیوان گویند این بحسب لغتست اما بحسب اصطلاح اختصاص بچهارپائی دارد
و بر اسب بسیار اطلاق میکنند و بعضی طیور را داخل دواب ندانند استدلال بدین آیه
کنند و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و بعضی این استدلال را رد کرده اند
بدین آیه که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین چه طیر
نیز روزی خوار ... میکرد علی بن ربیعه گوید که نزد علی بن ابی طالب بودم که مرکب آنحضرت را آوردند که
سوار شود چون پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب نهاد فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب
قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت گفت پس تبسم نمودی از وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا صلعم چنین کرد و ایشان از وی
پرسیدند که یا رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود که خدای تبارک و تعالی تعجب مینماید از بنده وقتیکه
بنده بگوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست ابن عباس از حضرت مقدس نبوی
نقل نموده که آنحضرت فرمود که چون کسی بر مرکب سوار شود نام خدای نبرد شیطان ردیف او شود گوید
غمناک کن اگر او را آوازی نباشد گوید آرزوی غمناکی کن او همیشه غمناک کند تا فرود آید ابی درداء از رسول
خدا صلعم نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ
فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارک باد
ترا ای مومن که پشت مرا سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بردی حاجت خود برآوردی اما دابة الارض
که از علامت قیامت بعضی گویند و خیوت است که طول او شصت گز است چنانچه ابن ذرب خود از

کوه

کوه صفا و مردم بجانب منا روند و بعضی گویند با زجر بیرون آید و بعضی دیگر گفته‌اند که از طایف بیرون آید
عصای موسی در دست و خاتم سلیمان با وی باشد بعضی بینی کفار را بعصا نشان کند و بخاتم ناصیهٔ مؤمنان



نقش نماید پس مردم بعد ازین یکدیگر را بنام نخوانند بلکه گویند یا مؤمن یا کافر و در تفسیر وجدت آنست که دابه علی بن
ابی طالب است که در حین ظهور صاحب الزمان رجعت نماید و جمیع از حق سبحانه و تعالی که زبان دابی یا
و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه و اذا وقع و یوم نحشر من کل امة فوجا مؤید این قول است

دلق دله فارسی معرب است جانوریست شبیه بیعفور بعضی اوقات جانوران مدر و خون آشامد دلق

و بعضی گویند حیوانی خبیث است چون ببرج کبوتران در آید یکی از
آنها را زنده نگذارد اگر جسم را و بر صاحب ربع آویزند
بند بند تب ربع زایل کند چون خشم جلش او گزند باز تب عود کند
اگر پیه او را در برج کبوتران بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او



بر داغ مزیل سفیدیها غلیست که او مرا از خوردن چیزی برتن عارض شود اگر بینیدا نک از خون او در گوش
مصروع چکانند نافع آید فصل دوم در دال مکسوره دیک خروس کنیت او ابو الیقظان دیک

یعنی بیدار و از نشان اوست که نفر زند خود مهربان نیست و بیک زوجه الفت نگیرد و هر ساعتی
مطلوبی در بر کشد و چون ببر و بلوغ برابر آید و بنجاه صاحب خود را نیاید در
بجوانه تا راه یابد اهل تجربه گویند خروس سفید صاحب خود و تاج دو در هر
مکانیکه باشند انجانه زند غزه محفوظ مانند ذبح کنند او
دایم در نکبت باشد در حدیث آمده چون آواز خروس شنوند حاجات



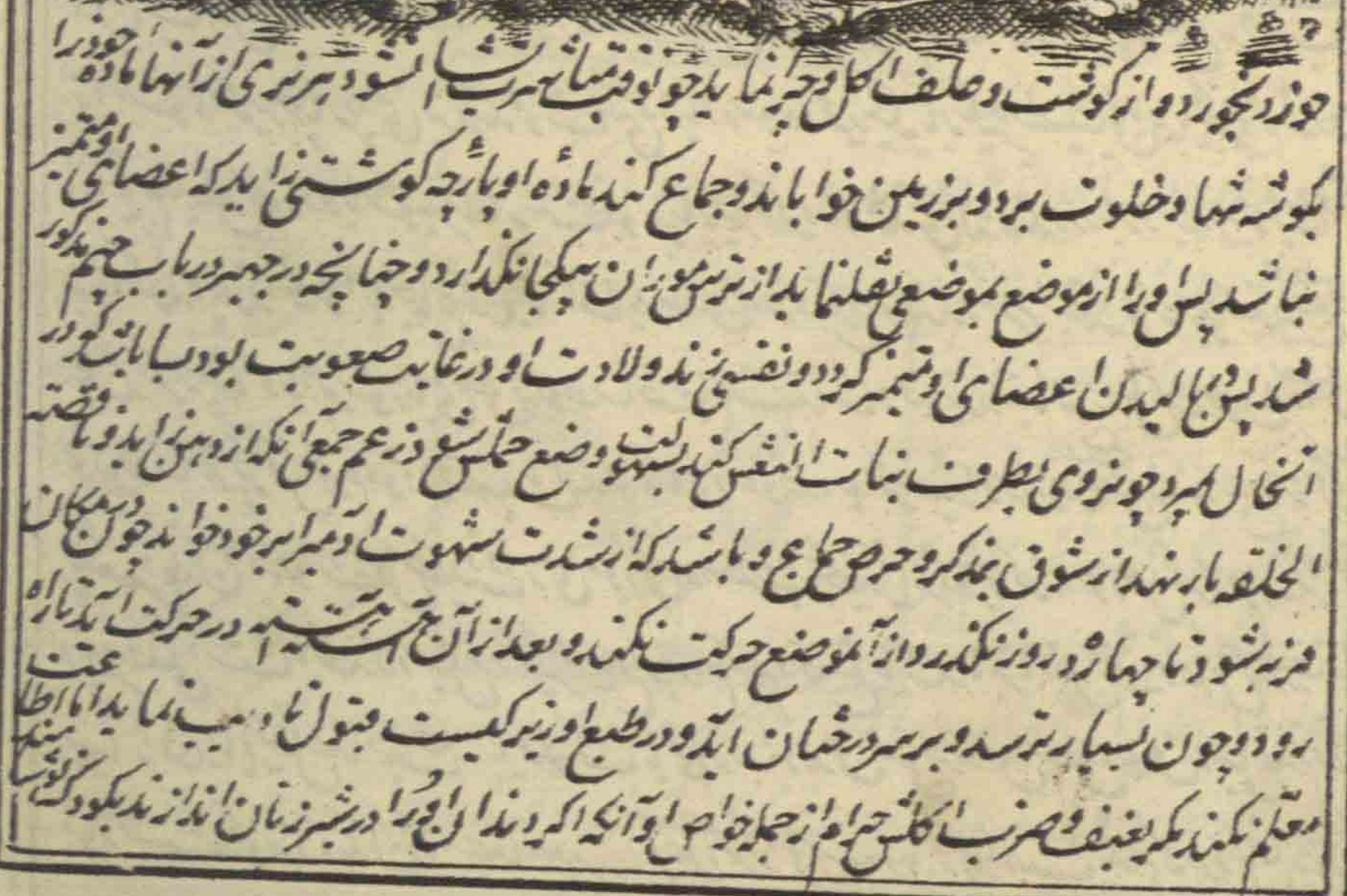
خود را از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوئید در تاریخ اصفهانی
آورده که انحضرت مقدس نبوی فرموده است که خدای تعالی خروس سفید بقدرت خود خلق کرده که بالهای او منقش

ومزین

و فرش بزبرجد و یاقوت و مروارید و یکبال او در مشرق و یکی در مغرب سر او در زیر عرش و پاهای او در هوا
چون اذان گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین هر که هست شنوند مگر جن و انس و انبوه خروسان زمین
اجابت کنند و با او باواز آیند چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود
فروهشته و آواز خود بکش دار پس اهل سموات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بدانند که قیام نزدیک شده در
روایت دیگر از جابر و غیره از انحضرت صلعم منقولست که بدرستیکه خدای را خروسی است سر او در زیر عرش
و هر دو پای او در فضای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید
سبوح قدوس در روایت دیگر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره گوید ثعلبی حضرت
مقدس نبوی صلعم در تفسیر خود آورده که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قران و استغفار
کنندهای در سحرها و در حدیث دیگر آمده که انحضرت فرمود که خروس تاج دوست منست و دوست من
جبرئیل است که نگاه میدارد انجا آنرا تا شانزده خانه دیگر از همسایگان در اخبار آمده که انحضرت را خروس سفید
تاجی بود چون بغزو میرفتند خروس را با خود همراه میبردند تا اوقات نماز معلوم نماید و نیز وارد است که خروس را
دشنام مدهید که شما را بجهت نماز بیدار میکند اکلش حلالست گوشت وی گرم و خشک است و با اعتدال
نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج مبرودان تخصیص در زمستان مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اما گوشت
خروس بچه موافق جمیع امزجه است ما البدن خون مغز سر او گزیدگی جانوران را شفاست اگر تاج او بپیشانی او
روغن مالند و بکره صید نکند اکتحال خون او مزیل سفیدی چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسیکه بر فراش
بول کند بنوشانند نافع بود و اگر پر او را از او را روغن بیامیزند بر مرغ جهت بکشند و در مجرای آب حمام گذارند هر که از
آن آب غسل کند او را نعوظ افتد و در کنار بال او دو استخوانست اگر بر صاحب ربع بندند تب او
زایل شود اگر بر چهار پای بندند قوت شهوت زیاده شود اگر زنیکه بار نگیرد خصیتین او را با نگرد تا سه روز
در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جوید بار گیرد اگر در کاغذی گذارند و بر بازو بندند قوت باه و باه
زیاد کند و چندانکه خواهد جماع کند تا نگشاید ساکن نشود تاج سفید و سرخ را بجهت بوانه بجو کنند نفع عظیم
بخشد اگر زهره او را بر شوربای پیش مخلوط ساخته بیاشامد زایل کند خون او را با عسل
مخلوط ساخته باتش گرم نموده بر قضیب مالند قوت باه و نعوظ دهد اگر خصیه او را با زعفران بیخته خروس

تعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و مؤذن و مطرب باشد یا نحیسکه امر بمعروف کند و خود عمل نکند خود مذکر صلوة تعبیر
و غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد کثیر النکاح و مردم کریم و قانع باشد یا مرد ناقص بخط و عامل که در شفقتها
بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا محارب دیدن قتل خروس بیض و خوف دلیل عدم اجابت
مؤذنست گویند دیدن او مصاحبت با علما است نزد ابن سیرین آمد گفت دیدم که خروس بجانب زمین

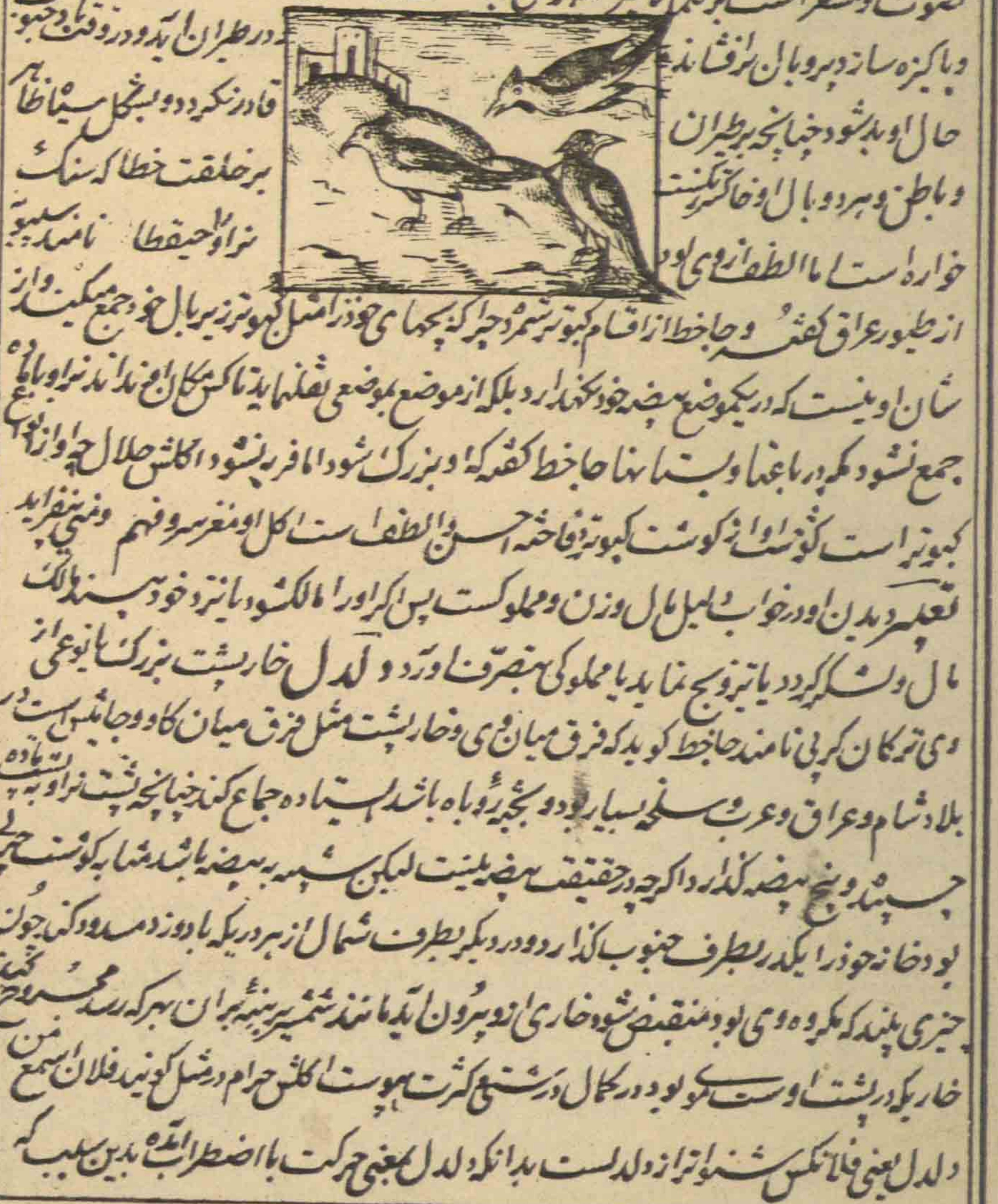
وچند دانه جو بر چید گفت که چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آن مرد بیامد و گفت
بساط مرا از پشت بام دزدیدند گفت موذن برد چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم
که خروسی در خانه فلان کس فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آن خانه بمیرد و بعد
سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی سه بار الله گفت گفت که سه روز دیگر از عمر تو
باقی مانده چنین بود اما دیک الجن یعنی خروس الجن جانوریست در باغها و بستانها باشد و
اگر او را گرفته در شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزه فراخی گذاشته سر او را بگیرند و در
خانه دفن نمایند ارضه و سوسه آن خانه بر طرف شود **دب** خرس و ترکی ایو نامند خانه در غارها
کیرد و در زمستان داخل شود و بیرون نیاید تا هوا خوش نگردد و چون گرسنه شود دست و پای خود
بمکد جوع او زایل شود در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و بهایم



خورند بخورد و از گوشت و علف و کل و حبه نماید چو او و قت مباشرت شود هر نری از آنها ماده خود را
بگوشه تنها و خلوت برد و بر زمین خوابانده جماع کند ماده او پاره گوشتی زاید که اعضای او متمیز
نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس مورچه آن بچه را نگذارد و چنانچه در جوهر در باب چشم گور
شد پس از آن اعضای او متمیز گردد و نفس زند و ولادت او در غایت صعوبت بود و با آن کور
انحلال میرد چو نروی بطرف بنات النعش کند پیوسته وضع حمل شود و زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقص
الخلقه بار نهد از شوق بچه کرده حرص جماع و باشد که از شدت شهوت آدمی را بر خود خواند چون مکان
فربه شود تا چهارده روز نکند و از آن موضع حرکت نکند و بعد از آن حرکت آید تا آنکه
رود و چون بسیار بترسد و بر سر درختان آید و در طبع او زیرکیست قبول نماید و هر عیب نماید اما اطاعت
معلم نکند مکر بعنف و ضرب اکلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زنان اندازند بکودکی که دندان

دب

دندان بسهولت بیرون آورد طلاء پیه او مزیل برص است اگر چشم راست او را در خرقه بپیچد بر بازو ببندد از سهر ربع
ایمن گشته از درنده ضرر نرسد اگر بر صاحب تب ربع آویزند تب وی مفارقت کند اکتحال زهره او باعسل
رازیانج مزیل ظلمت چشم است اگر بر داء الثعلب طلا کنند موی را برویاند اگر بر پلک که موی بر آرد
بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر موی نروید طلاء پیه که داخته او امان باشد از هر بدی اگر بر موضع
ببندند شفا یابد اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او چشم بر طفل آویزند در خواب نترسد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فتنه و مکر و خدعه و باشد که دلیل زن انقص البدن
و حبی المنظر صاحب لهو و لعب و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و یا دشمن احمق و دزد
مخنث بود اگر ببیند که خرس ماده شد ولایت ذیته بتصرف او در آید اگر از اهل ولایت باشد و اعجمی
حزن روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و بر گردد بمکان خود **دراج** معروفست ترکان
تراج گویند مرغ مبارک کثیر النتاج است خبر فصل بهار و گویند شکر پروردگار است بدوام نعمتها
صوت او مشعر است بر کلمات ما کیره در هوای تهار وقت وزیدن باد شمال و هوای صاف خود را مطیب
و پاکیزه سازد و پر و بال افشاند



در طیران آید و در وقت باد جنوب
حال او بد شود چنانچه بر طیران
قادر نگردد و بشکل سیاه ظاهر
و باطن و پر و بال او خاکستری
بر خلقت خطا که سنگ
خوار است اما الطف از وی بود
نر او حیقطا نامند بسیبویه
از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده که بچهای خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از
شان او نیست که در یکموضع بیضه خود بگذارد بلکه از موضع بموضعی نقل نماید تا کسی مکان او نداند نر او با ماده
جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فربه نشود اکلش حلال چه او از نوع
کبوتر است گوشت او از گوشت کبوتر و فاخته احسن و الطف است کل او مغز سر و فهم و ذهنی فزاید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوکست پس اگر او را مالک شود یا نزد خود ببیند مالک
مال و ثروت گردد یا تزویج نماید یا مملوکی بتصرف او در آید و **دلدل** خار پشت بزرگ یا نوعی
وی ترکان کرپی نامند جاحظ گوید که فرق میان وی و خار پشت مثل فرق میان گاو و جاموس است در
بلاد شام و عراق و عرب سلحه بسیار بود و بچه روباه باشد ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت ماده
چسپد و پنج بیضه گذارد اگر چه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد شبابه گوشت حربی
بود خانه خود را یکدر بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از هر دریکه باد وزد مسدود کند چون
چیزی ببیند که مکروه وی بود منقبض شود خاری از وی بیرون آید مانند شمشیر بنبه بران بهر که رسد مجروح گرداند
خاریکه در پشت اوست مکو بود در کمال درشتی کثرت شهوت اکلش حرام در مثل گویند فلان اسمع من
دلدل یعنی فلانکس شنواتر از دلدلست بدانکه دلدل یعنی حرکت با اضطراب الله بدین سبب که

تعبیر

دراج

تعبیر

دلدل

انتریکه مقوقس بحضرت مقدس نبوی صلعم بهدیه فرستاده بود نامش دلدل گفتندی چه او سفید
بود دلدل بعد از آن حضرت بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع
بخشید با خواص و تعبیه او در باب قاف در ذکر قنفذ بیاید



دلفین

دلفین جانوریست دریائی غریق را نجات دهد و به پشت
اعانت کند تا به ساحل رساند جوهری و جز آن
او را دیده بعضی گویند که خوک بحر است [illegible] بسیار بود از دریای شور زند انجا افتد
بضعف خیلی بر باد میباشد و لهذا نفس نا چون بغریق نظر باید همیشه دفع او میکند تا
آنجا افتد به ساحل رساند و نجات دهد و هیچکس نه بنجاند و ماهی نخورد و چون بر روی آب ظاهر شود گویا
بتی است و از و بچه متولد شود و شیر دهد و بچه خود را هر جا که رود همراه برد و در تابستان بر آید
با آدمی انس گیرد خاصه بکودکان الهی ایشان صید کنند دلفین بسیار جمع شوند تا جنگ کنند و چون



زمانی در کوهی او را نگهدارد بعشرت تمام چون تیر از آنجا باز آید کم
در پیش او کشتی باشد بر بالا او آید تیر او هیچ توقفی نماده جدا شود
چون قیس ندارد اکلش حرام است خلاف مر عامه را که ایشان
حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل که میان خالی باشد
بجوشانند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش به دو برآست و دیرهضم اگر دندان او را بر
کودک بندند بترسد خوردن بر او و درد مفاصل را به کند پیه گرده او را اگر زنی بگدازد و با روغن زیبق
مخلوط ساخته به خود بمالد شوهر او را دوست دارد و طالب رضای او جوید اگر پیه دو کف او را بر مجوف
او نیز ند [illegible] اگر دندان بر آن نهند روزی در روغن گل گذارند هر که از آن روغن بر روی
خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان [illegible] خاصیت ها تعبیر دیدن او در خواب

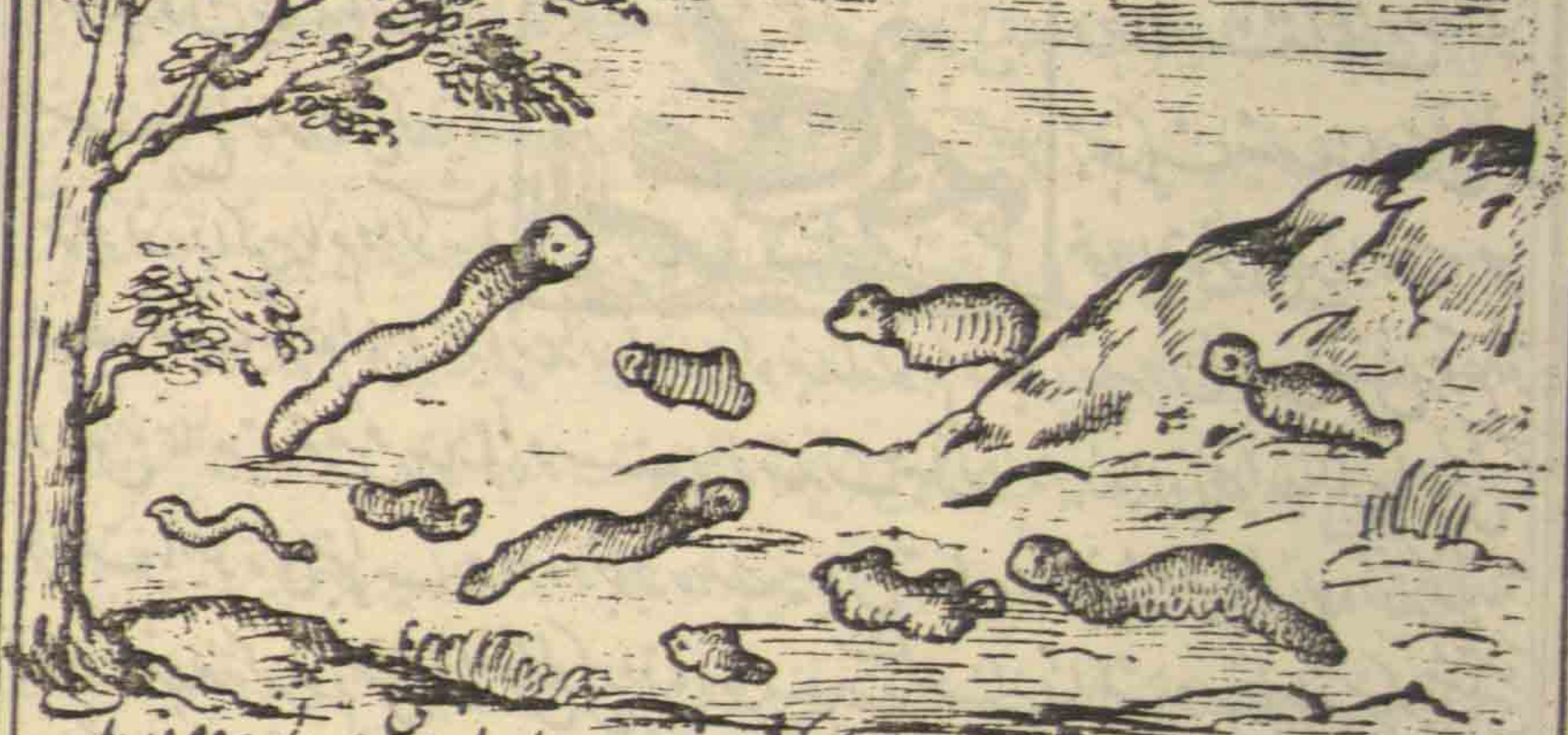
دب

دلیل است بر آنکه تمساح برده باشد که دلیل مکر و کید و اختفاء اعمال و استراق سمع او بود باشد و
باشد که دلیل کثرت باران بود اگر خایف ببیند [illegible] ایمن شود جهت آنکه او نجات دهنده غرق شدگانست
از غم اگر در خارج آب ببیند دلیل است بر دشمن با خبر چه قوت او در آبست دود و کرم تر کان

دود

خوزد نامند او با نواع است چون ساریع که کرم سرخیست که در سبزه زارها باشد و ارضه که چوب خورد
و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم سبز که در درخت صنوبر پیدا شود و کرمیکه در جوف انسان از
عفونت متولد شود و ابن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خورما بناشتا
خوردن کرم معده را میکشد اطبا گویند که آشامیدن و خشیدن کرم از شکم [illegible] از دو برگ شفتالو را

برناف ضماد کنند کرم شکم را بکشد [illegible] کرم ابریشم از عجب مخلوقات است چه اول تخمیست بقدر دانه [illegible]
در انجیر میباشد از مورچه کوچکتر رنگ او سیاه و وقت بیرون آمدن و قریب بفصل بهار بود و در
کرم سیرها در حقه گذارند اگر از و بیرون نیاید زنان در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون



آید برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود از سیاهی سفید مبدل شود و در مدت
شصت روز بانتها رسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر گرد خود بتنند یعنی به پیچه
درون وی بود خالی شود تا بقدر گردکان شود اما طولانی بود تا ده روز چنین شود و بعد از
ده روز بپرد پس این جوزه سوراخ کند و پروانه که دوبال سفید داشته باشد از و بیرون آید
در وقت بیرون آمدن او مضطرب بیرون آید با لهای او متحرک از حرص جماع نر او بماده
دم بدم بچسبند مدتی بدن ایشان با هم ملتحم بود پس جدا شده ماده او تخم کند همینکه گذشت
تخم او را به کوی سفیدی به بندند نر و ماده هر دو بمیرند و نگهدارند اگر بجهة تخم خواهند و الا از آنها
حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص اوست که از صوت رعد و زدن طشت و
کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن حایض بمیرد و از موش و گنجشک و مورچه و چلپاسه
و کثرت حرارت و برودت بر قرار رسند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم بکرم ابریشم میماند
همیشه در جمع خود اند و او را از جمع خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرم ها جهه اجتناب
حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر نیز بیت مخلوط ساخته به بدن انسان بمالند از گزیدن جانوران

ثعلب

زهردار ایمن باشد چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زرد یکه از زبل ملوث شود و در بیت
کهنه جوشانند به داء الثعلب نهند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی برآرد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دشمن جنی است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر او ز غضب سلطان و ایمن که حیری از وی فرا

دجاج

گیرد منفعت رسیده باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد دجاج بجز کاف

دال المهمله مرغ خانگی که ماکیان گویند و ترکی داوق گویند و احد دجاجه و جهة آنکه در راه رفتن اقبال
و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گامهای نزدیک گذارد و پیش و پس رود اورا
دجاجه گویند و چون پیر شود بیضه او را زردی نباشد و جوجه
از و بیرون نیاید باتفاق اکل و حلالست از اعجب امر او آنکه
سباع از نزد وی گذرند هیچیک شر نرساند تا چون شغال
بر او گذرد اگر بر بام دیوار باشد خود را از زمین بزیر اندازد و
موصوفست بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع او
و این از غایت ترس و بیدلی اوست و از شدت حیله که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ
درخت یا دیواری بخواب رود و جوجه از بیضه بیرون آید با پر و ظریف و مقبول بود و بعد بکذرد راه
رود و هر چند بزرگتر شود احمق تر و ناقص الحس گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه از زائل شود و بس قابل ذبح گردد مثل طیور
جوارح گوشت و مگس خورد بطریق بهایم نان تناول کند و از خیمه بیضه او را هر چه اطراف دراز و تیز از و مرغ بیرون
آید و آنچه مدور و عریض بود خروس از و تولد نماید جوجه از بیضه گاه بخفتانیدن مرغ بیرون آید و گاه از دفن
نمودن در زبل و مانند آن بعضی از روزی دو نوبت بیضه نهد در همه سال بیضه گذارد مگر در دو ماه
زمستان خلقت بیضه در ده روز باتمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش نرمست چون بهوا برآید
خشک و محکم گردد میان زرده و سفیدی پوست نازکی باشد او را قیض نامند و هرگاه در یک بیضه دو زردی
باشد از و دو جوجه برآید احسن والطف او آنکه زردی او بیشتر بود بیضه مرغ که او را خروس نباشد قلیل الغذا
بود و حیوانات از و متولد نشوند و همچنین از بیضه که در وقتیکه قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر
ممتلی شود و رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی آنها را یکپهلو ناقص باشد جوجه
نر از ماده با بنظر تو شناسند که او را از منقار آویزند اگر حرکت نمود نر است و خروس اگر ساکن
شد مرغست حضرت مقدس نبوی صلعم اغنیا را بنگهداشتن گوسفند و فقرا را بنگهداشتن مرغ
امر فرمود یعنی که هر کس بقدر حال خود جهة معیشت بکسبی اشتغال نماید بیضه نیمبرشت حلال اللحم در حرارت
معتدلست گوشت مرغ جوان زیاد کننده عقل و منی است آواز او صاف کند غذای معتدل بود بتخصیص
جوانان را در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضتست مصلح او بعد از اکل او شربت عسل تناول کنند چون
اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نقرس است و مضر اوست ظاهر نمیشود بالنی صحیح باقیه باشند
والا او درجه اعتدال دارد چه بسا گرم مزاجست که بصفرا متحمل شود و بسا هم سرد مزاجست که مولد بلغم
باشد و حال آنکه گوشت از کرانیکو و دماغ را قوت و عقل را زیاد میکند بیضه او گرم است مایل الحکی و الحبی گویند

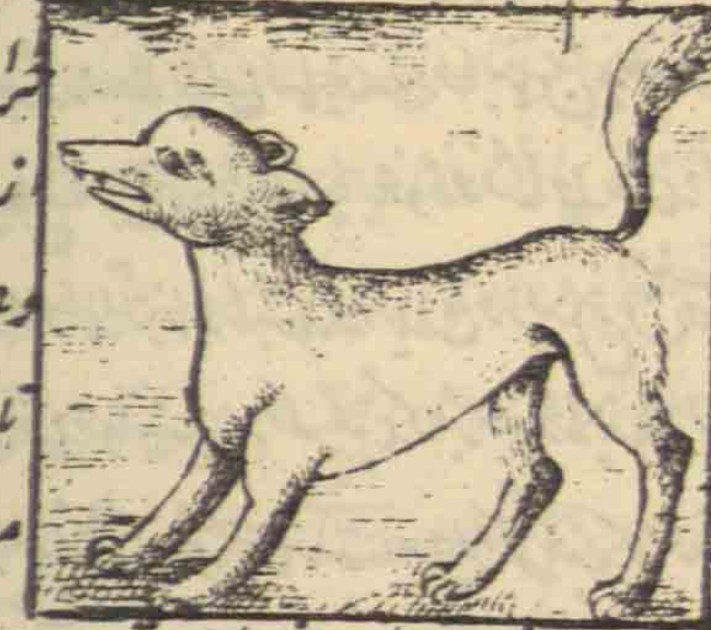
سفیدی او تر و سرد و زردی او گرم اکل زرد و تازه قوت باه را زیاده کند نیمبرشت او احسن والطف اغذیه است
و سریع الهضم تمام نیمچه او دیر هضم مداومت اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او آنکه سفیدی او بخورد
و بزردی اکتفا نماید که مولد خلط محمودیست اگر مغز سر او را بر کژدم گزیده مالند یا بالتی ضیه سفاده حمصی میب
العجائب المخلوقات آورده که اگر دجاجه ماده بیاز و یک کف کنجد قشر برند تا محرا شود و گوشت و شوربای و
بخورند قوت باه را زیاده کند بعضی از جاهلان بعلم طب را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او مورث
بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگی است که اگر بر مصروع
آویزند شفا یابد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاده کند و اگر زیر سر کودک نهند از خوف ایمن شود و
سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبانند میان اهل آن خانه خصومت پدید آید اگر زن بره او را بر قضیب مالد با هر
زنیکه مجامعت کند از آن غیر او دیگری را نخواهد اگر پر او را در ظرفی گذاشته زیر سر مرد یکه اکثر نان خشک نماید
دفن نمایند رو بصلاح آورد اگر مردی چهار درهم از روغن او بر دارد قوت باه او را زیاده شود خبه و که استسقا با
باد و چشم که بیشاخشکنموده بعد از صلابه اکتحال نمایند روحانیین را به بینند و هر چه از ایشان بپرسد جواب گویند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان همقدار راکه با رعونه و نشاط بیند دلیل زن صاحب جمال بود و اگر ذبح
بیند دلیل زن فاجره و جوجه او ولد الزنا او باشد که دیدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بیمر
مریض آمد شفا یابد آواز او شر و مولت و اگر بیند که بر صحیح در آید دلیل بیماریست و که دلیل زوال
غم باشد اگر بیند که او را ذبح نمود کنیزی را بکارت برد و اگر بیند که او را صید کرد به بحجم و الانی و مالی
بدو رسد اگر بیند که او را با بچها و بیضها از مکان بمکان برد و دیل تولانست سیر کند بیرون بالچو بیضه
دلیل زناست قوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله باشد دختر آید
و اگر عزب باشد زن خواهد و اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ روزی حلال یابد
مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که پوست بیضها جدا میکنم و زردی آنها می بندازم
و سفیدیها میخورم گفتند تو نباش کفن دزد از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قبر است و زردی
جسد و سفیدی کفن احسن نزدیم بعبارت از اندام حسن میت و بهای کفن بخورد و اگر زن حامله
بیند که بیضه پوست کنده با و داده شد البته دختر زاید باب ذال معجمه و در ذال معجمه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذال مفتوحه ذراریح آن کلنگ جانور سرخ است که نقطهای سیاه دارد
و علیه از ذوات السموم است با نواع باشد بعضی و در بالها خطهای زرد دارد و زنگهای مختلف
جشم بزرگ و طویل و ممتلی بود مثل کرم کل خرست کلش حرام مالیدن او نافع جرب و قوبا بود
بر برص و نیز مخلوط سازند با دویه که موافق ورمها است مثل سرطان کرد ندا مام فخر رازی گفته که

تعبیر

ذراریح

اورا طبخ نموده برداء الثعلب نهند موی بر آرد و شفا دهد اطبای سالف را تعلیم آنکه اگر خبری از دور کوی
سرخی بجهند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت کند بالنی صیت فصل دویم در ذال
مکسوره ذئب گرگ و بترکی قورد نامند اکلش حرام عربان او را ابا منیس بغی خاکستری
نام نهند او و شیر را یکنوع صبری بر گرسنگی هست که سایر حیوانات را نیست لیکن شیر
حریص تر و پرخوار تر است اگر چند روز بگذرد که چیزی نیابد بنسیم استنشاق نماید و تغذیه کند و استخوان
صلب و مصمت بی جوف او بگداز بلکه استخوان خرها هیچ حیوان بغیر او و سگ نه دمباشرت
میکند یکدیگر ملتحم نشوند و چون نر و ماده او با هم ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد به هر طریق که باشد
او را بکشند و لهذا چون اراده مباشرت بکنند از خوفیکه بر خود دارند اگر موضعی روند که تردد مردم
در او کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوف به تنبلی و لهذا چون اراده کرده جنین بجهند
شوانند و آنند دیگر باز مانند تا وقتیکه چشم خوابیده باشد روشن گشاده کرده چشم گشاده بخواب رود و پوشیده شود



چه نمیه بچشم بیدار نوبت و خبر است خود نماید و تحیم عواید
استراحت کنند و چون مقید به تنهاشد ز همه حیوانات بیشتر فریاد کنند
و چون گرفتار شود اگر او را بچوب و عصا و شمشیر زنند یا
زخمی بیدار دیا عضوی بشکند شود تا مردن صدایی نشنیده
نشود قوت شامه او تربیه است که مسافر یک فرسخ ادراک شموم
نماید و اگر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمام شب کلاد یا مترصد بوده و تابی گاه خود ده
اند در وقت انفلاق فجر اشیا را کلالی و فتوری روی نماید بخواب روند پس در آن وقت گرگان
جو عمان قصد گله گوسفند کنند اگر چه در مسافت بعید و اماکن قریبه باشند به هر تعب و مشقت که
باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب دور راه نیندیشند بلکه آن زحمت را محض راحت دانند
و حسب حال فرد رنج راحت دان چه شد مطلب بزرگ گرد گله تو تیای چشم گرگ و چون میان او
و گوسفند عداوت جبلی و منافرت فطری واقعست لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند گذارند
مویهای پوست گوسفند بریزد و از روی برهنه کنند لیکن چون پای ابر یک عنصل گذارد در
حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع آیند و
چون یکی از آنها روی بگریز نهند همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها با آدمی
از او بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند مجتمع گشته بهیئت مجموعی روی بر
او آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی از آنها را از خود دور کند آنکس را گذارند

روی بدان گرگ دور شده آیند و او را از هم بدرند و بخورند و نفس نجات یابد جانش او کتب چون
آدمی از و ترسد طمع در وی کند و اگر نترسد در او طمع نکند و از ترس بگریزد و از حاجت آنکه بپایان خود
چون نشمیشه استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع نشود اگر پیه او را در برجی گذارند کبوتر و غیره از
موذیات نزدیک ایشان نشوند و هر که چشم راست او با خود دارد از دزد و سباع نترسد اگر ناب
پای او به پنیزه آویزند اگر جمیع گشنیز را به چوبی زنند بدو نرسد و دام که آن عاب بر نیزه بسته اگر
خصیتین او را بشکافند و نمک و سعتر باشند هر که او را دو درد کنند و زن بیک مثقال از وی آب
جبر خبر نوشد صحت یابد اگر با آب عسل نوشد ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از چون
او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب
سداب و زیت بیامیزند روغن او گرفته بر جسد مالند از جمیع علل ظاهره و باطنه که علت آنها سرد
باشد ایمن و سالم باشد و دندانها با پوست و چشم او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب
القلوب گردد اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق بریان کرده بخی بیند قوت باه دهد
و این تجربه رسیده اگر زهره او را با عسل و مایه مخلوط ساخته به ذکر طلا کنند با هر زن که
مجامعت کنند او را بغایت دوست دارند اگر دم او را به علف زار گاوان آویزند هیچ گرگ
بدانجا نزدیک نشود اگر چه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موش بدان مکان
نزدیک نمیشود و مداومت جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر بربط
آویزند جمیع زههایی که از روده گوسفند باشد پاره کنند و اگر دف یکه دف سازند به پوست
بخور کنند جمیع دفها را پاره کنند اگر از پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند
همه را پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی برآرد و شامه زهره او شکم ببندد و پیهها
نافع بود و چون بر قضیب مالند بر مقداری که خواهند جماع کنند اگر با زهره گرگ و روغن
زنبق مالند تهییج باه و لغوظ کند و لذت تمام یابد اگر به روغن گل سائیده بر مرد یکه ابروی جود
مالد زنش بغایت دوست دارد اگر برابر او راه رود اگر یا و رسی که کیا ملیس شنیده بیجی بروغن
مالند زایل کند دندان ماده او را اگر به مصروع آویزند صحت یابد اگر ماستخوانیامه باج پیون
او مایت شود و دندانیکه درد کند با او بخراشند وجع وی در ساعت ساکن شود و جالینوس گفته
که کسی که او را درد شقیقه دایمی باشد اگر با زهره او روغن بنفشه در بینی او چکانند مدت حیات از
صرع ایمن باشد و اگر به هر دو چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود و اگر خبر و می از زهره او با عسل
خام مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی چشم ایمن گردد و اگر قضیب او را باسم ژه بربندند

هیچ مردی قدرت بر او ندارد الا وقتیکه کره او بکشایند طلا خون او نافع جراحات بود صفت
طلسمی که کرکان جمع شوند از زمین صنوبر کرکان مجوف ساخته در جوف سرکین کرک کنند زند در موضعی که
تعبیر — دفن کنند کرکان کرد آن شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمگار بود
و دلیل دیدن بچه او فرزند دزد بود هرکه بچه او بگیرد فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند که کرک او را بگرفت
یا بره یا حیوان اهلی برد باید از دزد توبه کند اگر بیند که کرکان بخانه او در آمدند از دخول دزدان
احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از وی بری باشد بالنظر الی
ذبح — قصه یوسف ع ذبح بیاء از دو نقطه از تحت و خاء معجمه کفتار نر بسیار مو جمعش ذیوخ و اذباخ
هرگاه صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد از حماقتی که دارد گمان برد که بگرفتن خرگوش او را لیث
بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این افسون بدو خوانند اطرقی ام طریق خامری
ام عامر ابشری بجراد عظلی و شاة هزلی بگیرد این افسون خوانند تا نزد سوراخ آید و دست و پایش ببندند
ذباب — و بیرون آرند **فصل سیم** در ذال معجمه **ذباب** مگس تو گمان چنین نامند نادان ترین مخلوقات
که خود را در هلاک اندازد افلاطون گفته که از صغر حدقه اش مژه ندارد چه هر آینه حدقه را مصقلی
گرداند حق تعالی او را عوض مژه دو دست بگرداده که حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بدو دست مسح چشمهای خود
جاحظ گفته که عربان ذباب را بمگس و شبه زنبور و کیک و مگس خر و مگس سگ و مگس باغها اطلاق کنند اصلش
کرم است که از بدن حیوانات بیرون آید مگس گردد اما مگس دم از سرگین و تمام آفات و عفونت و از جماع
با یکدیگر متولد شود و در حبس وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و منتفی
گردد و مخلوق الساعه مثل پشه خرطوم دارد نیشهای کلام باد بکار او آنکه بموضع نشیند شیا کرده و
لهذا حق تعالی بر بولش در وقت خروج و از تطبع ت درخت کدو روباند تا مگس از و باز داشت چیس صلب
گردد باید در مواضع متعفنه پیدا باشد و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او حیوانی است که نیک چو در
زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام در حدیث آمده که هرگاه در ظرف شما افتد او را
در آن ظرف فرو برید زیرا که در یک بال او علت و در بال دیگر دوا است و در روایت دیگر آنکه در یک بال او
سم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بالیکه سم دارد مقدم دارد
و آن دیگر که در او شفاست فرو رود و دفع سم او کند مؤلف گوید حیوة الحیوان که تامل نمودم دیدم
که بال چپ که میدارد در پس و مناسب علت است و بال راست مناسب شفا ابی اسامه بن جعفر از جد
نقل کرده که آنحضرت فرمود که بهر مؤمنی صد و شصت ملک موکل است که دفع میکنند از او آفاتی که
قدرت بر دفع آنها ندارد پس از آنجمله هفت فرشته اند که بهر اوقات دفع بلیات از و میکنند چنانکه از ما

دفع مگس از کار عسل در روز تابستان میکنید اگر بر شما ظاهر شوند هر آئینه به هر زمین پست و کوه بلند
و هر نشیب و فراز به بیند که جمعی که غذا بهم کنند و دهنها گشاده اند که بتند را طرفة العین بحال خود واگذارند
بر خود کند هر آئینه دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه
من امر الله یعنی خدا را است فرشته هائیکه دور کننده و راننده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از
پیش و پس نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر شیر را بکنند و سرکین مخلوط ساخته بر خانه
پاشند هیچ مگس داخل وی نشود اگر او را سوخته و صلایه نمود بعسل سرشته و به داء الثعلب الغد موی بر آرد
بر مرده و چون ریم آهن باشند هیچ مگسی بروی ننشیند اگر سر او را بکنند بر گزیده عقرب بمالند درد و برسا کن
گرداند اگر دستهای علف ساذیون بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود اگر مگسهای نر بگیرند
بر سر هند و بدنهای آنرا بموضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد سخت بمالند موبر آورد دیگر بیرون
نیارد و عظیم مجربست اگر مگسی را گرفته در گوی کتان بخیند و بر رشته ابریشم بسته بر گردن یا بازوی کسیکه چشمش
درد کند بیاویزند درد وی ساکن شود اگر مگس را در هم شکسته بخیسیکه ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد مجرب
زکریا گوید که در کتب طبیبات رومیه دیدم که اگر مگس نر بر کسی آویزند که دندان او درد میکند درد را
ساکن کند کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس بر او نه نشیند که باعث
آزار وی باشد صفت طلسمی که منع کند مگس تازه و زرنیخ زرد اجزای متساویه گرفته درهم نرم بسایند با
کرم و روغن خمیر کنند تمثال مگسی از و سازند و بر بادیه نهند هیچ مگس بدان بادیه نرسد مادام که آن
تعبیر — بر آنجا باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف و باشد که دلیل جمعیت اراذل و اوباش بود و
باشد که دلیل درد و دوا با فرج و ترس بود **باب دهم** در راء مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
رخم — در راء مفتوحه **رخم** همای است و او استخوان خود قرد بهای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان
خورد و آدمی نیازارد اگویند در خلقت مرغ ابلقی است شبیه بکرکس در جبال صلبه موضعهای واصی
بعید از اماکن اعدای خود ماوی سازد و لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اغر من بیض الانوق
یعنی فلانی عزیزتر از بیضه — و قنت ابن طیر گجا بما اشتها
دارد چه با نهایت قدرش — طمع در عذره نماید کاش
حرام اگر خانه را به پر او بخور کنند — همه جانوران بگریزند اگر
سرکین او را با سرکه و گلاب مخلوط — ساخته بر برص طلا نمایند
تغیر لون او کند اگر جگر او را بر بانگیده آب سایند و دیوانه هر روز یکم نیمه نوشند تا سه روز متوالی
شفا یابد اگر سر او را بر زن عسر الولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست او را که بر چینه دان او باشد

تعبیر

بسایند با ثمرة عسل جا تا ساد جمیع زهرمار را دفع کنند نگهداشتن او دافع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد احمق است اگر بیند که او را گزید حرب و خونریختن واقع شود یا بیماری صعب او را روی دهد العیاذ بالله
گویند اگر بیند که بسیاری از و در مکانی فرود آید دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان ارطامیدورس
گفته دیدن او خیر است برای کسیکه بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل فنای اهل
که در مقابر ساکن شوند اگر او را در خانه بیند اگر مریض در آن خانه بود فوت او ست والا دلیل فوت صاحب بیت

رق

فصل دویم در راء مهمله **رق** جانوریست شبیه بنهنگ و نیز سنگ پشت را گویند **و فصل سیم**

رتیلا

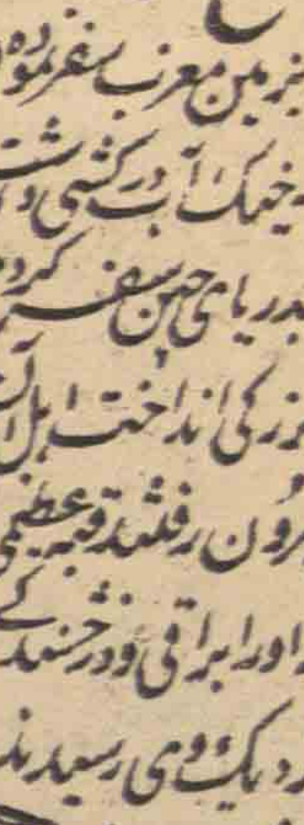
در راء مهمله **رتیلا** بتاء دو نقطه ممدوده و مقصوره هر دو آمده جنسی از هوام نیش زن است
نوعی از عنکبوت است او را عقرب ماران نامند جهة آنکه قاتل حیات است ترکان اینه نامند بدترین
انواع او مصریه است صاحب جاموس بتاء دو نقطه ضبط نموده
بعضی رتیلا خیاتیجه مشهور است او کعب مشهورترین او نوعیست شبیه
مگس است که حوالی چراغ میگردد و هو آدمی آید بعضی سیاه و بعضی زرد
با پر میباشند گزیدن همه انواع او تمام و در زنا کشت و بعضی
انواع او در علفزارها باشند بخیه دفع زهر او و عقرب آبیدن شکوفه خرنوب نافع است و نیز اگر مغز او را
با فلفل بیاشامند دفع سم او کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن موذیه مفسده است که بکار او حرام دید
که چیزها بیاید و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن قتال حقیر النظر شدید الطعن است **روبیان** ماهی
کوچک سرخ رنگ که تازه او را کوفته بر موضعیکه خار یا تیر فرو رفته باشد طلا نمایند بسهولت بیرون آید

عقرب

روبیان

رخ

رخ مرغیست معروف در جزایر چین میباشد که هر بال او ده هزار باع است گویند مردی از اهل تجارت



بزمین مغرب سفر نموده بود
زخمیک آب در کشتی داشت
بدریای چین سفر کردم
بزرگی انداخت اهل آن
بیرون رفتند قبه عظیمی
که او را براق و درخشنده
نزدیک وی رسیدند

مدتی در چین بود که از بحر او
همراه میگفت که بتجربه
باد کشتیها را ابحر برد
کشتی بطلب آب در جزیره
با ارتفاع صد گز دیدند
بود از و تعجب کردند چون
بیضه رخ بود چوب و تبر

و شمشیر برآوردند تا شکافته شد بچه او بیرون آمد مانند کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند
تا بال او شکسته شد و بیرون آمد و بر بالای ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند و از گوشت او

برداشتند و طبخ نمودند با چوبیکه در آن بیشه بود بهم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند
چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه گردیدی گفتند
این اثر از آن چوب است که گوشت آنرا در وقت طبخ بر هم زدند و آن چوب شاب بود که از و تیر میسازند
چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی بهوا پیدا شد سنگی که به بزرگی کشتی بود در دو پای خود داشت
در دریا انداخت چون کشتی پیش رفته بود کشتی بعون الله بسلامت نجات یافت **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و نیز گفته که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد

تعبیر

دیدن عقاب **باب یازدهم** در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل است **فصل اول** در زاء منقوطه

زاغ زاغچه

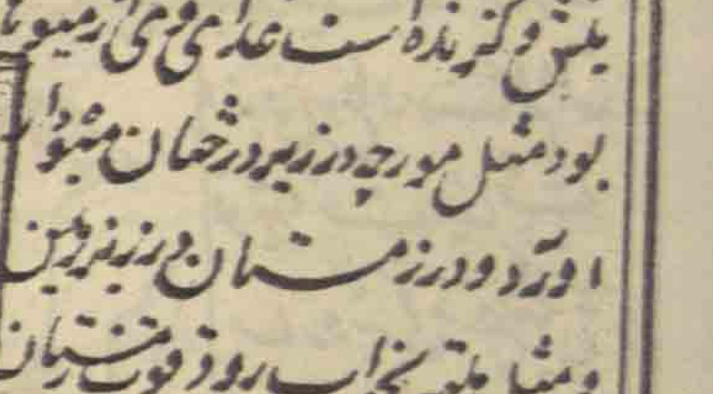
زاغ زاغچه ترکان غرغه و غرغون نامند یک نوع او سیاه محض کوچک و او را کلاغ و زاغ نامند
حلال است یک نوع دیگر منقار سرخ دارد و او را غراب زیتونی نامند جهة آنکه خوردن او اثمر زیتون است
لطیف الشکل نیکو منظر است در عجائب المخلوقات آورده که یک نوع او بزرگ و سیاه بود که زیاده
از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی او زایل شود اگر چه در غایت
باشد اگر دل او را خشک نموده و سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموزات نیاشامد اگر زهره
او را با زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند
بغایت سیاه کند اکتحال حوصله آن مانع نزول آب از چشم کند **تعبیر** دیدن زاغ منقار سرخ

تعبیر

دیدن مرد است صاحب سطوت و لهو و مطرب ارطامیدورس گفته که دیدن زاغ در خواب
دلیل جمعیت و محبت و شرکت باشد و باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است
و دلیل کسیکه کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد **زنبور** را ترکان ارو نامند آنچه کوهیست سیاه

زنبور

در کوه و درخت مکان گیرد از خاک خانه سازد از چهار خانه بچه و زنبور
بلغم و گزنده است غذای وی از میوه ها و شکوفه ها نر او بزرگ جثه تر و زیاده باشد آنچه غیر کوهیست زرد رنگ



بود مثل مورچه در زیر درختان میشود / خانه سازد و خاک از زمین بیرون
او آید و در زمستان در زیر زمین / نهان شود و الا از سرما
و مثل ملیه بخواب رود و قوت زمستان / جمع نمیکند بخلاف نحل عسل که قوت
جمع کند چون بهار شود از شدت برد و عدم قوت مثل چوب خشک گردیده باشد حق تعالی
در او روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود و نیز صفت مختلف اللون دراز جسد حریص
الطبع بود و هر چیز که در او گوشت بود از میوه و غیره میخورد و شبها بمیرد و در بطون زمین و دیوارها
ساکن گردد و از میان کمر مقوم است و لهذا از درون نفس نمیکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند

وچون در سرکه افکند زنده شود و بپرد گوشتش حرام انس ابن سیرین از ام قیس نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر کو
زنبور بکشد سه حسنه کسب کند لیکن سوزانیدن خانه او و آتش در افکندن مکروه است مگر در وقتیکه از آزار و
نرسند شیخ صحیح نیست که از حشرات است بجهت آنکه در خانه اوست و زیت بجوشانند و بکشند بر اپا و بمالند
و بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر با کاو و به کنر پیده و مالند در حال شفا یابد **تعبیر** دیدن او
در خواب دلیل دشمن محارب باشد که دلیل بنا و نقاب و مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق
و صاحب کسب و مطرب که خارج کند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی
گویند دلیل دیدن خصمی مهیب ثابت در قتال بود یا سفیدی خبیث الاکل والشرب بود و اگر
ببیند که زنبوران در انگشتان در آمدند دلیل لشکر مهیب با سرعت باشند و بعضی گویند که دلیل مرد
مجادل باطل بود و مهبود گویند که زنابیر و غراب دلیل خوریختن با جمعیکه اثبات ازارحم نبود **فصل دویم**
در زاء مکسوره زریاب که ابوزریع گویند مرغیست که العفت بمردم گیرد قابل تعلیم در کتاب
منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بچه هائی زریاب
دید هر چه داشت بقیمت آنها داده خریده به بغداد مراجعت نمود چون صبح شد بادی خنک وزید
همه آنها مردند بجز یکی از آنها که لاغر بود بماند و چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و احتیاج بدو روی آورده
شب تا صبح بتضرع وابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت
چون صبح شد برودت زایل شد و هوا حرارت بهم رسانید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال برافشاند و آواز
فصیح بلکفت یا غیاث المستغیثین خلقی از مردم جمعیت نمود صدای او میشنیدند کنیز خلیفه برآو
بگذشت او را بهزار درهم بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **فصل سیم** در زاء مضمومه زرق
مرغ شکاری که با وی باز و باشق شکار کنند قزوینی گفته که با او باز مرغ سفید نیست الا آنکه حرارت
و یبوست او بیشتر است | از بی نوع او سست محکم بال
در طیران اسرع و پایهائش | تو تیز است بینائیت
و سفید گلش حرام زورزوی | سار و تیرکی سقر جین گویند
جاحظ گفته که مرغ نیکو بال | کوچک پایی بود از عجایبات
و بنا آنکه در رومیه از مس بمثابه | بشکل زورزوی ساخته اند
که سالی یکروز صدا کند هر مرغ که از آن جنس باشند بنوعی بمنقار گرفته زیتون آورده بگذارند و هر وقت
چون جمع شوند بفشرند زیتون آنجا بدین نحو حاصل شود گلش حلال است چه از جمله عصافیر است
گوشتش مقوی باه بود اگر خون او را بر دمل گذارند شفا دهد **زجر** بروزن حجر دمعروف که ملوک باز و

تعبیر
زریاب
زرق
زورزوی
زجر

شکار کنند اهل نهروره او را احقاف مرغان جوارح تسمیه چه ضعف و سستی او از چشم و بحر گرشت و سید
و دیدن او شناسند موصوف باشد تعلق و وفا و محبت الفت قابل تعلیم است مطبوع و در زبان بر
رومی زبان شکار کند خشن آنکه | بانک او مفرح باشد نوعی عقاب
بود و فارسی دو برادران خوانند | آنکه چون از صید عاجز شود
اعانت از برادر و ابنای جنس خود | خواهد تا صید فرا گیرد گلش
حرام لیکن خوردن گوشت او | دفع خفقان و طپش دل کند اگر
زهره او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بجهت از غشاوت چشم و دفع ظلمت بصر نماید و جلاء چشم
او فزاید کلف و نمش است **باب دوازدهم** در سین مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در سین مفتوحه
سامه الابرص نشدید میم جانوریست بزرگ و تیرکی با شی نغلو مانند چون سم زهرآلود است لهذا
او را سام و ابرص بلکه سفیدی را گویند گلش حرام و قتلش حلال و ثواب اگر او را بر داء الثعلب
مالند موی برآید و جگر او را اگر بر دندان گذارند درد را ساکن کند گوشت او را اگر بر گزیده
عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم و شکاف گذارند بر طرف کند در خانه
که زعفران باشد داخل نشود | **تعبیر** دیدن او در
خواب دلیل فقر است | **سرطان** خرچنگ
گرد دم آبی ما من در آب | مخلوق کرده اما در بر
تعیش کند شماره دو دیده | و فک با چنگال ها و
ناخنها تیز دارد و دندان بسیار | پشتش محکم و سخت بود
هر که او را ببیند گمان برد که حیوانی | بی سر و دم است هر دو
چشم او در دوش شانه اوست و دهن او | و سینه اش نهنگ اعلا
و اسفل از هر دو جانب هشت پا دارد و بیک پهلو راه رود و استنشاق هوا و آب با هم
نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و یک جانب آنرا مسدود سازد تا از همه حیوانات
درنده ایمن باشد و در یک جانب شکافت گشاده گذارد تا باد بدو رسد رطوبت او بخشکد
طلب معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان برده اند که هر گاه سرطان مرده در میان کوه ال
یا دهی بر پشت افتاده باشد چاه بید دلیل باشد که آنده و آن شهر از آفات محفوظ ماند اگر او را بر درخت میوه
آویزند بار بسیار دهد و در زمین چین بکنوع سرطان باشد که هر وقت بسوی بر بیرون آید سنگ شود
اطبا او را فرا گیرند و سرمه سازند اکتحال و جلاء بصر شود سرطان اگر متولد و تناسل مخلوق نکرده در

سامه الابرص
تعبیر
سرطان

صدف متکوّن شود و بیرون آید و بعضی از تولد حاصل شود در حلیة الاولیا مذکور است که ابو الخیر دیلمی گوید
که نزد خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت بچه من دستمالی بافت گفت چند درم است گفت دو درم گفت
فردا ان شاء الله تعالی بیاورم خیر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله انداز که من چون بیابم فرا گیرم ابو الخیر
گوید بامداد چون روز دیگر شد آن زن بیامد خیر غایب بود ساعتی انتظار کشید برخاست و دو درهم
در رکوی بسته در دجله انداخت خرچنگی از آب برآمد بدان رکوی چسپید در آب فرو رفت چون
ساعتی گذشت خیر بیامد در دکان گشاده بنشست و بطهر رفت که وضو بسازد خرچنگی دوان
از آب برآمد رکوی بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیک رسید رکو را برداشت خرچنگ برفت ابو الخیر
گوید گفتم که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکن والله اعلم تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردی پا مکار است از جهة کثرت صلاح و بمردی با هیبت نیز تعبیر کنند که دست
بدامن او کم برسد اگر بیند که گوشت او میخورد از منفعتی از راه دور برسد جاماسب گفته که خوردن گوشت او
در خواب مال حرامست سعلات اخبث غولان سهیلی گفته که سعلات آنست که روز بنظر مردم
در آید و غول آنکه بشب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده و بعضی
زعم آنکه جرهم از نتاج ملک و بنات آدم زائیده شده و بعضی گویند مادر بلقیس جنیه و پدر ذی القرنین
ملک و مادر انسیه بود و زعم جمعی آنکه نتاج تناکح و تلاقح مابین جن و انس واقع میشود استدلال
بدین آیه نموده‌اند که و شارکهم فی الاموال و الاولاد گویند که زنان جنیه برجال انسی و مردان ایشان
بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود و نیز گفته‌اند که در فوائد
شماجست طابن نباتات حیوان و گویند سعلاء در بیابانها در آنسال ظاهر باید با او برقص آید و با وی
بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را بشب شکار کند و بخورد و چون او را بدرد
فریاد کند ادرکونی ادرکونی در بیابانها در رسته که گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار
دینار است هر که مرا خلاص کند ببرد و مردم بشناسند که کلام سعلاء است کسی خلاص نکند تا
گرگ او را بخورد چون روز شود بروند به بینند که موی سر او ریخته است حق آنستکه اکثر این اقوال از
درجه اعتبار ساقط است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین
اختلاف کرده‌اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش اعلم اهل زمان خود بود از اهل نجوم و حق سبحانه و تعالی
او را مهلتی و اجل داده است تا بزوجه خود گفت که امشب بیداری بسیار کشیده‌ام ساعتی بر آسمان نظر
کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم آنکه نطفه که در آن وقت
شود فرزندیکه متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفت و خواهر آن حکایت مذکوره را شنیده

سعلات

مترصد طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر با او مباشرت نمود خضر آبستن شد پس
خضر پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید کوکب از برج طالع
بیرون رفته و مقصود فوت شده بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت والله که شرم داشتم گفت مدت
چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم و عمر خود را بعبث صرف کردم اما در این ساعت در عقب و ستاره
دیگر طلوع کند با تو مقاربت کنم تعلق نطفه فرزندی گیرد که پادشاه دو قرن شود یعنی ممالک مشرق و مغرب



پس اندک ساعتی بگذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نموده پدر اسکندر با مادر او قیام
نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یک شب بسته شد و این یکوجه است از وجوه تسمیه او
بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوز که او را غیر او فرزندی نبود
نام او اسکندر بنده صالح بود و ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول معمور و بعضی بر
عرض و فرقه بینهما سکنی داشتند چون ذی القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی نظر لطف
وحی یا الهام بدو کرد که ای ذو القرنین بدرستیکه ترا مبعوث میسازم بسوی گروهی از اهل زمین
گفت بارخدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی بغیر تو آیا بکدام قوت بر ایشان غالب گردم
و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بفهمم و بکدام گوش سخن
ایشان بشنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت تدبیر مخاصمه با ایشان نمایم و
بکدام عقل ادراک کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان
عدالت کنم و بکدام معرفت افضل از ایشان باشم و بکدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام
پای نبرد ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب
کنم و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت ایشان ندارد و تو مهربانی و رحیمی که تکلیف ما لا یطاق

هیچ نفیر از نفرهای حق سبحانه و تعالی فرموده باشد که ترا طاقت دهم و سینه تو وسعت هر چیز را دهم
باشد و گوش ترا شنوا گردانم که هر چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم که هر چیز را بفهمی و زبان ترا بگشایم تا
بهر کلمه جاری شود گوش ترا بگشایم تا محافظت هر چیز کند و پشت ترا محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هیچ چیز
نترسی و عقل ترا بخدا رم تا هیچ چیز فراموش تو نشود و دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی و پای ترا جاری
سازم تا بهمه جای رفتن بر تو آسان گردد لباس هیبت بر تو پوشانم که همه از تو بترسند و نور و ظلمت
مسخر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر پی سپر تو دشمنی باشد ترا
نه بیند و از هر چیز ترا سببی سازم چنانچه فرموده و آتیناه من کل شیء سببا

شقر

شقر از مرغان شکاری
در جثه شاهین است اما پایهاش درشت در بلاد سرد سیر تعلیش کنند و در شهرهای ترک بسیار یافت
شود چون بر شکار ترک سر دهند
بشکل دایره دور بگردد تا بمکانی
از و تبدا کرده است طیور در وسط
دایره خواهند بود و هیچیک از
دایره بیرون نروند اگر چه بسیار
طیر باشد پس بطرف تو دور
آهسته آهسته نزول کند تا بزمین بنشیند
والتفات بهیچ طرف
نکنند تا شکاربانان بردارند

سقنقور

سقنقور یکنوع ماهیست در کنار نیل دو نوع بود هندی و مصری
بعضی نیز در بحر قلزم متولد شود و او بحریست که فرعون در او غرق شده نزد عقبه حاجیان است و نیز در
بلاد حبشه بهم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا که سنگخواره است بطریق حیوانات طالب
رطوبت باشد طبیعت بیضه در ریگ دفن کند ماده او دو فرج و نر او دو ذکر دارد و از عجایب کار او آنکه
اگر آدمی را بگزد اگر آدم زودتر
خود را بآب رساند در آب
فرو رود سقنقور بمیرد و اگر
سقنقور پیش از آدمی بگیرد خود را
بآب رساند آدم بمیرد میان او
و مار دشمنی است که هر یک
اند بگیر ظفر یابند یکشبانه
غرق میان او و آنچه در کتب از
چند وجه است یکی آنکه در
بر است جای بگیرد و بگیر در
صحرا و سقنقور خانه نسازد بلکه بهر جا که باشد دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست در گست و پشت در کنار از
دو طرف خاکستر رنگ و پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی جمله خواص او آنکه اکل نر او
بجهه قوه باه انفع از ماده اوست از روش قیاس تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک دم او
ماده که نمک نیاشیده اند گرم و تر است در درجه دوم چون نمک بپاشند خشک شود و تیز
الحرارة و قلیل الرطوبة گردد اگر مدتی او را در جایی بیاویزند و لهذا استعمال موافق مزاج حاره نباشد

در این عصر یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از و بقاهره آورند در زمستان چون شدت برودت در بلاد گیرند
از دریا بصحرا بیرون آید صید اش کنند طول سقنقور چهار وجب و عرض نصف وجب
باشد اگر دو کس در میان ایشان عداوت باشد از و تناول کنند دوست یکدیگر شوند اکل گوشت
و پیه او زیاده کننده شهوت و قوه نعوظ باشد امراض بارده که در عصب بود دفع کند اگر او را با عسل
مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد و به شربه او یک مثقال بود اکل او کوشت تن را فربه کند
و درد پشت و کلیتین را برطرف کند و منی را زیاده کند مهره پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ
کند و او اراده مباشرت نماید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد پشیمان و عالم رهنما باشد و ظلمات

نغیر

جهل و حمق

سلوی

سلوی مرغ سمانه و ترکی بلدرچین نامند جهت آنکه از اکل او از سایر طعامها تسلی
حاصل شوند سلوی مرغیست که
زنده روز کار بچه در میان
گل میکند او را قتیل الرعد گش
گویند جهت آنکه از آواز رعد
بمیرد حق سبحانه و تعالی من و
سلوی بر ایشان فرستاد
و از ذخیره کردن آن نهی فرمود
ایشان ذخیره نهادند متعفن شد
اکلش حلال و پاکیزه چون بار
درد جگر بهم رسانند او را بکبر
جگرش خورد شفا یابد اگر جسم او را بر ضماد کنند صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع نفع
بخشد زهره او لعوق نمایند صرع را سود دهد خون و پی او الرا نرم کند اکل گوشت او سنگ مثانه را
بریزاند و بول براند زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بر روی بر بهق بمالند زایل کند سرگین او را
اگر سایند بر جراحت که خورده شده باشد طلا نمایند انتفاع نمایند اگر پر او را در برج کبوتر نهند سایر
هوام گریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و ازاله تکلیف بود چه سلوی تسلی
از بدی و هم بود و تخار زوعده نماید و روزی بلا تعب بسیار مالک شدن و در خواب دلیل رنج و
تعب بود

سمک

سمک ماهی و ترکان بالق گویند از آب مخلوق شود و در حدیث آمده که حضرت
مقدس نبوی صلعم فرمود که خدای عز و جل یک هزار نوع مخلوقات است ششصد در بحر و چهار صد در بر از
انواع ماهیان ماهیست که زاد و ولد و زاید شود و تا آخر ش همه اصناف و در آب ماوی گیرند و
استنشاق آب بصد عینی نمایند که زلف های چشم و گوش است چنانچه بنی آدم در بر استنشاق
هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح حیوانی نماید و از هوا مستغنی گردد در اوقات
جنون و ما از هوا مستغنی نکردیم جاحظ گفته که او شناوری در جوف آب کنند نه در روی آب مثل هوا که
طیور با او تعیش کنند هلاک شود انواع و قاطبه حریص و اکول گفتند از جهت برودت معده و نزدیکی و بدهن مسیل

اورا کردن مع صورت نباشد لیچه آبسته بر جوف و بهوا داخل نشود و لهذا بعضی گویند که او را ششش ملتهب
چنانکه ابتر اسپرز و اسپرز از زهره و اسپرغ را انغر سازد نباشد ماهیان کوچک جهه می فقطت از ماهیان بزرگ
خود را باطراف آنها و سواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شود و بعضی از گل و ریگ حادث
گردد و بیضه او را سفیدی و سیاهی نیست بلکه یکرنگ است بعضی را در همه فصول یافت شود و بعضی
باشد که در همه فصلها یافت نشود از جمله انواع سقنقور و دلفین و خرشفلا و تمساح است که در این
باب و در باب سابقه گذشت و بعضی دیگر فولش و عنبر که در ابواب آینده بیاید ان شاء الله تعالی

دیگر نوع از رعاده که ماهی کوچکست که چون در دام افتد بلرزد چون در دام افتد ریسمان شبکه بهیچی یا
درختی محکم به بندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در مرض
شدید الحراره استعمال کنند ابن سینه گفته که اگر رعاده را زنده بسر مصروع نزدیک دارند نفع
عظیم بخشد اگر زن چیزی از او با خود دارد شوهر تا با مفارقت او ننماید و از جمله انواع او شیخ الیهود است
که ان شاء الله در باب شین بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبد الرحمن مازولی مغربی گفته
وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم در مکانیکه او را برطون میگفتند رسیدیم پسر صقلبی با ما بود
دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در طول یک شبر و نیم در پشت گوشش راست لا اله الا الله مکتوب
بود و در عقب گردنش محمد مرقوم و در پس گوشش چپ رسول الله مسطور بود و در کتاب تحفة الالباب
ابی حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یک ذرع ماهی دیدم که او را ذیلب نامند چون بدست گیرند
مدتی بماند و نمیرد بلکه حرکت کند و اضطراب نماید پاره پاره شود اگر پاره از او بر آتش فروخته اندازند
خود را بیرون اندازد و باشد که بر روهای مردم خورد اگر او را در دیگ نهند و سر او را ببندند با آهنی
بپوشانند تا بیرون نیاید بمیرد و پخته نشود اگر چه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلوس دارد بغیر
ذبح حلال باقی حرام ترکیبه او خروج او نشاید بحر زنده برو قوع او بر خاک گوشتش سرد و تر بد بو

لاغر کند و تشنگی آرد و تولد اخلاط بلغمی نماید موافق امزجه حاره و جوانانست جودتش آنکه در تابستان در
بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیگر آنکه او را برامس بوری خوانند چه منصره او بمعده و اطلاق شکم نخورند
ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بود اکل گوشت او با عسل آب چشم باز دارد و تحدید البصر نماید و قوت
باه دهد بشرط آنکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بشام مست برسد هشیار گردد
زهره او و زهره سنگ پشت بحری مخلوط ساخته از او بقلم فولاد نویسند خوانا تر باشد چنان نماید
که بطلا نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنگ و زهره کبک نزول آب چشم را از نزول آب نگه دارد
آشامیدن زهره او بخصوصه دفع خفقان مستی نماید اگر چیزی در حلق نقج کرده باشند نفع بخشد

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر چهار زنان و زیاده از مالست و او را بو زیر و لشکر یا پادشاه و بعضی
کنند اگر از و برد آرد از لشکر پادشاه بد و نفع رسد اگر ببیند که او را در چاه صید میکند سخنان کلامی شنود
که خشنود شود لیکن تجربه بیماری بدست اگر ماهی را در فراش ببیند دلیل قدرت کاه دلیل عزت
باشد و اگر در آب روشن ببیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح ماهی شور مال و بریانکرده دلیل سفر
بعضی گویند که دیدن او دلیل یمین و قسم است حق سبحانه و تعالی بدو یمین خورده و قسم یاد نموده
که ن و القلم و ما یسطرون و نیز دلیل معبد و مسجد است چه یونس ع در شکم او بعبادت اشتغال داشت

سمندر

سمندر و سمندل هر دو جانوریست که بلش میخورد و او کباهیست که در چین باشد
و مادام که تر است قوت سمندر است و چون خشک شود وقت مردم آنجا باشد و بدایشان از هر زر نباید
و چون از رسند و در شود اگر چه زهری باشد هر که خورد در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندر آنکه از
آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در او مکث کند چون پوستش چرک شود بآتش رود تا پاک
گردد و در هند بسیار بود و او
جانوریست از روباه کوچکتر
سرخ رنگ و دراز دم بود از
قفنبک او و دستمالها فهد
چون چرک شود در آتش اندازند
پاک و نو شود و نسوزد
جمعی گمان برده اند که مگر او مرغ است
که در بلاد هند خوجه و بعضه
در آتش کند و بالبی خشبه آتش در او
اثر نکند از پر او دستمال
بافند ببلاد شام برند چون چرک شود در آتش اندازند پاک شود و نسوزد ابن خلکان گفته که پارچه از آن
دیدم که بهیئت شنگ است در طول و عرض بافته بودند در آتش انداختند نسوخت یکجانب او را بروغن
زیت فرو بردند بر فتیله چراغ گذاشتند برافروخته شد و زمان بسیار میسوخت بعد خاموش کردند هیچ تغییر
در او بهم نرسید عبد اللطیف بن یوسف بغدادی گفته که تحفه ملک طاهر قطعه از سمندر آمد که مقدار دو ذرع

در طول و یک ربع و در عرض یک ربع آورده‌اند در زبیت افروبر و بحرانش برافروخت تا زبیت هیچ جوشید او
او سفید میکشت صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بصفتی که ذکر شده آن اخلاط آن مشهور
اما مشهور آنست که مرغیست بطریقیکه در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است اگر زهره او را با مقدار
یکدانگ با آب نخود برابر کرده و صاف نموده بشیر تازه دو شیشه چند نوبت چاشنی اگر زهر کشنده خورده
باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با اثمد که سنگ سرمه است رفتن تری از چشم باز دارد و حدقه چشم را
از سایر دردها محافظت نماید اگر خون او را با برص مالند تغییر لون دهد اگر از دل او قدری بر دو چیز
کشند مگر آنکه حفظ نموده باشد بالبدن زهره او موی بروباند اگر چه بر کف دست باشد سمور
بهم مشد و حیوان صحرا ثبت شده بلکه بعضی گمان برده‌اند که مکر او نمر است که اشیاء آید در باب
لون خواهد آمد مکانیکه سمور می‌باشد مخلیست که بالخاصیت در تغییر رنگ اثر کرد و عجیبه للطف
بغدادی گفته که او حیوان بحریست که بحیله دست آرند جیفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین
و حرام ترکان گوشت او خورند و پوست او جهت نرمی و سبکی دباغی بکنند و از او پوستین بدوزند
ملوک و اکابر پوشند تعمیه بدن او در خواب دلیل مرد ظالم و مذنب که با کسی مخالطه بکند
سنجاب بچه موش دشتی مو تیز در نهایت بلیست اهل تنعم جهت پوستین فراگیرند چون مردم آید بلند
و در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها را خورد و در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود و فرجش گرم و
تر است جهت آنکه حرکت او سریع از حرکت انسانست
بهترین پوستهای آنست که کبود باشد و نرم کلش حرام
پوشیدنش حلال اگر دلو است گوشت او بخور و غاف کرد
و مرضهای سودائی او دفع نند چون غالب بر مزاج
او رطوبت باشد حرارت پوست او بدان خیدان اگرم
نکند لبس او محرور المزاجان نسبت باید از پوست سمور باشد سنور گربه و ببر که پلنک نامند
حیوانیست متواضع والفت گیرنده از آدم بسیار آورده‌اند که اعرابی گربه را صید کرده و نشناخت که چه جانور است
از شخصی پرسید که این چه جانوریست گفت سنور از کسی دیگر پرسید گفت قط دیگری گفت که این هر نامند
دیگری گفت جندع گویند کسی دیگر گفت این را خیطل نامند اعرابی با خود گفت که از جهت عزت و کثرت
نعمت باشد چه نام بسیار دارد و چون ببازار آورد گفتند بچند میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او
مساوی نیم درهم نشود و چون این شنید که به زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر اسمک و اقل قیمتک خیال نام بسیار او
بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح از فساد موش شکایت پیش آن حضرت نمودند آن حضرت دست مبارک بر سر

سمور

تعبیر

سنجاب

سنور

بشر

شیر کشید شیر عطسه زد و از بینی او گربه بیرون جست که شیه یافت و بست لطیف الطبع است که بلعاب دهن خود روی
مسح نماید اگر کسی را قی بیدن آن آلوده شود پاک سازد و در آخر زمستان تهیج شهوتش شود الم شدید از آن
می‌رساند و بدین سبب اکثر فریاد کند تا آنکه دفع کند از شدت محبتی که به بچها خود دارد مرده ایشان
بخورد و چون بول کند بپوشاند تا موش بوی او نشنود و نگریزد و در بعضی اوقات بو کند جوهر آنچه
شدید از و بشنود چنان بپوشاند که هیچ اثر او ناپدید
شود و الا باندک پوشیدن اکتفا نماید و چون بخاطر آید
نماید چنین که زمخشری گفته که حق سبحانه و تعالی همچنین را
بدو الهام کرده از جهت آنچه تنی آدم چون بقضاء حاجت روند
بول و غایط خود مستور دارند چون گربه بنجاسة احتیاج کرد
گربهای دیگر را از آنجا منع کند و جنبه نماید چه داند که صاحب این از آن نجس شمار دو او به غیر او
تقدیم نماید تا شریک سازد در طعام اگر آن از منزل خیری خیانت کند بگریزد چه داند که چون بیند
او را زود او را بنند بزاری صید کند و تملق نماید و خود را بدانشان ساید زیرا که داند که از عفو
و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید و بیکمرتبه بجهد و بچنگال در رباید فرد
گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان برداشتی نقل کنند که جمعی از لشکر فیلبور که گربه را بند
فیلان روی یکدیگر نهادند هر جنب به غنیمت احتیاط نمود سه نوع بود یکنوع زبادی بود که از زباد آورند
دویم اهلی و دیگری وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و هر یک از وحشی و اهلی نافرمانی و درندگی کنند
و گوشت حیوان زنده چون موش و عصفور میخورند و با انسان در بعضی امور چون نطفه زدن و بچه
نمودن و خود را لیسیدن و چیزی بدست خود برداشتن شریک باشند سالی دو بار بار گیرد و بچه
روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که بعضی گربها بابل بود و خناثش از بیخ گوشش تا
دم اگر این قول صحیح باشد ظاهر آنکه گربه وحشی بری بود اکل همه نوعش با جماع حرام از جمله خواص او آنکه
کسیکه گوشت گربه سیاه را بخورد سحر در او کار نکند سپرز او را اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض منقطع شود اگر
هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخور کند هر حاجت که دارد بر آورده گردد و اگر دندان او با خود دارد در شب
نترسد اگر دل او را در پارچه از پوست او بپیچد با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهره او را با نمک و زهره
کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور گذارند بسرعت به کند اگر خون او را وقت جماع بر ذکر
مالد مفعول محبت فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او بنوشد نافع آید اگر مردی زود تو نشد زنان او را
دوست دارند بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره گربه سیاه و مرغ سیاه

خشک و صلابه نمود فم و حجره کتی النماید جنب سیاه بر وی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این تجربه رسیده
و نیز اگر کسی زهره او کیمیا نماید در شب بطریق روز ببیند اگر نیم درم از زهره او بروغن زنبق ساییده جنب
تقطیر در بینی چکاند شفا یابد اما خواص گوشت پی مغز ساق و غیظ مجرب است درد گرده را اگر مغز سر او را با
جرجیر گداخته با آتش گرم نمود در حمام بیاشامد یا بنوشند عسر البول را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند مشیمه
از رحم بیرون آرد باقی خواص او در قط و بهره نباید از آنکه زیادی شد کر عبابلی است لیکن دمش را از از
او نیست در جثه از وی بزرگتر از بلاد سند و هند و زباد آن در زیر بغل و بیخ بغل و زانو وی است به بیخ بحری کرخس
بشاولو نرج هست که بوی مشک از وی آید از مواضع مذکوره برداشته و استعمال کنند **فصل سیم** در

سلحفات

سین مهمله **سلحفات** سنگ پشت و ترکان توسباغه نامند و در بیضه نهند آنچه در بحر
انشد لی خوانند و آنچه در بیه بود سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار شتری کردند چون
نزاو اراده مباشرت کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورد چون او را ببیند فرمانبردار گردد او را دار محبوب
القلوب گردد که همه کس او را دوست دارد بعضی مردمان آن گیاه را التماس کنند و بنظر خصائص چیزها مانند



بانچه بیرون آرد چه بحرارت خود کامل شوند بعد تجهیه آنکه
اسفل او در کمال صلابت است که مطلقا حرارت در او
و باشد که دم مار بگیرد و محکم بدرون کشد و دم او
بدندان گیرد مار خود را بر پشت چندان زند که هلاک شود
و باشد که از آب بیرون آید و با خاک مخلوط و خود را بمکانی رساند که طیور بجهت آشیانه بدان
نزول کنند هیئت خود را سبد گذارد که از آب و خاک کتاب نمود مخفی بماند و به ربایش طیور را
که عدت براو دارد و بگیرد در جماع بسیار رنگ نماید چه عادت بر کل حیوانات نمود چون بار رتبت اکل نماید
سفر خود را از ضرر سم تنها امن که دیدیم که بر پشت واز موذیات حفظ کند در مکانیکه بسر ماسرما
شود او را بر پشت آمد از ندیخا بچه پاهای او بجانب آسمان بود از آن مکان از ضرر سرما محفوظ ماند

کیمیا

اگر صاحب مفاصل است پای خود را با خون او مخلوط سازد صحت یابد مداومت مسح بخون او
دفع کزاز و تشنج نماید کزاز دردیست که از شدت سرما بهم رسد اکل لحم نیز همین خاصیت دارد اگر
خون او را خشک نموده و صلابه کرده بر آب و هم مالند بر که اثر از زمین کند متصل آنشخص بادو جدا شود
هر عضوی از اعضای آدمی که درد کند همان عضو از سلحفات را برد او آویزند درد ساکن شود
و هر که در وقت هیجان شهوت مرد دم نر او را ببرد با خود دارد هیچ قوت باه کند اگر کاسنه
او را گرفته بر سر دیگ نهند از جوشش باز ایستد مادام که بر او باشد اما سلحفات بحری که لجا در الام آب باید

پوست

پوست او را دبل گویند از وی شانه سازند اگر با او شانه کنند موی بر نیزد اگر سوخته خاکستر وی بسفیدی
بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست سلحفات
در هند از وی شانه سازند مراد بعاج وست عاجیکه دندان فیل است تعبیر دیدن او در خواب

تعبیر

دلیل فرتیه معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهت آنکه اعلم
حیوانات بحر است اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که او گوشت خورد استفاده

سوسه

علمی کند نصاری بها او علم خود تعبیر کنند **سوسه** کرمیست که در گندم و پشم افتد آنرا شپشه دده
نامند قتاده در تفسیر آیه و افی هدایه و یخلق ما لا تعلمون آورده که کرمیست که در رخت خورد و در میوه
افتد و در بعضی کتب سماوی مذکور است که اگر نمیکردیم که مرد متعفن شد هر آینه در خانها نگاه میداشتند
و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط نمیساختیم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگاه میداشتند و صحیح الشکل
سوسه دو وجه است که در پشم افتد و معمله شپشه که در گندم باشد و از خواص آنکه چوب خورد بجهه دفع سوسه این
افسون بر خشبه نعار نویسند بجنبیش که آفتاب بر او نتابد در گندم
وجود رمیان رخوت نهند ان بیشه بسم الله الرحمن الرحیم الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم
الله موتوا فماتوا کذلک یموت الفراش والسوس برحل باذن الله تعالی اخرج ایها السوس من الارض
و برحل باذن الله تعالی عاجلا و الا خرجت عن ولایة علی بن ابیطالب و اشهد انک سرقت لجام بغلة
نبی الله سلیمان بن داود ع عجیب مجرب است از علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین منقول گشت باب

یعفور

بیست و هم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در شین معجمه شادهوار بسکون دال مهمله
آخر شین معجمه حیوانیست که در اشهای بلاد روم در یافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او را شاخیست که بر او چهل و دو شعبه مجوفست چون باد و زد از آن صوت حسنه از وی مسموع شود بسبب آن



حیوانات جمع شوند که استماع صوتش نمایند و نیز گفته بعضی از
ملوک را شاخ شادهوار هدیه آورده بودند که در وقت هبوب
هبوب ریاح اصوات عجیبه طرب انگیز از وی شنیده میشد بنحویکه آدمی
از استماع وی مدهوش میگشت چون بر میگردانیدند
آواز حزین از او می آمد که سامع [illegible] فت باشید **شاهین**

شاهین

معروفست ترکان لاچین نامند عرب بلسیف لیکن عربان با او متکلم گشته نامند به نوع است شاهین و
عظام و ابنقی شاهین در حقیقت از جنس چرخ است لیکن بر و دنش از وی بیشتر است و نسبت چرخ [illegible]

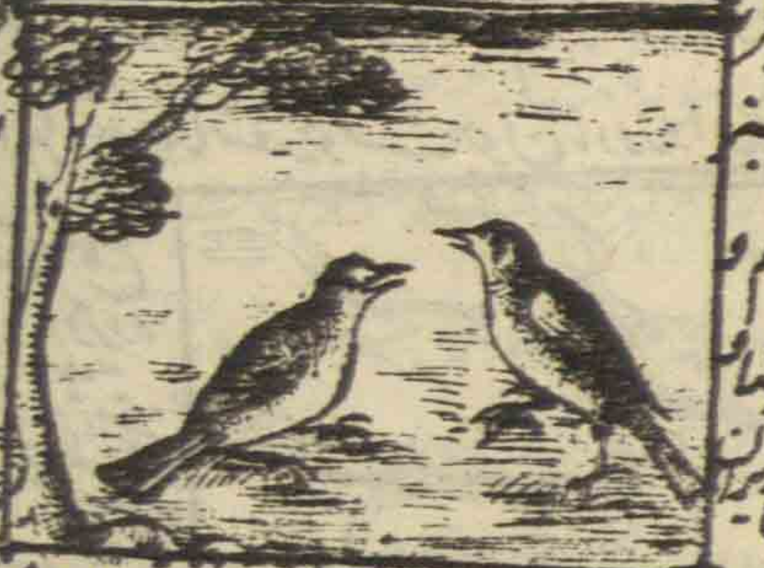
بصلابت تمام بود چنانچه بفرود آوردن صید در هم شکند و مع هذا در کمال بیدلی و سستی گاه باشد
که خیال خود را بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت تر است از استخوانهای سایر جوارح نه تاب سیری و نه
صبر جوع دارد که او را در سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات
او آنست که میان سر و بزرگ رو و گشاده چشم و فراخ سینه بود و از میان دوشهای پر گوشت و



بزرگ زانو و کوتاه ساقین ... کم پر و باریک دم باشد چنانچه که
دو بالش بر او آویزند چیزی از ... تند و بال بر او زیاد نیاید بر که
شاهین بصفات مذکوره بهم ... رسد شکار کلنگ و امثال او
نماید اول کسی که شاهین شکار کرد ... قسطنطین بود و او را شاهینی بود
که وقتی که سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میکرد و فرود میآمد و بلند میشد و بدور
مرکبش میگردید تا محلیکه سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجانب هوا طیران نمود شاهین خود را
بر او زد و بشکست و فرود آورد قسطنطین را خوش آمد و او را برداشت بر صید افکند و موافق مقصود
یافت انشاء الله در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش حلال صیدش حلال **شحمة الارض** جانوریست
که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود هر کس گوید جانوریست خوشبوی کوچک



که از یکجا نباتش در آید و از جانب دیگر بیرون رود بسوزد
هرکه پر او را بر خود مالد در آتش ... آید نسوزد و آتش بازان این
عمل کنند اگر او را گرفته خشک کنند ... در بهی از وی بزن عسیر
الولاده دهند بزودی بار نهد **شقراق و شراق**



بفارسی بلوبه و سفره و شراک ... کاسه و سکن عربان الخیل نیز
گویند و شوم دانند مرغ سبز ... رنگیست بقدر کبوتر
با که آشیانه دارد در بلاد روم و ... شام و خراسان و نواحی
وی پیدا باشد مخطط بسیاهی ... و سبزی حرص زندگی
بر طبع وی غالب بیشه از آدمی گریزد ... در تلال و رؤس جبال آمد و
کبر دو زرنشاد در معموره و در بستان البحر رود و حصار ... معموره و جاییها بلند نماید که دست
کسی بر او نرسد آشیانه وی بسیار بدبو و متعفن بود جاحظ گفته که او یکنوع از کلاغ است در طبع او عفونت است
از جماع چون مرغ بطرفی ... ببرد فریاد کند و استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او را ... بطلا
کم عیار بزنند سرخ و عیارش ... چنانکه اگر زهره روباه بر او بریزند عیارش کم شود و نیز اگر زهره او را

خضاب سازند موی را سیاه کند گوشت او گرم و در او چربی بسیار محلل بادهای غلیظ است که در روده ها
میباشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالحه و نیکو جمال است **فصل دویم** در شین معجمه
شقین بقاف و نون و یاء دو نقطه از تحت نون جاحظ گفته از انواع کبوتر است و عوام
یمام نامند آوازش مثل آواز رباب ... چون جمعی از این نوع باشند آواز ایشان بهم مختلط
گردد و بسیار نیکو شود از طبع اوست که اگر ماده خود را نیابد همیشه عزب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین
ماده او چون فرزند شود پرش بریزد و از جماع باز ماند و عزلت خواهد بسیار منفرد و محترز بود با ...



از ادعا نماید اکلش حلال خوردن ... بیضه او مزید قوت باه کند و اگر
زنی سرگین او را بروغن مخلوط سازد ... بر دارد او جماع رحم زایل گرداند اگر
از خون او بر قضیب مالند با هر زنی ... جامعت کند هیچکس غیر او آن زن
قادر نباشد و آن زن او را چندان دوست دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر به شوهر
نکند اگر وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند درد او زایل کند **فصل سیم** در شین مضمومه
شبوط بباء یکنقطه و طاء مهمله نوعی از ماهی **باب چهاردهم** در صاد مهمله
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در صاد مفتوحه **صافر و صفاریه** از انواع عصافیر است
از شان او آنست که چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ درختی چسباند و خود را سرنگون آویزد و



تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان ... بر سر او فرود آید و بعضی گویند
او منوط است که در ... **صدف** از حیوانات دریاییست
از ابن عباس منقولست که هر گاه باران ... نیسانی در صدف ببارد روی آب
آید و دهن گشاید و انتظار کشد ... بعد از ایشان [illegible]
خواص مروارید آنکه اکل او خفقان ... مرض سودا را زایل کند و
خوندل و حکه را صاف کند چون حل کرده ... او را به بهق بمالند بالکلیه
زایل کند صاحب عجایب المخلوقات ... آورده که اگر صدف را بروی
نقرس ضماد کنند سود دهد اگر ... که سائیده بر بینی سعوط
کنند قطع رعاف کند گوشتش ... صدف سوخته جلاء دندان
دهد اکتحال او نافع جرب چشم بود اگر بر محل موی زاید بر پلک بمالند بعد از آن موی بر آورند باشند
از بر آوردن موی مانع اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از او بر کودک محکم بندند بدندان
تابانی بر آرد و بعضی گویند که صدف خبریست که در جوف او حیوانی میباشد و سرش در سلک ...

شحمة الارض
شقراق
نعب
شقین
شبو
صافر
صدف

بنبنك اگر او را بایند بر روی کسی که در خواب باشند بپاشند زمان بسیار در خواب بماند و چون بیدار شود قرار نیابد و
تعبیر
جاوشیر را در او مخلوط ساخته در پلپی چکانند رعاف را باز دارد تعبیر دیدن صدف در خواب دست خود
دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و
مال و کلام نیکوست اگر ببیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قران بصواب میکند اگر مروارید سوراخ نکرده
در دست خود ببیند اگر او را حامله باشد پسر آورد یا مالک غلامی گردد لقوله تعالی یطوف علیهم ولدان
مخلدون کانهن بیض مکنون اگر ببیند که مروارید از جائی میکند و میفروشد قران فراموش کند اگر
از جائی قلع نمیکند علمی در میان مردم ثابت کند اگر ببیند که مروارید متفرق میاندازد و مردم بر می چینند حسنا
البته موعظه مردم کند و وعظ او بر ایشان مؤثر و نافع آید اگر در دست خود مروارید بسنجد بقدوم
فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد والا اکثر می بخرد و اگر عزب باشد زن و سج نماید اگر ببیند که از دهن
مروارید بیرون میآورد کیل و وزن بکند مال بسیار از شخص که منسوب بحر باشد بدو رسد جاماسب
گفته اگر کسی ببیند که مروارید از او دور شد شفقتی بدو رسد اگر ببیند که مروارید بدو دادند ریاست یابد
و مسرور گردد و دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال و گاهی دلیل نکاح بود صرصر و صرصار
صرصر
جانوریست شبیه ملخ جهنده او را آن
سرار اللیل نامند و نوعی از کرم
بال ندارد و بعضی گویند که جدجد است
باریک گرفتار او رد و در شب بلند آواز
زمین که نبات لورده(ان) نامند
که جوهری تفسیر صرار اللیل کرده
در باب جیم گذشت مکانش معروف بود دلمه به بلع آوازش در جایها نمناک مختلف اللون است
بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود متحیر ملیثت اکلش حرامست شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را با
قردمانا بر بواسیر و گزیدگی هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند حدت بصر افزاید اگر با زهره گاو اکتحال نمایند بر بیمزدن چشم را نفع بخشد صقر بقاف
صقر
و راء مهمله چرخ ترکان اتیکلو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهر گفته که او زهره
ندارد و چون او را نگهدارند از خوف بمیرد اگر مغز سر او را بر بهق مالند خوش زایل کند اگر بر فضیب طلا کنند لذت
جماع افزاید و تهیج باه کند اگر از دهن او الحجه کرده آید لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اخلف من الصفر
یعنی بوی دهن فلان کس بدتر از
بوی چرخست تعبیر دیدن او
تعبیر
در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر
اعادی و رسیدن بآرزوها و
یافتن ازواج و اولاد و بنده و خدم
وحشم و نفایس اموال و
صحت بهموم و صحت خشم و کثرت سفاهت
و برگشتن با فایده و گاه باشد

کردلیل موت بود و جهه آنکه او سلب ارواح نماید و یاد دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با
صفر
قوت و بطش بود صفر بفتح فا و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آنکه در جوف آدمی ماریست که با طراف
اضلاع ملتصق است که مشرف بر سکم است او را صفر نامند هرگاه آنمار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام
این قول را مردود دانند فصل دویم در صاد مکسوره صلبناح بنون و باء یک نقطه
صلبناح
از تحت و حاء مهمله ماهی دراز باریک فصل سیم در صاد مضمومه صرد دارکوب بر غلیفت
صرد
گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند بعضی سیاه و بعضی سفید بزرگ منقار در اصابع عظیمه دارد
کسی قدرت بر گرفتن او ندارد شیرالنفر و رستا متنفر و گریزنده و غذای او از گوشت بود هر مرغی که خود
صید کند مثل او صید کند چو طیور جمع آیند
حمله بر بعضی تنها کند بگیرد و
منقار او را سوراخ کند در ساز بخورد مکانش
او در رءوس جبال و غصان
اشجار بلند باشد با شیانه و بیضه
ضماد مشتمل بر پنج فصل فصل اول
ضأن
در ضاد مفتوحه ضأن گوسفند و میش بر کی دستی جوین گویند اکلش حلال گوشتش نافع صفرا
سوخته سیاه و مزید قوت باه و مقوی بود در دفع سموم نافع است گرم از گوشت بز است بهترین آن یکساله است
و گوشت خصی او نیز باه را زیاد کند اگر
در وقت ذبح خون او را بر برص
مالند فوراً تغیر لون شی دهد جگر بریان
اگر تازه لبونا نمند و بریزند ان
مالند سفید کند اگر شاخ قوچ نر در زیر
درخت میشود از وی کنند بمیوه
بسیار دهد اگر کحل از زهره او با عسل
منع نزول آب از چشم کند اگر
استخوان او را با آب چوب گز بسوزانند جامه ... بر نوعی کحل مخلوط ساخته بر موضع سگ مالند در ست شود
اگر زن پشم گوسفند ماده را بردارد بازیگر و اگر پارچه از پشم نر سفید با قبه باشند بر سر طرف عسل کذارند
مورچه نزدیک او نشود ضب سوسمار حیوان بریست آب نخورد لهذا عربان در امثال خود گویند
ضب
لا افعل حتی یرد الضب یعنی این
کار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد ابن
خالویه گفته که سوسمار زنبار شد که آب نخورد
مگر آنکه بنفصد سال زنده ماند و یا
زیاده در هر روز چهل قطره بول کند و دندانش
تیز و یکپارچه دندانها او یکپارچه است
متفرق نر او دو ذکر و ماده اش دو فرج دارد
چون خواهد که بیضه نهد گوی بکند و
بیضه در او نهد و بخاک پوشد و چهل روز حضانت نماید تا بچه بیرون آورد حضانیا بیشتر بیضه نهد شصت بیضه کبوتر
چون از سوراخ خود برآید چشمش چندان روشنی ندارد نظر با آفتاب اندازد در وقت و بری غذا از نسیم یابد و بیرون آید دنبوی غلبس کند
چه رطوبات وی محلل باقیه و حرارتش نقصان پذیر د میان او و کژدم دوستی است لهذا کژدم برد در سوراخ وی نشیند

و پاسبانی نماید تا اگر کسی بسوراخ او دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از سیل و ستم
ستور محفوظ ماند مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبع فراموشی عدم هدایت لهذا خانه
نسازد مگر در نزد بلستان و یا در نزد سنگ بزرگ در نزد تعجب اینجا نه خود راه گم کند عرب ان رجل لا
بدو مثل زنند و گویند فلان اضل من ضب یعنی فلان کس گمراه تر از سوسمار است مدینجه اعرابی سوسماری
گرفته نزد حضرت مقدس صلعم آورده بر زمین انداخت و گفت ایمان نیاورم بتو تا ایمان نیاورد
این سوسمار آنحضرت بزبان معجز بیان فرمود که ای سوسمار آن کس که در نظر من رتبتش او میکند و در فرش
اطاعت نمایند در بحر راه اوست و در بهشت رحمت او بگو که من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی
فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب من کذبک یعنی تو خاتم
پیغمبرانی و آخر ایشان رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید گشت آنکه تکذیب
تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل و عشایر خود بدایره
اسلام در آمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسیدند پس آنحضرت صلعم فرمود که ای اعرابی
دنیا فریب نداد هر یک از اصحاب بدو چیزی دهید هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت
صبح از خانه برآمدم گمراه ترین و بیخبرترین قبایل خود بودم الحمد لله و المنه که الحال بهدایت یافته
بدولت اسلام رسیدم توانگرترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی
از عامه حلال میدانند از جمله خواص او آنکه ما بین دو قدم هر مردیکه بیرون رود آن شخص عنین گردد
و هر که دل او را بخورد خفقان و غم او زایل گردد اگر پیه او را که اخته بر قضیب مالند قوه جماع
زیاد کند هر که او را بخورد زبان بسیار نشود هر که خصیتین او را با خود دارد خادمانش او را بغایت
دوست دارند اگر قاب پای او را بر پیشانی اسب آویزند هیچ اسبی در گرو بندی بر وی پیشی نگیرد و پوست او را
اگر بر قبضه غلاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر را کار فرماید شجاع گردد اگر ظرف عسل کند هر که با خشت
عسل از آن ظرف بردارد و تناول کند تهییج شهوتش شود اگر سرگین او را با برص طلا کنند و بر
مالند زایل کند اکتحال او با آب رقبان چشم باز دارد لعیم دیدن او در خواب دلیل اعرابی فریبنده
بر مال مردم و صاحب خود یا دلیل مجهولی یا ملعونی بود چه از جمله مسوخات است و بعضی گویند
دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بیماریست ضبع کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی ماده
و سالی ماده و زاینده صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب قبیله ایست می ضبعیین
گویند هرگاه احدی از ایشان در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار بقصد شکار آنجا آید بسوی
آن شخص متعرض غیری نشود و موصوف است بالعرج و لنگی اگرچه لنگ واقعی نیست لیکن در نظر ناظر چنین

ضبع

نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست تیز تر است پس لطف و حیلت او مردم وحشی تصور نماید
و از خوش آمد تمامی که بلجوم بنی آدم دارد نبش قبور کند هرگاه در وقت فرصت بیند که شخص در خواب است
زیر سرش حفر نماید و حلقش بگیرد و بکشد و خونش بیاشامد و فاسق است که در جنسی که با احدی از جنس
نوع خود رسد تا برو دخول نکند رها نکند و چون در رمه گوسفندان افتد اکتفا نکند تا آنچه گرگ
کند و چون با گرگ باشد گوسفندان سلامت مانند هر یک مانع آن دیگر شود و لهذا اعراب در دعا چنین گویند



اللهم ضبعا و ذئبا یعنی بار خدایا در گوسفندان ما کفتار با گرگ جمع نما و جادو کلاب
همچو متقضا طلسم آهن را بدنخیه اگر کسی در ماهتاب در بالای دیواری راه رود و کفتار
در پنج دیواری چون سایه یک برا او افتد و دیوانه شود و فوراً بیفتد و کفتار او را بخورد و موصوف
بحماقت است چون شکاریان در در سوراخ او کلمات چند گویند بیرون آید شکارش کنند
چنانچه سابقا سمت گذارش یافت اکل گوشت او باجماع شیعه حرام و عامه در او خلاف کرده اند از جمله خواص او
آنکه از عنب الثعلب گرفته اگر پیه او را بر جسد مالند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر زنی خشک نموده
بقدر نیم دانگ بیاشامد شهوتش زایل گردد اگر از پوست او پرویزن سازند و بذر از آن بیزند و بکارند
از شر ملخ ایمن مانند اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود دارد
سگ بدو فریاد نکند اکتحال از زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تجدید وی نماید اگر چشم او را
در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر در او کار
نکند اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب و بیاشامند از سحر نجات یابد اگر پیه او را
در برج کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع شود اگر کسی زبان او را با خود داشته باشد سگ بدو فریاد نکند
و او را نیز بجا ندهند عیاران اگر چنین کنند اگر پنج عضو او بدست گیرند کفتار گریزان شود اگر بیمار
موی او را پس گردن او تا هفت روز بخور کنند شفا یابد اگر قضیب او خشک نموده سائیده بخورد
زن دهند شهوتش منقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان
او را با خود دارند از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیل سازند تخمی که میکارند بدو کیل
کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ ماند خوردن او قطع وسواس کند اگر کسی حنظل در سرکه
از و بگیرد اگر پیه او را بر زن طلا کنند از گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او را با مغا بیز خالص
اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم برآورده باشند دیگر بیرون نیارد هر مردیکه مقعد زنی بکند انه

از قضیب او بعد از آنکه خشک کرده باشند تهیج باه کند و از جماع بالاتی بهم رساند اگر نصف درهم از زهره او با عسل اکحال نمایند تحدید بصر و جلاء نظر نماید و مزید حسن کند و هر چند کهنه گردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکحال زهره او دفع آب کند و موضع عیب بود را جماع طباست که اگر موی دور را سترا او را بکنند و بسوزانند و به زیت مخلوط سازند بر مقعد شخصی که مرض ابنه داشته باشد آنرا زایل کند دیگر آن شخص مرتکب آن امر قبیح نگردد اگر از ماده او موئی کنند و این عمل بجای آرند محدث علت مزبوره بود فافهم فانه مجرب تعبیر دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار در آمدن در مال الغنی و باشد که دیدن نر او دلیل خشنی مشکل بود و باد دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او دلیل زن

تعبیر

قبیحه بی‌شرم کریه النظر بود

فصل دویم در ضاد مکسوره ضفدع

ضفدع

بفا و دال و عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست و را ابزق و بترکی قورباغه گویند از ابهای ایستاده متکون شود و از توالد نیز بهم رسد از عفونات و عفنها و باران شب بسیار بود مردم گمان برند که از ابر میبارد از توالد و تناسل این گمان باطل است حق سبحانه و تعالی در ابتداء از طبیعت باران خاک که باران بر وبارید خلق نماید و حیوانیست که استخوان ندارد و بعضی زرد آواز کند آواز او بر نیح گوش بر آید و موصوفست بحدت سمع خواهد که صدا نکند از آب بر آید و چون اراده کند که صدا کند حلق او از شود فک اسفل بر آب نهد صدا کند چون آب در دهن او رود از اخلش شود صدا نکند از دیدن آتش تعجب کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش اندازد و مبدء خلقت او در آب مثل ... چاورس سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از اعضائی منبسط گردد اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته در سالیکه ضفادع بسیار شود زیاده بر عادت عقب او وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفادع مثل لاک پشت در ریگ بیضه نهد دو نوع بود کوهی و آبی از خواص او آنکه زنی بزق آنرا در دهن نهاده سه نوبت بر دهن او تف کند پس از آن در گذارد تا باب رود باز نگیرد اگر بیه او را بر خارج دیک مالند که در زیر آن آتش باشد هرگز بجوش نیاید اگر او را بر گزیده جانوران مالند در حال به شود اگر او را از شیر با غجر دو نیم کنند بر زنیکه در اینوقت بر او نظر کند شهوت بر او غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسیکه متهم بدزدی باشد بخورانند اقرار دهد اگر بیه او را بر دو مال مردم او را دوست دارند اگر بر بیخ دندان نهند بلاتعب بیفتد از صاحب عجایب المخلوقات آورده که در موصل باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی گشتیم شخصی طشتی آورده بر روی او گذاشت ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده که اگر چراغ در میان چشمه و برکه اندازند

برقان صدا نکنند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد که در طاعت الهی مشغول باشد و بر ما نزول آب ریختن با بر اجسام اذیت نرسد دیدن بزرگهای بسیار دلیل عذاب بر قوم موسی ضفادع بارید نصاری گویند دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا و همسایگان است اگر بیند که گوشت بزق میخورد منقضی سداد از طایب دوستی گفته که دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران بود جاماسب گفته هر که با بزق سخن گوید مملکتی به او آید اگر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمد دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود

ضوضو

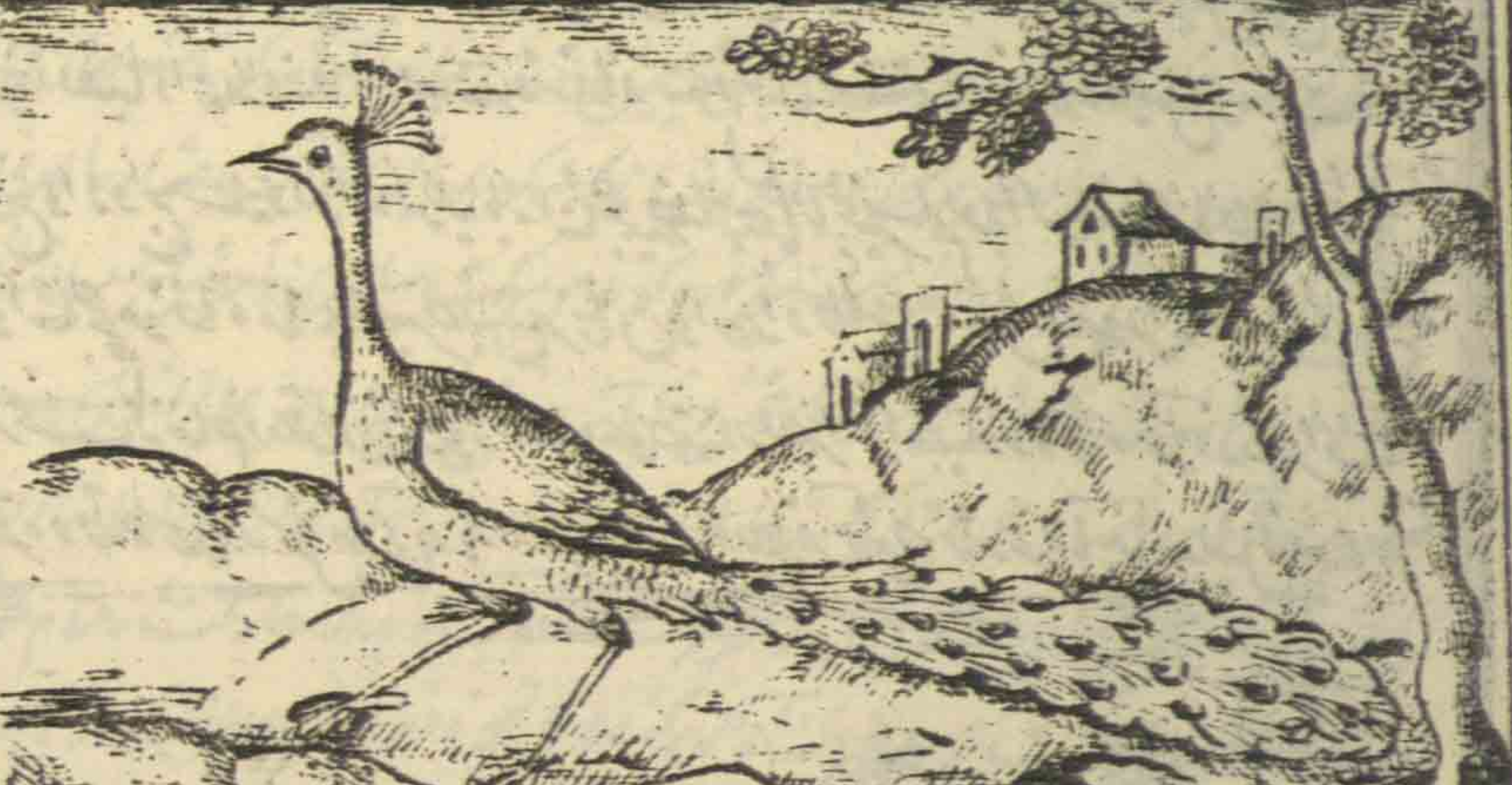
فصل سیم در ضاد مضمومه ضوضو

مرغیست که اخیل مانند و را الف گذشت

باب شانزدهم در طاء مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه طاوس

طاوس

در میان طیور بعزت و حسن منظر خود دوست دارد و تکبر و عجب بر پر خود کند و عفت کند تا در وقتیکه ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود نر او رنگین شود و ماده بیضه نهد در سالی دوازده بار با کمتر در بهار معاشرت کند و در خریف اسقاط پر نماید بنحویکه اشجار



برگ ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات نماید او نیز پر بر آرد و در وقت حضانت ماده خود بسیار بازی کند و با باشد که بیضه را بشکند مدت حضانتش سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمیع مایحتاج از اکل و شرب وی حاضر سازند از خوف آنکه اگر برخیزد هوا فاسد سازد و قوت آن ندارد که زیاده از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از و بیرون آید بشکل طاوس بود و لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه بدانکه او را با حسن صورت شوم دانند جهه آنکه سبب دخول ابلیس و خروج آدم از بهشت او بود گویند چون آدم صفی بحکم الهی تاک انگور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده بزیر او ذبح کرد و بنجوی وی او را آب داد چون برگ بیرون آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوش باشد

بعد از اتمام ثمره خوکی دخمه بخون وی آید و از انجمه شارب الخمر اول زنکش مثل پر طاوس سرخ گردد
چون مست شود شامه میمون باز بکند بر رقص در آید و چون مستی وی زیاده شود البطریق شیر بغرد و بدرد
و عربده نماید و هذیان و لایعنی گوید و در آخر مثل خوک سر پیش اندازد و بخوابد و عربان امثال
خود گویند فلان احسن من طاوس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بد مزاج لیکن کرم معده را نافع است
اطبا گویند گوشت وی غلیظ لحوم طیور است اجتناب از وی واجب دانند اگر با هر که نزد وی
حاضر نمی شود ابن زهر گوید از خواص طاوس آنکه چون طعام مسموم را ببیند وی شود و فرح کند و بال
بگسترد و رقص و اظهار سرور نماید آشامیدن زهره او با هر که از گزیدن جانوران نافع بود اما
حکما گویند که آدمی زهره طاوس با ماء البقله دیوانه شود و این تجربه رسیده هرمس گفته اگر خون او را
با انزروت و ... مخلوط ساخته بر قروح رطبه ردیه که از آکله نرسیده طلا نمایند به کند سرگین او را
اگر بر کلبین مالند زایل کند استخوان او را اگر سوخته و سایده بر کلف مالند بری سازد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل عجب و حیرانی و حسن و جمال و مال است و بود باشد که دلیل شخص جنبی و فریب
و مکر و انقیاد امید و زوال نعمت و شقاوت و شکستگی بود و گاه دلیل زینت و زیور
و تاج و ازواج حسنه و اولاد کرده باز ان عجمیه صاحب جمال با غیر مسلم بود اگر بیند که با طاوس سوار شده
با ملوک عجم مواخاة نماید طیر جنس مرغان واحد او طایر و جمعش طیور است ابن عباس گفته که
ده مرغ است که نام در قران مذکور است بعوضه در بقره غراب در مائده جراد در اعراف سلوی
در بقره و طه و نحل در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن
طایر در خواب عمل آدمیست لقوله تعالی و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی عمل کسی را لازم او ساختیم
گردنش اگر مرغ مجهولی بیند نامش معلوم نباشد دلیل اندازو ترسی بود لقوله تعالی طائرکم معکم الایه
اگر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکوی عمل او بود یا رسولی خبر آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل زوجه

تعبیر

طیر

تعبیر

و پنجه

و بچه او دلیل فرزند آشیانه او در کوه یا غار یا دیوار بیند زیارت مساجد و متعبدین رحلق بماند
چنگال او غلبه بر دشمن و منقار او دلیل غربت و جاه و سرگین او دلیل مال حلال گر از طیور ماکول اللحم
و الا مال حرام است در کلام طیور گویند روزی سلیمان ع بر بلبلی گذشت که بر درخت سر
و دم می جنبانید با اصحاب خود گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم گفت
میگوید که امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام هدهدی رسید گفت اذا نزل القضا عمی البصر او
احسن یا فال فرزدق قضا از آسمان چون فرو هشت پر همه زیرکان کور گشتند و کر کعب الاحبار گفت
میگوید من لایرحم لایرحم یعنی هر که رحم نکند بر او رحم کرده نشود فاخته میگوید یالیت هذا الخلق ما خلقوا او
علموا لماذا خلقوا کاش این خلق مخلوق نگشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شده اند عمل میکردند بجه
عالم گشتندی ورشان گوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزائید برای مردن و بنا کنید بجهت خراب شدن
طاوس گوید کما تدین تدان یعنی آنچه خیر میدهی خبر داده میشوی صرد گوید استغفروا الله یا مذنبین
استغفار کنید ای گناهکاران طیطوی گوید کل حی میت و کل جدید بال یعنی هر زنده مرده و هر تازه
پوسیده پرستوک گوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش فرستید باز یابید کبوتر گوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
قمری گوید سبحان ربی العظیم و بحمده و بعضی گفته اند که میگوید یا کریم غراب عشار را لعن فرموده
فیلواج گوید کل شیء هالک الا وجهه سنگخواره گوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسلامت ماند طوطی
گوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسیکه همش دنیا باشد دراج گوید الرحمن علی العرش استوی سار
میگوید خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خروس میگوید اذکروا الله یا ایها الغافلون
کرکس گوید هر نوع خواهی زندگانی کن که آخر مرگست عقاب گوید در مفارقت از مردم موانست و
دوری از ایشان راحت پرستوک آواز برکشد و فاتحه تا آخر بخواند بطریقیکه قاری خواند اب
در وقتیکه در صف قتال بجنگد کر رسند میگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح حمار لعن
کند بر کسیکه در بیع کم کند برق گوید سبحان ربی القدوس سرطان گوید ربی المذکور بکل لسان
طیطری ارسطاطالیس گفته که او طیریست از بستان و انهار مفارقت نکند چه او غیر کرمیکه
در اطراف آبها و نیستانها متکون شود نخورد باز چون بیمار شود این مرغ شکار کند جگر وی بخورد
شفا یابد و این طیر طیران نماید و فریاد کند بلکان خود نفیر زند و وقتیکه باز بگیرد اگر در شب گیرد
فریاد کند از خواص آنکه گوشت وی شکم به بندد و قوت باه زیاد کند طیهوج شبیه بکبک
الا آنکه گردن و منقار و هر دو پای او سرخست زیر پر او سیاه و سفید اکلش حلال گوشتش گرم الحرارت
و رطوبت اصح آنکه معتدلست بعضی گویند در درجه دوم هاضم است بهترش آنکه فربه بود

طیطری

طیهوج

فربه

قوت باه و شهوت شکم بنهد و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هریسه نزند
ضررش دفع شود و مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهار اینست مخصص در بلاد
شرقیه طیهوج و دراج و کبک باهم در ترتیب غذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج پس
تعبیر طرغلودس
کبک تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست **طرغلودس** بر او عین مهملتین و لام و دال و سین
مهملتین اهل اندلس او را خیربس گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصغر عصافیر است خاکستری
رنگ در بال او رنگهای سرخ و زرد و بر سرش طلا ثبت باریک منقار و در دم نقطهای سفید دارد
بهترینش آنست که فربه باشد ماکول اللحم است تناول گوشت وی سنگ مثانه بشکند و از تولد او
مانع آید

باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر یک فصل

فصل اول در ظاء مفتوحه

ظبی
ظبی بیاء یکنقطه آهو ترکان جیران و کیک نامند سه نوع بود اول آرام که آهوی خالص سفید است
مسکن او در ریگ باشد جهة فربهی و را مثل آهوان گویند نوع دوم بود بخوع دیگر را عفر نامند سرخ
رنگ و کوتاه گردن بود و در دویدن ضعیف ترین آهوان بود در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد و
نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوائم است و سفید شکم همه انواع و موصوف است بحدت بصر گریزنده
ترین حیوانات است بعضی از فرج وی خواهد که داخل خانه خود شود از خوف صیاد عقب عقب



بخانه در آید و بدر آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل
متلذذ شود ابن خلکان در ترجمه خود آورده که حضرت
امام جعفر صادق ع از ابوحنیفه پرسید که چه چیز لازم است
محرمی را که دندان باعیه او بشکند گفت ای ابن بنت
بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو را باعیه
نمیباشد و دندانش پیش دارد یکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که
روزی بهرام بقصد شکار شتری بیرفتار سوار شد با کنیزیکه تعشق تمام بدو داشت و دف خود
گرفتند بر روی دشت و هامون برآمدند تا بر شکارگاه بجمعی از آهوان برخوردند بهرام بدان
کنیز گفت که بکدام عضو آهوئی که گوئی بدین تیر بزنم کنیز گفت که خواهم یک تیر نر و ماده را باهم دوزی
پس بهرام تیر دو پیکان بر کمان نهاده یک تیر هر دو شاخ آهو از بیخ بر کند و دو تیر دیگر در موضع وی
چون دو شاخ بدوخت بعد از و کنیز گفت که خواهم سم وی به بیخ شاخش بدوزی بهرام اولا بنادقه
گل بر بیخ گوشش وی زد تا آهو پای خود بر بیخ گوشش ساید تا بیخ گوشش حک دست خارد پس یک تیرم وی
بر بیخ گوشش بدوخت کنیز گفت این عمل و تیراندازی از بسیار کرد است تا آنکه تعشق و میل تمام

بحاجت آن کنیز داشت او را بزمین انداخت شتر او را عضای وی دوانید تا اعضای وی در هم شکست
تو خواهی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک زمانی نگذشت که کنیز گذشت بدانکه آهوی خطائی که از او مشک
حاصل شود در رنگش سیاه و دندان باریک سفید بقدر یک بند ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو
دندان خوک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی سم فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهوی
تبت بهندر رود و آنجا نافه اندازد و آن مشک بدبو بود حقیقت مشک خوبست که از و وقت
معلوم از سال در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده که در عضوی ریخته شده خون شجانه و نعالی ناف او را
معدن مشک ساخته مثل اشجار اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم حادث شود
آهو بیمار شود تا آنکه ماده کامل شود اهل تبت در صحرا میخها چوب زنند تا در این وقت خود را بآن موضع رسانیده
ناف خود بر این چوبها گذارد تا درد ساکن شود نافه معرب نافجه است بتصغیر فارسی نافه ظرف
مشک را گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافجه در درون آهو مثل بیضه است که در جوف بزغاله است
صاحب عجائب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المسک نامند در وقت
معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار کنند چون ذبح نمایند در ناف وی خونی یابند
که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بمکان دیگر برند بوی دهد از ام سلمه روایت که حضرت پیغمبر
در صحرائی بودند که ندائی شنیدند که یا رسول الله آنحضرت بدانطرف متوجه شد آهوی ماده را دید در خیمه
دید که بسته بودند گفت یا رسول الله در این کوه دو بچه دارم مرا رخصت ده تا بروم و ایشان را شیر داده باز آیم
آنحضرت ص فرمود که می آئی گفت اگر نیایم خدای تعالی مرا عذاب عشار کند پس وی را نجات داد و برفت بچها را
خود را شیر داده باز آمد اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار شد بیامد و گفت یا رسول الله هیچ
شما را مطلبی باشد فرمود آری خواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرد و برفت و میگفت لا اله الا الله
و انک رسول الله بدانکه اکل او حلال و مشکی که از و حاصل شده پاکست گوشت او گرم و خشک است بهترین
انواعش بره آهو نیکو اول زائیده باشد خشف نامند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح بدنهائیکه فضول
بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون حار است که موافق امزجه بارده باشد بجهة پیران تخصیص در
فصل زمستان اگر شاخ او را آتش سوزند بخور کنند هوام گریزان گردد اگر زیر زبان وی در سایه
خشک نموده زن سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود اگر زهره او را در گوشش چکانند درد گوش ببرد اگر پیر کهن
پوست او را صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو و نما بکند زیرک و
حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک آنکه قوت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع
کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و یرقان تریاق زهرهاست الا آنکه رو را زرد کند اگر در طعام کنند

تعبیر

بوی بهم حاصل کند بالنی صفت تعبیر او در خواب دلیل زن صاحبجمال عزیز است اگر بیند که قصد بند کردن
مالک آهو شد کنیزی را بمکر بالکشود یا زنی تزویج کند اگر تیری بر آهوئی بقصد شکاری اندازد زن را بی
دشنام دهد اگر بیند که آهوئی را ذبح کرد کنیزی را بکارت برد اگر بقصد شکار اندازد زنی با مال آن
اگر بیند که آهوئی بر او دوید زنش تعصب وی کند اگر از موی یا پوست و مال کشود از قبل زنان
مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی با ملک کنیزی اگر بیند که مشک
از دزدان بر داشت تمسک نجمه رشتن بد بود و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر
خوش و بعضی گویند دلیل فرزند و زنست

ظربان

ظربان براء مهمله و باء یکنقطه مرز نحل و ترکی بدی
و کوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرکتر و بد بو کثیر الفسوه بر در سوراخ سوسمار آید دهن
سوراخ او بدم خود مسدود سازد ده مرتبه فسوه دهد از تعفن آن سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه و هر بیضه
آنچه باشد بخورد اعراب باد برا
زعم آنکه چون ملبابس شان
بوی وی برسد هرگز از و بدر
نزود تا بپوسد ابو علی سینا
گفته که او حیوانیست بقدر
گربه ظاهر و باطن بد بو بود
سوراخی دیگر بغیر گوش دارد و
دستها و چنگالها تیز
دارد و دم دراز استخوان پشت
جدا و مفاصل ندارد بلکه
از سر تا دم یک استخوانست و باشد که مردم بر او ظفر یابند بشمشیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه بکوبد
بلنی و خورد و ببرد جهة آنکه پوست او در نهایت صلابت است از عادت اوست که چون اژدها بیند نزد بیاید
وی شود خود را بطول کشد و باریک کند مثل ریسمان شود تا مار خود را بپیچد و بعد از مدتی به زور آورد
و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که دیوارها بالا رود و طیور طلب کند و چون خواهد که از
دیوار بزیر افتد شکم خود را پر باد کند چون بهقصد ضربه بوی نرسد و گاه بمیان گله شتر آید فسوه کند
تا از عفونت آن شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان
افسی من الظربان الملش حرام ظاء مکسوره و مضمومه نیامده

عظائه

باب هجدهم در عین مهمله
مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه عظائه بظاء معجمه جانوریست از
حلیاسه بزرکتر زهری گفته که جانوریست نرم که دو ندگی و تردد بسیار کند شبیه بکربا سوالا
آنکه نیکوتر از وست از آن ترسانند شحمة الارض و شحمة النمل نیز گویند در باب شین گذشت مختلف
الالوانست سیاه و سفید و زرد همه انواع او منقط بسیاهی اختلاف او باختلاف موضع او
بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب با گیاه و در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع او است

دوستی با آفتاب در آفتاب روی خود بپا و بزد از خرخرفات عربست که گفته که چون بر
حیوانات رسد متفرق کردد و محبوس شود متفرق گردد و محبوس شود تا در هر حیوانی بقدر
حصه وی سم بخاطر وی رسد تا تلف کند از قدرت او و در مصر سلحیه گویند در سین گذشت
اکلش حرام هر که دست راست و پای چپ او را با خود دارد آنمقدار که خواهد جماع کند
اگر در رکوی سیاه بپیچد بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل گردد هر چند قرمن
باشد اگر دل او را بر زنی آویزند با زنگیر دمادام که با وی باشد اگر با روغن گاو طبخ نمایند تا محترا
شود بر گزیده عقرب مالند شفا یابد اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه کنند و زنده در آفتاب
نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل اختلاف سرار است

تعبیر عقرب

عقرب

عقرب
کژدم ترکان مار و ذبلو گویند باثیة الطبع و کثیر الاولاد باشد آفتش در اولادش باشد چه
اولاد او شکم مادر بدرند بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی بمن گفت
که من عقربی دیدم که دو بار بچه آورد و اولاد خود بر پشت خود برداشته میرفت هشت پای دارد و
چشمش در پشتش بود و میت و خواب نشود را نگزد الا وقتیکه عضوی از و متحرک شود و باشد که
افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته چون عقرب افعی را گزد اگر افعی او را خورد بسلامت بماند و الا
بمیرد بر اکل ملخ حریص است طریق صید آن آنکه ملخ را پیش اندازد و داخل خانه خود کند اگر کنار
تا در سوراخ وی گذارند ملخ را بیرون کند و باز متعاقب وی رود بسا باشد که سنگ و کلوخ
بروی زنند و هر کرا بگزد در حال بمیرد و باشد که گوشت ملسوع بریزد تا متعفن گردد خدا نکه
کسی با پلنی خود دیگر زنند و او نتواند
و شیر را بگزیدن بکشد بخنوع از و
پر و طیار و غالب اوقات
مورچه موضع گزیده وی بمالند
که روزی حضرت مقدس نبوی صلی
رفت اصغر خشمش قبل و
که نصیبین نامند صاحب
کشنده بود اگر
شفا یابد عایشه گوید
در نماز ایستاده بود که
علی بن ابیطالب ع در آمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد که عقربی آمد از پیغمبر صلی بگذشت
چون بامیرالمؤمنین ع رسید آنحضرت با نعل عربی که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس
نبوی صلی در نماز هیچ اعتراض ننمود در روایت دیگر آمده که رسول خدا صلی خود در نماز بود عقربی
آنحضرت را بگزید آنحضرت با نعل عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود که
لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نگذارد تا نگزد پس آب و نمک بر او مسح نمود قل هو الله

و معوذتین بر و خواند تا دفع گشته که در حوادث سنه اربع و خمسمائه نزد بعضی ملوک بودیم که یکی
از منجمان گفتند که ترا در فلان ساعت و فلان روز فلان عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه
در آن روز قبل از ساعت مذکور غسل نموده موی سر خود شانه کرد سوای ساتر عورت از جمیع لباس برهنه
گشته بر اسب برهنه سوار شده موی سر خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمین
گفته بودند قضا را در همان ساعت موعود استشعر عطسه زد عقربی از بینی او بیرون آمد او را
بگزید پادشاه در حال جان تسلیم قابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد بلکه وسیله وی شد
ذو النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رخت خود شویم عقربی بزرگ دیدم که بسوی
من آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم حق سبحانه و تعالی شر او را از من دفع کرد
پس از من گذشت تا بکنار نیل رسید بزقی از آب در آمد او را بر پشت برداشت من نیز از کنار بدان
بستم تا ب در آمدم تا ببینم که کجا میرود از آب در آمدم دیدم که عقرب را بزق در پای درختی آورد
که جوانی مستی در خواب بود گفتم لاحول ولا قوة الا بالله عقرب از آب عبور کرد که آن جوان را بکشد که ماری
دیدم که عقرب بدماغ مار رفت نیشی بر وی زد و بکشت و برگشت بر پشت همان بزق سوار شد از آب
گذشت این شعر بخواندم یا راقدا والجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم کیف تنام العیون
عن ملک یاتیک منه فواید النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد احوال با وی گفتم جواب
گفت سبحان الله من اسباب عیشی را از کباب و شراب و میوه بر داشته بدین محل آمدم چون اراده شرب
خمر کردم سایلی آمده گفت خود و عیالان چند روز است که چیزی نخورده ایم آنچه از نان و کباب آورده بودم
بدو دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چو مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که
آواز تو شنیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون آورده توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش
با خر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص
زنده نمیماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر از جای دیگر بدانجای عقرب برند
در حال بمیرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله انصاری گوید که در خدمت رسول خدا
نشسته بودم که مرا عقرب گزید شخصی برخواست و گفت یا رسول الله او را افسون کنم گفت افسون
کن از شما هر که خواهد و تواند که برادر مؤمن نفع برساند جمعی گفتند یا رسول الله تو ما را از افسون
نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیست که با آن عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا
بمن نمائید پس آنرا بآنحضرت نمودند فرمود قصوری در او نمی بینم بدانکه یک نوع افسون هست که بغیر عربیست
مثل زبان هندی و غیره که معنی او دریافته نمیشود منهی عنه است چه میتواند بود که در او کلمه کفری باشد

و در تجویز افسون اهل کتاب اختلاف است بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجرب بجهت دفع
عقرب افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نگزد و اگر بگزد ضرر نرساند که بسم الله و بالله و
باسم جبرئیل و میکائیل کازم کازم و نیز ادم فتیبرز الی عزان یشتامر اهوز اهوز اهیا و لطانا
الراقی والله الشافی و نیز هر صبح و شام بگوید نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب نگزد و بعضی
از افسون مار و عقرب در باب جادو ذکر چه گذشت صفت خاتمی که نافع گزیدن عقرب و بجهت
حامل گشتن دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد سرد باشد نگین بلور سرخ این اسما نویسند حطلب
پسند کطو ده ول صحر واو سطططی همه سدیمی شفا همه بجهت گزیدن عقرب نگین را در آب
فرو برد و بموضع گزیده گذارد و بجهت دیوانه چنان کند که همیشه نظر او بر نگین باشد که بهوش آید
بجهت رعاف با نگین بر پیشانی او نقش کند خون باز ایستد و بجهت تپ بر برگ زیتون نویسد
و بیاویزد بجهت باد انگشتر را بر موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجربه بجهت دفع تپ اینست
بر سه پارچه کاغذ نویسد و در زیر محموم بسوزاند اولی ااا لرلرم و ثانیه ی ااا لهوم و
و ثالثه ی ااا لرام و نیز بجهت دفع تپ بر سه پارچه کاغذ نویسد هر روز یکی را بخورد روز اول
تارت و اتدارت دوم بسم الله فی علم الغیب غارت سیم بسم الله حول العرش ارتی
و از جهت رعاف نویسد لوطا لوطا لوطا امنت ثلثه سطر صاحب عین الخواص آورده که
هر که این سطر را بر کاغذی یا طاسی اسپادریه که صحیح باشد یعنی شعبه و گوشه نداشته باشد یا
بر کاغذ مدوری که گوشه نویسد با نام او و پدر و مادرش آب او را بر سولیکه از جانب عقرب
گزیده آمده باشد نوشانند شفا یابد و اگر بعقرب گزیده نوشانند در حال بمیرد و افسون
اینست سارا سارا الی سارا انزل نزل الی ماما ل و اصاد الی ما کال طوسا مار بافابر بس
اردا باب ناب بها کا ناما اس بها بارا ابار ابن بحر بار کاطن صلوبیر بن حبار روب اناوس
ترمذی گفته که هر که محل شام سه مرتبه بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش
عقرب و غیره در آن شب ایمن گردد محمد بن عثمان النوری گوید وقتی در مکه کتاب فرایض بر
شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی راه برفت شیخ بدست خود برداشت
و بر میگردانید پس من کتاب از دست گذاشتم گفت بخوان گفتم خواهم این فایده که در نزد تست
بدانم گفت از جملت کفت که از حضرت مقدس نبوی صلعم بثبوت پیوسته که هر که در وقت
صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم
هیچ چیز ضرر نرساند و از جمله آنکه دفع شر مار و عقرب کند اینست که در وقت خواب بخواند

سه مرتبه اعوذ برب اوصافه بستمه من کل عقرب جیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی
المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهت گزیدن عقرب بخوانند که نافع
لدغا و ما اذا لدغا فهو ملدوغ و لزیع و ابرته و لسعته العقرب و الحیة لسعه لسعا فهو ملسوع و از جهت
مار گزیده بگو باید عضت بعض و نهشت نهش و نشطت نشط و نکزت با نفسها تنکز
بغش و الکلش حرام از جمله خواص آنکه چون چلپاسه را که در ساعت خشک شود بمیرد اگر بسوزانند
همه عقربها گریزان شوند اگر زریت طبخ نموده بر گزیده عقرب گذارند درد ساکن شود ترمذی
گفته اگر عقربی در ظرف سفالین نهند سر او را بگل بگیرند در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود
از این خاکستر کسیکه سنگ مثانه دارد بخورد سنگ مثانه بشکند و بریزد اگر در سه روز خورد
ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده یک رطل زیت بر وی ریزند سر وی گرفته گذارند تا زیت قوت او بگیرد
پس روغن او درد پشت را نافع بود اگر پاره تربچه را بر وی گذارند و بجوشانند بر موضع گزیده
عقرب گذارند فورا درد ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد همیشه آن شخص بیمار باشد
تا آنکه از وی بیفتد اگر عقرب را بکوبند بر گزیده او مالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد
کسی آن را بخورد بدنش از درد ممتلی شود خانه را بر برگ گاو زنیخ بخور کنند عقارب گریزان
شوند صاحب عجائب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده دو مثقال ترنج بعد از آنکه
نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سموم مار و عقرب عظیم مجرب است و نافع نیز
اگر برگ زیتون با خود دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع گزیدن عقرب
و درد نماید و تا صبح از زهر محفوظ ماند شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس باهم نظر بر ستاره‌ها
کنند یا دو ستاره که در منزل طلوع و صعود و ذات الحج است نظر کنند باهم دوست گردند و
نمودن کف الخضیب ما را بد فرقتا آید و فرو بردن یکدرهم صابون از قولنج نجات
تعبیر دیدن او در خواب منازعه با رازل است اگر عقربی که مالی از وی بیرون رود باز
باید دیدن در بستر او دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن مال
میراث بود باشد که دیدن او دلیل فتنه بود علامات در دریای هند است ماهیانی دراز و
باریک مثل مار رنگ‌ها برنگها در حرکات در دریا علامت وصول ببلاد هند و نشانه نجات
از مهالک ابن عباس گفته که در آیه و افی هذا و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانها
راهها و نجوم در شب ستاره است که بسبب این دو در شب و روز مردم را بمقصد برند علق
زلو و بترکی سلوک نامند سیاه و سرخ رنگ باشند و در آب متولد شوند و بیماران چسبند

تعبیر
علامات
علامات م
علق

وخون بمکد از ادویه حلق و اورام دمویه است چه هر گاه موضعی از اعضای آدمی از بسیاری خون
ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا تجویز نمایند که در آن موضع زلو نهند و حجامت
کنند خون را بکشد و در بعضی احادیث آمده که بهترین دواها علق و حجامت و در
بعضی اعضای ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر
خون فاسد در پلک باشد تخصیص در زنان و
کودکان طریقش آنستکه زلو را در میان گل گذارند و
بدان عضو نزدیک سازند بوی چسبد و چون
آب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد اگر در آب آشامیدن بحلق کسی که رود
پشم روباه و موی بخور کنند چون دود او بحلق وی رسد در حال بیفتد و این عظیم مجرب است
صاحب عین الخواص گفته هر گاه او را در سایه خشک نموده با ناخن در روغن صلایه کنند بر داء
الثعلب طلا کنند موی بر آرد و دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور کنند کیک و شپش
و امثال اینها گریزان شود اگر در شیشه گذارند تا بمیرد و بس صلایه نموده از عضوی بکنند
و بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر زلو
بحلق کسی چسبد سرکه و شراب باید بهم آمیخته که در با قالا باشد غرغره کنند بیفتد و از
خواص مجربه نافعه و آنستکه اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم باشد با زیت با گوگرد
جوشانند و با سرکه صلابه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع ابو برسام بمالند نفع
بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه‌ها بشکند اگر به روغن او بگیرند بر جلد
بمالند بی وجع بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی گذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر
موضعیکه موی بکنند بمالند دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدود نهند پس
تخم او بحلق او نزدیک سازند تا بر یخ چسبد بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب اولاد
فرزندان است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب ببیند که خون تشنه شده
از بینی و دهن یا ذکر و دبرش بیرون آید زنش اسقاط حمل کند غساق الارض جانوریست
کوچکتر از یوزه بر خیر با اصید کنند ترکان قره قولاق نامند فناده گفته که از
جوانوح وحشیه است از سگ کوچکتر و از گربه بزرگتر قابل تعلیم شکار است نیش
زند و اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند
اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی از دواب بحر او را از جهت وسوسه بخورد پس بقی

تعبیر
غساق الارض
عنبر

بلند از دو بروی آب برآید مثل نهنگ باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته
که سرگین حیوان بحری است یا چشمه که در او مستکون شود ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا
بیرون آید بهترین انواعش اشهب است اشهب آنست که بسفیدی زند بعد از او بانواع ازرق است اسود
و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بشکل گردن گوسفند
میوه او عنبر بود او را گذاشتم تا بزرگ شد باد وزیده بدریا انداخت گویند چون بار
اول در بحر افتد نرم است چون در آب بحر او را فرو برند بجهة اطفاء حرارت او کم باشد
که زنده مانند چون صیادان ماهی گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند که ملکه از وجاع حاصل شده
وحال آنکه میوه درخت است اما اصح آنست که در جزایر بحر نحل شان عسل سازد چون بدر دریا
اندازد شهد او بآب برود و موم او عنبر باشد که نحل در جزایر گیاههای خوشبوی بسیار
خورد از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه و فالج است موافق
است با امزجه بارده رطبه ابنش خاصه بجهة پیران و در زمستان عنبر حجم مثل گاو آدمی
باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمهائیکه در بحار است رو بدو بر
روی آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند هلاک شود عنبر نر غاله ماده اکلش حلال

عنبر

از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را به نشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی بکنند
بر آن محل بمالند دیگر موی بر نیاورد و اگر هر دو ساق صاحب سلسل البول را بوی بشویند
و بنوشد شفا یابد اگر شیر او به کاغذ نویسند ظاهر نشود چون خاکستر بر او ریزند



ظاهر شود هرمس گفته که اگر غر ... بر او و خون کفتار از هر یک
وزن یک دانگ باو دو دانه از ... گاوزر با هم تخص حنبه نمایند
چون بوی دهند بعد از آنکه ... محبت رو جانبت
بهم رسد اگر از هر یک از زهره ... و خون او بگیرد یک بیابند
از مغز سر گربه سیاه بکشی دهند ... شهوتش قطع شود هیچ
زن تصرف نتواند نمود تا نگشایند طریق گشادن وی آنکه سر مایه پاکیزه در شیر عنبر گرم
نموده بنوشانند بامر الله تعالی گشاده گردد و سوید بن عقله گوید که روزی امیرالمؤمنین
و امام المتقین علی بن ابیطالب ع را فاقه روی نموده روی بدان سلاله دودمان
نبوت و نمک خوان ملاحت یعنی سیدة النساء فاطمه زهراء ع آورده گفت اگر
نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال بگوئی بهتر خواهد بود آنحضرت

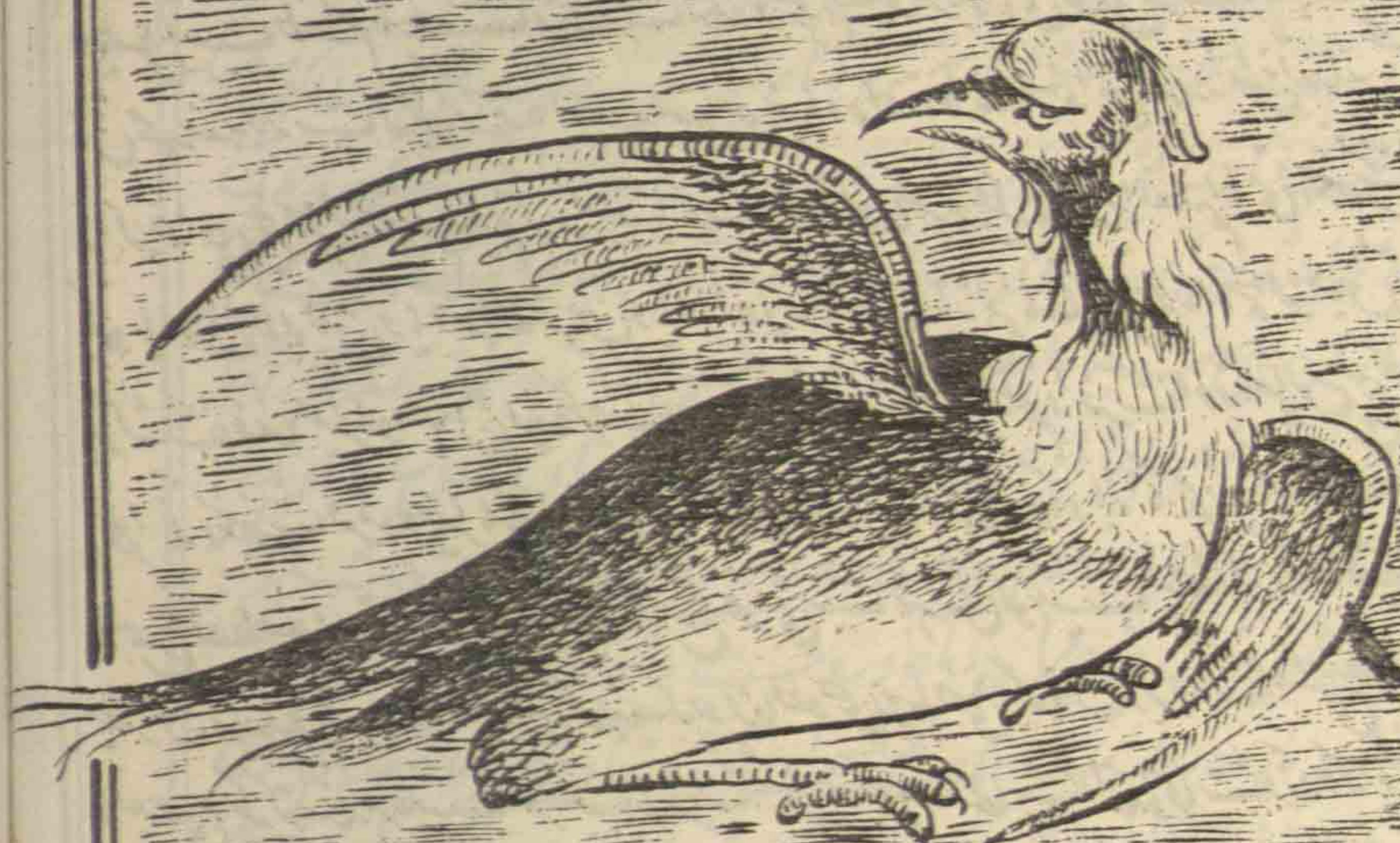
سیاهد و در یکوقت حضرت مقدس نبوی ص در نزد ام ایمن بود فرمود که در بگشا که جگر گوشه ام فاطمه است
ام ایمن برخواست و در بگشاد چون بیامد و سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام فرمود که یا فاطمه در
ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیائی فاطمه عرض کرد یا رسول الله طعام ملئکه تسبیح و
تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمود بحق آنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده که در خانه
آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند عنبر یعنی نر ماده آورده اند اگر خواهی چند راس آنها ترا بخشم
و اگر خواهی پنج کلمه ترا تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه عرض کرد بلکه پنج کلمه را تعلیم نمای آنحضرت فرمود
بگو یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس
برگشت و نزد امیرالمؤمنین ع آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم و آخرت آوردم این پنج کلمه
بخواند آنحضرت فرمود خیرا یا یک یعنی نیکو بار آمدی تو نیکو باز آمدی تو عنقا

عنقا

سیمرغ لفظ معرب بعضی گفته اند که مرغ غریبی است بزرگی کوهیست بیضه کند مسافت بعیده
طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوطی بیاضی در گردن دارد و لهذا مسمی بعنقا شده
و بعضی دیگر گویند مرغ غریب المغرب است شمس صاحب عجایب المخلوقات آورده که او اعظم
طیور است بحسب جثه در خلقت فیل و امثال آن را رباید که بر بلوش و در زمان سابق بوده اذیت
بمردم رسانیده تا آنکه روزی دختر حنظله را ربوده برد حنظله نبی ع بر او دعا کرد حقتعالی او را بعضی
جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا است جای مردم تا آنجا نمیرسد حیوانات عظیم چون
فیل و کرگدن و جاموس و ببر و سباع است برده در حین طیران وی آوازی مسموع شود مانند صدای
رعد شده و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا را گاهی شکاری کرده میشود از چنگالهای
او قدحها و مشربها بزرگ رنگ کنند طریق شکار نمودن او چنانست که دو گاو را می بندند
و گوساله را در میان هر دو بسنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه سازند که
مردی در وی باشد که در او آتش برافروزد و چون عنقا فرود آید که گاوها را برباید چون چنگالهای
خود را در هر دو یا یکی از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای بر کند جهة آنکه گاوها بر گوساله بسته شده
و گوساله به سنگ سنگین بسته پس چنگال خود را نتواند برآورد پس در آتش افتد و بسوزد و دو گرفتار
گردد ابو البقا گفته اهل هند در زمین ایشان کوهیست که او را راخ گویند بقدر یک
میل بلندی دارد و در آنکوه از انواع طیور بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم باشد و
رویش شبیه بروی آدمیست و از هر نوع در او شباهتی هست و از احسن طیور است
سالی یکمرتبه بکوه مذکور آمده از مرغان آنجا بر می چیند و میخورد سالی بیاید هیچ طیر نزدیک

دختر [illegible]
از قوم [illegible]

از کوه فرود آمده از دهی که در دامن آن کوه بود کودکی را ربود و ببرد و نوبت دیگر زنی را بربود پس
ربود و مردم شکوه بحنظله نبی ع آوردند پس آن حضرت دعا کرد صاعقه بهم رسید او را بسوخت و



نسل او قطع شد و حنظله نبی ع در فترة ما بین عیسی و محمد مصطفی ص بود زمخشری در آخر کتاب
ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدا تعالی در زمان موسی ع مرغ ماده خلق کرد که از هر جانبی
چهار پر داشت و رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در او نشانی بود و پس نری مثل او خلق کرد
و بسوی موسی ع وحی کرد که من مرغ عجیبی آفریدم آنها را در وحوش حوالی بیت المقدس گردانیدم
و نسل ایشان زیاد کردم چون حضرت موسی ع وفات کرد اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید
بزمین نجد و حجاز انتقال نموده و وحوش میخوردند و کودکان میربودند تا آنکه خالد بن سنان در
عهد عیسی ع مبعوث شد بوی شکوه کردند او دعا کرد و دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و کسی از او
نسل او ندید و بهر تقدیر امروز عنقا نام مانده و کسی از وی نشان ندهد تعبیر دیدن او در خواب

تعبیر

دلیل مرد رفیع القدر بزرگ منش که با کسی الفت نکند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا
وزیر روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر مردم بزرگی غالب شود اگر صید کند زن
جمیله بنکاح آورد اگر تصرف او آورد اگر زنش بار دار بود پسر شجاعی آورد عنکبوت

عنکبوت

کاره تن و تیر که ارمجک نامند هشت پای و شش چشم دارد پایهای وی دراز و چشم وی
بزرگ چون اراده صید مگس کند بر دور وی تند پس چون خود را جمع کند و بروی دود و
هیچیک از آنها خلاص نشود افلاطون گفته که چون حریص ترین اشیا عنکبوت است و

لهذا حق سبحانه و تعالی حریص ترین اشیا را روزی قنع گردانید فسبحان اللطیف الخبیر و عنکبوت انواع
زند و موهای ثابت و چهار نیش در سر او دارد و این نوع شنده و بلکه در زمین نقبه خود خانه
بکنند و در شب بیرون آید و عنکبوت از رتیلا است که در باب را گذشت جاحظ گفته
که بچه عنکبوت از عجب عجایب جانوران است چه بی پر بیرون آید در حال کسب کند بی تعلیم
مادر و پدر تنیدن و بیضه نهد و حضانت نماید و لاشیه بکرم کوچک باشد پس بعد از سه روز
عنکبوت در سه روز صورتش تمام شود نر او چون اراده جماع کند بعضی از رشتها از میان
ماده کشد و ماده رشتهای وی کشد آهسته آهسته بهم نزدیک شوند تا شکم هر دو بهم ملحق گردد از
دانش او آنکه چون سدی کشد تنیدن را از وسط ابتدا کند و محلی برای صید مهیا سازد و در مکان
دیگر مثل او خانه سازد هر گاه مگس یا مثل او از جانوران در جای افتد که حرکت کند برو می تنند
و می تنند تا آنکه صید ضعیف گردد و بعد از و بر دارد و بخانه خود برد و اگر صید از تارها بیرون رود
صید را از میان او بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعش را بطول بشکافد و ببرد و این
نوع تنیده بخانه خود بماند ابدا بشکل مثلث تنند و خانه خود را چنان تنند که بغیر از جثه خود
چیزی در او نگنجد فایده ثعلبی و ابن عطیه و غیر ما از حضرت امیر المؤمنین ع نقل نموده اند

فایده

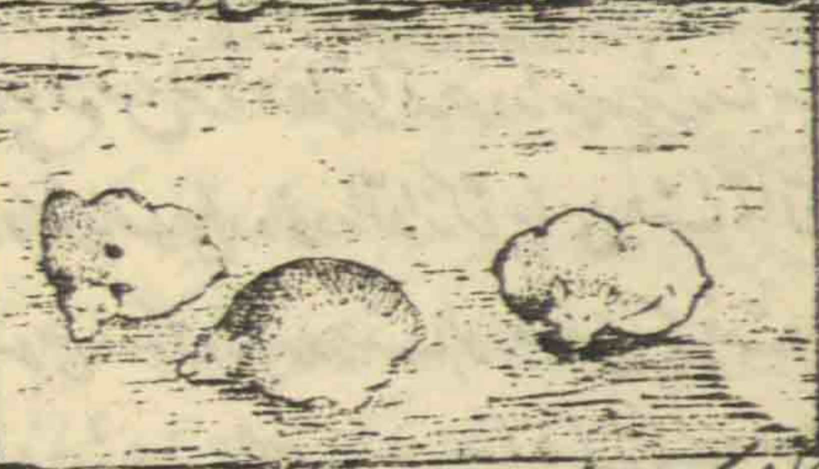
که آنحضرت ع فرمود که خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که گذاشتن او فقر آرد
ابو نعیم در کتاب حلیه در سبب نزول آیه وافی هذا آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی
بروج مشیده آورده که در زمان سابق زنی بار حمل داشت و دختری از وی متولد شد و او را
اجیری بود گفت برو آتشی بیار اجیر از خانه بیرون آمده و در در خانه مردی را دید از وی
سؤال کرد که این زن چه زائید گفت دختری گفت آن دختر نمیرد تا با صد کس زنا نکند
آخر اجیرش بنکاح در آرد عاقبت موتش بعنکبوت بود اجیر با خود گفت من کجا از صحبتی آن
با آنکه این دختر با صد کس زنا کند بعد از آن او را بنکاح آورم البته او را بکشم پس کارد را بر
برداشت و بخانه در آمده شکم دختر را پاره کرد و برگردید و در حال بیرون آمد و در کنار دریا رسید
بر کشتی سوار شده از دریا گذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشته شکمش را بدوخت و مرهم
انداخته معالجه و مداوا بکرد آن دختر نشو و نما یافته بعد از رسیدن بلوغ از حسن و جمال بنهایت
آنزمان گردید و بزنا میگرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسید و در محل معموره
از سواحل بحر اقامت نمود و مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال وافره و امتعه
متکاثره حاصل نموده سر بلاد اصلیه نمود تا از دریا عبور کرد گذارش بهمان محل افتاد چون موضع مکو

اقامت نمود و تزویج کرد زنی از اهل آنجا که شان جمیله تجبه من پیدا کن تا بنکاح در آرم
آن زن کفش در اینجا زینب در کمال حسن و نهایت جمال که بدان زیبائی و رعنائی
در آن ناحیت نیست مگر آن زن اما بنابر اشتغال دارد مرد تاجر کفش او را نزد من آورد زن نزد
او رفت و کفش اینجا مرد صاحب ثروت آمده میخواهد که ترا بنکاح و ترویج کفش من نیز رغبت کرد
زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورد و بعقد وی در آورد و نهایت الفت در میان ایشان
پدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی آن مرد از بدایت احوال خود تا نهایت
نقل نمود زن کفش من اند خشم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و
کفش من مدتی زنا میکردم صد با کم و بیش وی نمیدانم پس مرد تاجر کفش شنیدم که سبب
موت تو عنکبوت خواهد بود پس بخیه او در صحرا برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها
در آن برج بود روزی عنکبوتی را در سقف دید کفت پیش از آنکه مرا بکشی من ترا
بکشم پس تار و برا حرکت داده تا بیفتاد انگشت ابهام پای بر سر او گذاشت و بفشرد
زهر و لعاب آن بناخن و گوشت در آمده پایش سیاه شد و سمش بهمه اعضایش در آمد
آن زن بمرد حق تعالی آیه مذکوره را فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین
بر آنند که این آیه در شان منافقین نازل شده که در بارهٔ قتلای احد گفتند اگر
ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حقتعالی رد قول ایشان نمود که شما هر جا باشید
اجل موعود شما خواهد رسید اگر چه در برجهای محکم باشید راقم حروف گوید که
میتواند بود شنیده احوال منافقان باشند بحال آن زن گویا خطاب بدیشان است که اگر
شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید که مرگ شما را در یابد چنانچه او را دریافت
جمعا بین القولین والله اعلم عنکبوت را این فخر کافیست که با مر پروردگار بر در غار
ثور ابتنید تا حضرت مقدس نبوی صلعم از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ ماند امام
ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن
الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بتنید در وقتیکه او را در سنه ماه واحدی و عشرین و ماهه
بر دار آویخته بودند مدت چهار سال بر دار گذاشتند روی وی را بغیر قبله کرده بودند
چوب دار بجانب قبله کردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب دار بسوختند
و حال آنکه خلق بسیار بیعت او در آمده بودند رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه
اکل عنکبوت حرام از جملهٔ خواص و آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد

گذارند مانع ورم گردد و قطع سیلان خون کند اگر بر بثره که رنگش تغییر یافته باشد بمالند
جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت که بر کنیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد تب
زایل شود اگر زنده او را با روغن زیت بسایند و بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر برگ مورد در خانه
بخور کنند عنکبوت گریزان شود

تعبیر تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد
با زن ملعونه است که از فراش شوهر مفارقت کند و دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و
اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن
عنکبوت دلیل مرد بافنده است اگر ببیند که با او نزاع میکند با مرد بافنده نزاع میکند

عطار عطار
بطا و راء مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است که
در بلاد هند یافت شود در ابتهای ایستاده و در
زمین ساحل نهر یافت شود او را خانه صدفیست که از و
بیرون آید سر و دو چشم و دو گوش و دهن دیده شود



چون داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدفست چون بیرون آید بر روی زمین خانه خود را با خود کشد چون در
تابستان خشک شود جمع کرده بوی و عطر است چون بخور کنند از صرع نفع بخشد سنون
خاکستر او جلاء دندان دهد اگر بر سوختهٔ آتش گذارند نفع بین دهد فصل دویم در عین مهملهٔ

عجل عجل
بجیم و لام گوساله و بتر که بزدو بجه استعجانی بنی اسرائیل در عبادت او و عجل نامند چه چهل روز عبادت
کردند و چهل سال در تیه سرگردان بماندند لهذا حق سبحانه و تعالی ایشان را بذبح بقره امر نمود و اکل
اللحم است اگر خصیه او را بعد از طبخ خشک نموده بسا و لنما بیند
تهییج باه کند و اگر قضیب او را خشک نموده خوب بساید بقدر
درهمی از وی پیر عاجز بخورد قتضاص بکار نماید اگر بسایند بر بیضه
نیم برشت پاشیده بخورند تقویت تهییج باه و نعوظ کند و اگر
قضیب او را خشک نموده بسایند سنون او در دندان سود کند اگر



با سکنجبین بیاشامند منع سپرز نماید

تعبیر تعبیر دیدن او در خواب دلیل پسر و ایمنی از مخوفات
لقوله تعالی اذ جاء بعجل حنیذ الی قوله لا تخف

ابن عرس ابن عرس بر او سین مهمله راسو را گویند
حیوان باریکیست که دشمن موش است بسوراخ او در رود و موش را بیرون آرد و نیز دشمن نهنگست
چه نهنگ را عادت است که دهن گشاده بدهن وی در رود و اندرونش در رود و احشای وی بخورد و بیرون
آید و مار را بکشد چون بیمار شود بیضه مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقل است که راسوی

نزدی موشی را پی کرده موش بر بالای درختی در آمد راسو هم در عقب او رفت تعاقب وار شاخ بشاخ میدوید

تا بر شاخی رسید چون موش از فرار او عاجز آمد خود را به سر برگی رسانید گوشه برگ بدندان گرفته
خود را سرازیر از برگ آویخت و بچه را سوی ماده خود آواز کرد بپای درخت آمد آن نر برگ را از بیخ قطع نمود تا موش
با برگ بزیر افتاد راسو که در زیر درخت بود موش را بگرفت عبد اللطیف بغدادی گفته
که ظن من آنست که او حیوانیست مسمی به لف شاید که زباد و موش و عجب بلاد و مواضع کثیف
باشد از طبع اوست که انچه از طلا و نقره یابد مثل موش بدزدد و باشد که موش انگبین
ترس موش از گربه بیش از راسوست در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسو را گرفته در
قفسی محبوس ساخته مادرش بدندان برفت یکدینار سرخ بیاورد و بیرون سوراخ خود گذاشت
آنمرد او را رها نکرد تا پنج دینار بیاورد رها نکرد تا شبه که در او دینارها بود بیاورد و بلند جست
رها نکرد پس یکدینار برداشت بسوراخ خود برد آنمرد ترسید که همه را ببرد او را رها کرد چهار دینار
برداشت ارسطاطالیس گفته که ماده او از دهن بار گیرد و از گوش بزاید از جمله خواص او آنکه اگر آن مغز
سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک نموده با سرکه بیاشامند از صرع نجات یابند اگر
گوشت او را به وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید اگر بیضه او بدندان گذارند درد دندان ساکن
کند زهره او را اگر کرم بخورند در ساعت بکشد خونش را بر خوک طلا کنند تحلیل کند
اگر خون او با خون موش مخلوط ساخته با آب ممزوج سازند و بر خانه بپاشند خصومت
در آن خانه پدید آید و اگر راسو در خانه دفن کنند همین خاصیت دارد سرگین او را اگر بر
جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو شانه که کتف باشد او را در زنی ببندند بار نگیرد
مادام که با او باشد تعبیر اگر غزالی او را در خواب ببیند دختری نقصه دار آورد تعبیر
فصل سیم در عین مضمومه عصفور بصاد مهمله و فا و راء مهمله گنجشک و هر چه کجه
نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه نیکو صوت و پرستوک را نوعی از و شمرند عصفور

و عصفور الجنة نامند و بعضی دیگر را صو نامند چون بطلبی بیاید تا آنچه در خانها مقام کرد
گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند سه انگشت پیش گذارد و یکی پس نهد سایر طیور دو
انگشت پیش گذارند و دو انگشت پس بر بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا او را
معمور آشیان سازد تا از خوارج طیور ایمن باشد و چون
شهری از مردم خالی شوند ایشان نیز بیرون روند و چون معاودت
کنند باز آیند مشهور آنست که ره رفتن نیست بلکه جستن و دویدن
باشد کثیر الجماع بود که در یک ساعت صد نوبت جماع کند و لهذا
کوتاه عمر بود چه غالب اوقات زیاده بر یکسال زنده نماند بچه او عادت به طیران کند
تا آنکه اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته این رسید که از یکنفر شنیده باید ز عم ارسطو آنکه
تا پس او و حمار عدو اوست چه هرگاه حمار را جراحتی باشد اگر بجوار یکه عصفور آشیان سازد حمار
بگذرد و خود را بمالد تا عصفور بمیرد و بسا باشد که حمار فریاد کند بچها و بیضهای وی
در آشیان بریزد و لهذا بر سر و چشم حمار طیران کند و او را برنجاند اکل همه انواع حلال
و گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب تر است بهترش زمستان فربه و
و زیاده کننده قوت منی است لیکن مضر فرج رطبه اصلیه است مصلح و روغن بادام است
موافق مزاج پیر است اگر گنجشکی که در خانه آشیان سازد بریان کرده با نمک بخورند سنگ
مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سدر و عسل مخلوط سازند با شتها بخورند دفع
بواسیر کند جهر ابن گفته اگر او را ذبح کرده از خون وی بر آن مرد عدس مخلوط سازند پس ببندند بهای ساخته
خشک نماید هر وقت که بندد و از روغن زیت مخلوط ساخته با حلیل مالند چندانکه خواهد مجامعت
کند فایده چهار چیز عقل را زیاد کند ترک زیادتی کلام و مسواک کردن و مجالست
صالحین و عمل نمودن بعلم چهار چیز بدن را ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب
آشامیدن و چیزی ترش بسیار خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعف بدن و تاریکی
چشم آرد و لذت جماع کم شود و زود پیر کرده و حرقة البول بهم رساند هر که در بول خود آب
دهن اندازد و بر او عادت نماید از درد پشت ایمن گردد تعبیر دیدن گنجشک در
خواب دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از او خنده کنند اگر او را ذبح کند
هرگاه پسرش بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال
محیل و در امور کامل و ریاست و بسا باشد که دلیل زن جمیله مشفقه بود و استماع آواز او عصا یا فقر

فایده

تعبیر

نیز

نیز با و لا و تیمم نماید بدانکه از رؤیای معتبر آنست که شخصی نزد امام جعفر صادق ع آمد و گفت در خواب دیدم که عصفوری در دست داشتم آنحضرت فرمود که ده دینار بدست تو خواهد آمد و برفت و بعد از چند روز بیامده بآنحضرت گفت که ده دینار بدست من آمد آنحضرت فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آنشخص گفت دیدم که عصفوری در دست داشتم و میکردانیدم و او را ندیدم راقم حروف گوید و الله اعلم که مراد امام ع آنکه چون بار اول مطلق فرمود و مطلق منصرف بفرد کامل شود و در کلام مجید عددی که موصوف بکاملیت و هست قوله تعالی عشرة کاملة و چون ثانیا دم نداشت چیزی از عدد دیده کم شد تا آنکه در دست میکردانیم و عدد اصابع یدین ده هست وجه اول اولیست و نیز از رؤیای معتبره آنکه مردی نزد ابن سیرین آمده گفت ز زن خود عصافیر بسیار دیدم که بال های آنها را میکیرم پرسید که تو معلم اطفالی گفت آری ابن سیرین گفت بترس از فرزندان مسلمانان شخصی دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لک یعنی ترا حلال نیست گفت تو صدقه میکیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم گفت اگر خواهی کویم که چند است گفت بکو گفت شش دینار گفت از کجا گفتی گفت در خواب ناطق بحق است و او شش عضو است راقم حروف گوید لا احل لک شش حرف است عقاب بقاف آله سیاه نرکان قراقوش نامند عربان کاسر گویند یعنی شکننده طیور در کتاب کامل او رده که کرکس پیش طیور و عقاب بینند ان است



حدید البصر میباشد و مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلانکس تیزچشم تر از عقاب است و عنقای مغرب نیز بعنقا مینامند جهة آنکه از اماکن بعیده می آید اما آن عنقا که سابقا مذکور شد او نیست بلکه نوع او را زامج گویند در زا گذشت و بعضی از و خوجیه یعنی بزنک شفتالو و بعضی صنج یعنی سیاهی که سبز زند و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از و در کوهها ماوی گیرند و بعضی در صحراها و بعضی حوالی شهرها و بسیار لطیف الجرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت اوی نبود و غالب دو سه بیضه بیش ننهد و سی روز حضانت کند تا بچه بیرون آید بکبر بلند پرواز چه پرورش و طعمه دادن سه بچه بر او کران باشد و بسیار کم صبر بود و آن بچه که انداخته مرغ غیر او را کاسر العظام نامند انشاء الله در کاف مذکور کردد او را پرورانده و عادت او آنستکه هر مرغ بچه

عاجز ضایع را دانه دهد و چون اراده صید خرکوش کند اول تصید کوچک او واند زاید بس بعد صید بزرکتر حرارت وی بیوست او از همه جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع الطیران است غذای صبح در عراق و شام در یمن خورد پرش در زمستان پوستین و در تابستان فراش وی باشد چون پیر شود نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را بردارند از مکان بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد برند و در آنجا چشمه صافی باشد بشویند و در شعاع آفتاب گذارند تا پروبالش بریزد و از نو بیرون آید و تاریکی چشمش برود پس بار دیگر در آن چشمه فرو برند تا قوت و جوانی او عود کند و گاه درد جگر بهم رساند مار خورد و گاه بسیار و او را همه اعضای مرغ را خورد مگر دل او را همه جنس وی ماده باشد بعضی گویند روباه با او جماع کند و در عجایب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگیست که در آشیانه وی یافت شود مثلثه با شاخوان خرمای هندی هر گاه حرکت دهی آواز سنگ از وی آید اگر بشکند چیزی در او نیابند و آنرا از زمین هند آورند هر گاه کسی قصد آشیانه وی کند آن سنک را بیاندازد که آن سنگ

مذکور را بر زن عسر الولاده بندند بسرعت بار بنهد اگر کسی زیر زبان گیرد در مقابل خصم غالب آید و حاجتش روا گردد شیخ ابن ثقل در باب نون در ذکر نسر بیاید انشاء الله تعالی اکل عقاب حرام جهة آنکه صاحب مخلب است هر که بوی او بشنود بیهوش گردد هر او را اگر در خانه بخور کنند حیات و عقارب بگریزند اکتحال زهره او دفع تیرگی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعدا است اگر در جنگ باشد چه او دلیل غالب دشمن باشد چنانچه پیغمبر خدا صلعم عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آمد اگر ببیند که مالک عقاب یا کرکس شده و حکم بر او میکند بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید عمرش دراز گردد و اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از خلق عزلت گیرد یا با ایشان معاشرت کند اگر پادشاه بود بر دشمن صلح نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته که اگر ببیند که او را بچنگال زد نقصان در مال و میر رسد اگر ببیند او را بر بام یا خانه خود ملک الموتست اگر ببیند که عقاب بر او سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد اگر غنی باشد اشرف الناس باشد و جهة آنکه در زمان سابق صورت مرده غیر را بشکل عقاب میساختند اگر زنی ببیند که عقاب زائید فرزندش مرتبه پادشاه رسد

عقعق بدو عین و دو قاف بروزن ثعلب عکه و قجاو ترکی سقسقان نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف آشیان نکند بلکه در موضعیکه رو بمشرق باشد خانه سازد و از طبع او آنکه زنا و خیانت و موصوفست بدزدی چون بیضه نهد برگ چنار بوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او ربودن و کرگنجین است چون بجهای

غزال

خود را از طعمه مانع آید لهذا او را غفغف مانند اکلش بر اصح حرام است و او را خوش خبر نامند چون آواز
او را بشنوند بفال نیکو گیرند گویند که مسافر خبر آید اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند و بر جائیکه پیکان
و خار فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم و خشک و دیدن او در خواب
دلیل مرد پیدایش بیوفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد باب نوزدهم
در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در غین مفتوحه غزال آهو بره که تازه
شاخ برآورده باشد مغز سر او را بروغن ... مخلوط ساخته بجوشانند پس بردارند
و آب تازه بر او ریزند و بکجرعه ناشتا بیاشامند سرفه را نافع بود اگر زهره او را بعران و نمک
مخلوط ساخته صاحب سعال بمالد از سینه و چرک و خون آید و بدی از وی باب کرم ساخته
بعون الله تعالی شفا یابد پیه او را اگر آدمی بر ذکر مالد و با همزن مجامعت کند عنبر وی کسی را



دوست ندارد گوشت او گرم و خشک است علاج
و اصلح لحوم صید است غنم بنون گوسفند و تر کی
فوئمن اکلش حلال است و تجس مباح شخصی را چون تعریف
کنند گویند گوسفند است و چون مذمت کنند گویند بز
خواص آنکه در شاه گذشت او تغیر و بدن او



و در خواب دلیل رعیت و غنیمت و زن و فرزند و املاک
و زراعت گوسفندان ریشم دار زنان کریمه نجیبه
پشم زنان صالحه بخیر صاحب عفت است و ایستادن گوسفندان
در مکان دلیل جمعیت مردم است و رآمدن آن نجیبه مشاور
امری از امور اگر گوسفندان استقبال و کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب شان براه
رود دلیل نیکی معیشت باشد نه دلیل مال اگر بیند که موی او قطع میکند از خشم یا بداز
بیرون آمدن از خانه تا سه روز بوی ظاهر شود حبابا سب گفته که هر که رمه گوسفندی در خواب
بیند همیشه خوشحال باشد اگر یک گوسفند بیند بیکسال خوشی الشود اگر گوسفند بیند ذبح
کند دختر بوده بکارت برد القوله تعالی و لی نعجه واحده فایده در عجایب المخلوقات آورده
که موسی بن عمران ع روزی گذارش بر سر چشمه آفتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه
وضو ساخته بر کوه برآمد تا نماز کند که سواری از برابر او آمده بر سر چشمه فرود آمد آب خورد کیسه
زری با وی بود در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیامد تا گوسفندانرا آب دهد کیسه زر

فایده

غوّاص

برداشت و برفت بعد از و مرد پیر فقیری که تشنه بود در پشت داشت بر زمین گذاشت و پشت
بخوابید مرد سواره بطلب زر برگشت هر چند کیسه زر بجست نیافت از آنمرد طلب کرد و گفت
ندیدم چند انکه از آن روی داد و قسم میخورد که ندیدم عاقبت و برکشت حضرت موسی ع
گفت خداوندا تو عادلی در این امور چه حکمت قسم کنی حق تعالی وحی فرستاد که یا موسی این پیر
پدر سواره را کشته و پدر شبانرا بقدر آنچه در کیسه بود از آن سواره طلب کار بود قصاص
و تقاص هر دو بوجه عدل میان هر دو جاری شد غوّاص بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را
غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوت و شده معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه
گیرد و بالا آید این مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم مرغ غوّاص را که فرو رفت
ماهی بر آورد کلاغی آمده ماهی را از وی بربود و ببرد تا باز فرو رفت ماهی برآورد باز کلاغ بیامد و بربود در چهارم بستم
فرو رفت ماهی برآورد کلاغ آمده تا ببرد دوید پای کلاغ بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و بعد از آن
ماهی را برداشت و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون یا استخوان او را خشک نموده با موی آدمی بسایند
و بر سر زنا لند صحت یابد و نیز او را قرالی گویند در باب قاف بیاید انشاء الله تعالی غداف
بتشدید دال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوچک خاکستری یا بوم



معالجه کند و بیضه وی بر باید صاحب عجایب المخلوقات آورده
اگر روغن او را با روغن گل مخلوط ساخته شخصی بر سر خود مالد و نزد
حاکم یا پادشاه رود حاجتش بر آید فصل دوم در غین مکسوره
غرغر بدو غین معجمه و دو راء مهمله ماکیان صحرائی اکلش حلال است
فصل سیم در غین مضموم غراب براء مهمله کلاغ و ترکان



قارقه و قارقون نامند غراب البلبل بکنوع از غرابست که
اخلاق و شیوه ایست باخلاق بوم و ارسطاطالیس گوید که غراب چهار
غراب الزرع گویند جنس است یکی سیاه و دیگری ابلق که غراب البین خوانند و دیگری سفید
زند لطیف الجرم بود دانه خورد و چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود پایهایش سرخ خوش نما
مشهور است زاغ همه انواع او در وقت جماع خود مستور و پوشیده سازد الا آنکه این نوع که با
مردم با ماده جماع کند و از قلت وفائیکه دارد دیگر نر دوی نیاید ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد
بچه اش چون از بیضه برآید قبیح المنظر برآید بدنش کوچک و سر و منقار بزرگ بقدر

غداف

غرغر

غراب

الاعضا است چون پدر و مادرش او را بدین هیأت مشاهده کنند از نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از مگس و پشه کرده که در آشیانه او بهم رسد تا آنکه بزرگ شود و پر برآرند پس بشکل کردند و نزد وی آیند پدر طعمه آرد و مادر محافظت کند از طبع کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد با بطریق مرغان ضعیف در آب رود و غرق شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر و ماده به پای خود سنگ بردارند و متعاقب در هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب فراخ بادتر ین خلق است و حضرت نوح علیه السلام غراب ابلق را که غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد که به بیند آب کم شده یا نه جیفه دید با کل او مشغول گشت و خبر نیاورد و آن حضرت مباینت اختیار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البین دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و یکنوع دیگر است که در دور مردم قافله فرود آیند و چون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند در صفت غراب البین آمده که او غراب سیاهیست که بطریق اهل مصیبت نوحه حزین نماید و میان دوستان فریاد کند و اگر جمعی ببیند بترساند و خبر تفرقه بد ایشان دهد و اگر مکان معموری یابد مژده خبر آید بد تجربه رسیده که چون کلاغ دو بار فریاد کند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راسم حروف گوید که نگنه در این حروف مکتوبی شر دو و خیر سه بود چون صافی العین و تیز نظر است اعور نامند نام زنگی کافور و نیز ارسطاطالیس آورده که غراب البین آنستکه چشمش سیاه منقار و دو پای او زرد اکلش جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی گویند که حکمت در آنکه حق سبحانه و تعالی نیز در قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات جهة آنکه قتل او ما بین آدم معهود نبود و مستغرق ملیمود پس نه جهة این غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات آورده که در بحر اسود از ناحیه اندلس کلیسائیست از سنگ در کوه است و در او قبه بزرگیست و بر قبه غرابیست که هیچ وقت از آن مکان بجائی نرود و در مقابل قبه مسجدیست که مردم بزیارت او آیند و گویند که دعا در او مستجابست بر قسیسین که علمای نصاری اند که در آن کلیسا باشند شرط کرده اند که هر مسلمانیکه بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید غراب بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزنه قبه کند اگر یک کس آمده یکبار فریاد کند اگر دو کس باشد دو بار و علی هذا القیاس بعد اصوات وی رهبانان طعام بقدر زائرین آرند و این کلیسا بکنیسة الغراب اشتهار دارد و بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او برآدمی آویزند از

برعکس نهندم

شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال زهره او بپرده چشم ببرد اگر کسی عادت شرب بنگ کرده باشد تریکش ممکن نبود ببیند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در نوره داخل کنند و طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بو بیر طلا کنند نافع آید اگر دل و سر او را بر بلند اندازند و برآدمی بنوشانند شارب او محب ساقی گردد و اگر غراب را بریان کرده گوشت وی خورند نافع قولنج بود زهره او را بر مسحور طلا کنند سحر وی زایل شود هرگاه کلاغ سیاه را با پرش در سرکه فرو برده بر موی مالند سیاه کند سرگین او را بر صاحب سعال او تیز نفع دهد سرگین کلاغ ابلق را که اشترا یهودی گویند اگر بر خوک مالند نافع آید در رگوی بندند و به کودک نابالغ آویزند او را از سرفه فرمن بخشد و اگر سرفه دارد قطع سرفه کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده و واقف بر خط نفس حق دو کاه بود که دلیل مرد حریص بود به معاش یا دلیل کسیکه قتل مردم حلال داند یا دلیل دفن موتی لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب زرع دلیل ولد الزنا است یا مردیکه مزوج بود بخیر و شر و غراب ابقع دلیل مرد بنفس حق و معجب بسیار خلاف است اگر بیند که غراب صید کرده مال حرامی بدست او آید چه دیدن هر مرغ با پر و عضو او دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا زراعت بیند بشوم است اگر او را در خانه بیند مرد فاسقی با زن او خیانت نماید و اگر غراب بیند که با وی حرف زند او را فرزند خشی شود یا غمگین گردد و اگر بیند که گوشت غراب میخورد از قبل دزدان مال یابد اگر غرابی بر در پادشاه بیند خباثی کند که پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر بیند که غراب روی او خراش کند در صحرا هلاک شود یا او را المی و دردی برسد اگر در خواب بیند که غراب ابکمیخ بخشید او را مسرت دست دهد ارطامیدورس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیاة و تقاء متاعست و از رؤیای معتبره آنستکه مردی در خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرد گفت مرد فاسقی زن شریفه بخواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب را بخواست غرنیق براء مهمله و یاء دو نقطه و نون تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری گفته که مرغ سفیدیست از کرد نست در نهایه آورده است که مرغ آبی نر است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی گفته اند که مرغ سیاهیست صاحب مدارک و عجایب المخلوقات آورده که از طیور قواطع است چون ورود در یابد که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسیده در بلاد

تعقب

غرنیق

رود چون عزم رفتن کند از جنس حق دقایقی و جارسی فراگیرد پس حق پرواز کند در هوا مرتفع
شود از آفات سباع محفوظ ماند چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کشد تا
چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده خواب کند تا خوابش
سبک کند و قا بدیش نخوابد و سر زیر بال نگذارد بلکه مدام باطراف نظر کند و چون
کسی ببیند فریاد کند باب بیست و نهم در فاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در فاء مفتوحه

فاخته

فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر کوچک الا باخته حیات از صوت او
گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسید نزد بعض حکما شکایت کردند امر کرد که
فاخته بسیاری در آنجا بردند بالکلیه حیات بر طرف شدند و بحسن فصاحت و صورت
موصوفست و از طبع اوست که بمردم انس گیرد و در خانها معیشت کند عرب گوید
که صوت فاخته اینست که هذا اوان الرطب یعنی زمان رطبست اینرا در وقتی میگوید
که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد لهذا او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود
گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلان کس دروغگوی تر است از فاخته غزالی در
کتاب احیا آورده که فاخته نر وجه خود را طلبید و منع نفس خود کرد گفت چه چیز ترا از من
منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهة آرزوی تو بر هم زنم باد این سخن بگوش سلیمان رسانید
او را طلبید و از وی پرسید که چه چیز باعث شد ترا که این سخن گفتی گفت یا نبی الله من عاشقم
و عاشق را ملامت نکنند و بکلام عشاق بحیله نشوند که من وصال او طلبیم و او ترک من
کند پس محملست که ما صف او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد بر ترغیب مطلوب

نقیعه

اما از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون حمار اسود بر برص طلا کنند تغیر لون او کنند
سرگین او را اگر بر کودک مصروع ریزند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند او جاع
قرحه و جراحات و غیرها را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و ظهور
نعم است و باشد که دلیل اول عبادت و قرائت و تسبیح و تهلیل باشد لقوله تعالی و ان
من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود و بعضی
گویند دلیل فرزند کاذب و دلیل زن کاذبه است ارطامیدورس گفته که فاخته در خواب دلیل

فاره

زوجه با مروتست فاره موش و ترکی سیچقان و انواع بود زیاد رب موش که خلد
موش کور بر کوع موش دشتی فاره موش خانه که از آن فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی
نوح عم را پاره کرد ابن عباس گوید که شبی حضرت مقدس نبوی صلعم در بالای حصیر

خوابید بود موش فتیله چراغ بکشید و بر حصیر انداخت و مقداری درهمی بسوخت آنحضرت بیدار شد
چون بر آن مطلع شد آن موش را بکشت و قتل موش را حلال کرد نبند بدینجهة او را فویسقه یعنی فاسق
نامند و فرمود که هر گاه بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان او را بر این عمل باز دارد تا خانه بسوزاند
بدانکه او را حواس سمع و بصر در کمال قوتست و هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کثیر
الحیل است از جمله حیلهای وی آنکه اگر شیشه سرتنگ پر روغن باشد دم خود را فرو برد و روغن بیرون
آورد و بمکد تا تمام کند میان او و گربه عداوت فطریست اکل جمیع انواع حرام اکل خورده او نسیان



آورد و همچنین سبب تریش خوردن و عسل قوت حافظه را
دهد در کتاب عین الخواص آورده که اگر موش را در خرقه کتان
پیچیده بر صداع او نیز بند ساکن کرده اگر چه صداع باشد
و از صرع نفع بخشد اگر چشم او در کلاه بندد راه رفتن بر وی
آسان کرده هر چند پیاده راه رود مانده نشود اگر خانه را با سرگین کبوتر مخلوط ساخته موش را
هر جا بوی که باشد بمیرد اگر بیاز عنصل را کوفته در خانه موش گذارند هر موش که از آنجا بشنود
بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ دفلی گذارند همه را بکشد اگر موش را دم ببرند و بر خانه دفن کنند
هیچ موشی مرتکب آنخانه نشود مادام که آن موش در آنخانه دفن باشد اگر نزد سوراخ موشان بیادام
زیره و قطران بخور کنند در ساعت همه بمیرند اگر بناخن چپ اشترشیا بخور کنند موشان
گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب تب ربع ببندند زایل شود اگر دم موش را بر پوست حمار
گذاشته در خرقه حریر سبز پیچیده از دست چپ و بر آن حامل او را نزد ملوک و غیره حب نموده
گردد بول او کتابت از پوست آهو برداردط ریق اخذ او آنکه آهنی در راه موش گذارند و در زیر
آهن ظرفی نهند و گربه نزد او پنهان کنند چون گربه را ببیند از ترس او بشاشد بجهة دفع موش
بر چهار تخته بنویسند بارس بادمنکو نوا اما شم الفار خاکیست که از خراسان از معادن نقره
آرند دو نوعست سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی بخورد بمیرد
و هر موش که بوی آن موش شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه است
یا زن یهودیه ملعونیه یا مرد یهودیه یا دزد نقب زن و بسا باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب
در خانه خود موش بسیار ببیند روزی وی بسیار شود اگر ببیند که موش در خانه او بازی میکند
آثار خیرها از آن کرده اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز هر که موش سفید
و سیاه ببیند که قطع جامه او میکنند اجلش نزدیک بود اگر ببیند که موش نقب میکند از در

نقب

فراشه

لقب زن احتیاط نماید البته فراشه براء مهمله و شین معجمه پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چه از جهت ضعف البصری که دارد طلب روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ بیند گمان برد که در خانه تاریک است و روشنی چراغ الکان روزنه آنجا است کند پس خود را بنزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال انکه از آن روزنه بیرون رود چون بکند ر دکمان برد که نرسیده بر روزنه بار دیگر مکرر تا خود را بر چراغ زند و بسوزد غزالی اورده که شاید بجهت ضعف عقل و شدت جهلش چنین کند

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دشمن خوشگوی بزرگ سخن بر اهل فلاحت و دلیل بطالت کار او بود

فرس

فرس براء و سین مهملتین اسب و ترکان ات نامند جوهری گفته که او را سپرز نبود ظاهرش آنکه این بجهت سرعت حرکت او خیا انکه کو نبار شتر را زهره نیست یعنی جبارت نیست جاحظ گفته که مادیان کاهی حیض بیند لیکن اندکی نره و بعد از تمام چهار ساله بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و مثل بنی آدم حیوان بیند چون وی آب صاف بیند آب بشر بیاشامد بقیه علف دیگر عنبر جو نخورد و موصوف بحدة البصر بود اثر قدم گرگ بیند تبر سد و پیش نرود ابو الفرج جوزی گفته که هر که سوره ممتحنه را نوشته بشوید آب او را بخورد صحت یابد و نیز اگر این شکل بر پوست او نوشته بکفقه بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن گردد و این بغایت مجربست اح ح هم ا طل طما بخد الی داد [X] صالح صح وصح لد صالح و و ما یع س ۸ الی مص و مر ه و نیز از آنچه بجهة سپرز مجربست بنویسد به بازوی بندد
جے حے حے حے ح ح ۱۱ ح ح ح ح
نوع دیگر بجهة سپرز مجربست (عـ ـی) و نیز بجهة سپرز مجربست که روز شنبه قبل طلوع آفتاب بنویسد بر شته پشم بر جانب راست خود آویزد این است
ح ح ح دم طلا ما اص اح اح اح ما لل الی الکلش مکروه از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک بندند بی مشقت دندان بر آورد و اگر بر سر کسی در خواب خر شنه کند کذا رند نوک ان کند خوردن گوشت او بادها از بدن بر اندا گر عرق و را بنزها و پنج نعل کودک بمالند موی بر نیارد و عرق و سم قاتل سباعست اگر بازیانه که بر او عرق اسب رسیده باشد بر مار زنند در حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند پشه داخل آنخانه نشود مادام که بر او کشیده شده باشد اگر زن خون اسب نر اعجمی بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر بزیت مخلوط ساخته بر جوک

مالند شفا یابد اگر زنی شیر اسب ندانسته خورد بی فاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با خورد از مجامعت لذت عظیم یابد هر گاه ابجل الفاره که بپارغنصل است ساییده بر دندان اسب گاه گیر مالند نرم و خوش خلق گردد و صعوبت و گاه گیری وی زایل شود اگر سرگین او را خشک نموده بر جراحات پاشند به کند اگر با او اکتحال کنند بیاض چشم را زایل کند اگر با او دود کنند فرزند از شکم بیندازد

فایده

فایده در رنگ نمودن اسب صاحب عین الخواص آورده هر گاه آب بسیار گرم نموده چنانچه هر گاه بر اسب بریزند موی او را ببرد پس موی بکلیه بر آید مخالف برنگ موی اول و نیز اگر مردار سنگ و بوره و مازو و زاج و اسنا کفه و انجبار بالسویه اجزا را بکوبند و باب گرم خمیر نمایند و بر اسب مالند و با خرقه بپیچند و بعد از یکشبانه روز بشویند سیاه شود اگر بر بعضی بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود اگر خواهد اسب ابرش کنند چوقان اشنان با برگ دفلی بجوشانند آبش صاف نموده با قلیه و مغز کدو بجوشانند بعد از آنکه اسبر چند مرتبه بشویند بر او بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اشهب را سیاه کنند پوست گردکان تازه با مورد و براده آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را پاک شسته باشند بمالند و یکشبانه روز گذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی باشد عوزه از کتاب انیس العابدین بجهة محافظت اسب و احتراز جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر اسب آویزند منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق این است بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق حلیه کتابی هذا من الخیل و الدواب کمیتها و شقرها و بلغها و دهمها و اغرها و اخوالها و بهیدها و زردها و اعیانها و محجلها و اصغرها و ما اختلف من الوانها اعوذ

الممنع واجزروا عقدوا جلس من حلق حلبه كتابي هذا من جميع الخيل والبهايم والحيوان من الكلام والصدام

ومقنع اللجام ومرض الاسنان والارسان والعشر والنظره والشكزه والحصا والتعديد و

وجع الكبد والرتبه والطحال والانتشار والغشار والنظره والكبو والقرحه والغرزه والحكه و

الجرب والخلد والقصر والحمره واللهد في الظهر والروايد والنقاح والعلاق والذباب والي يا برو

الارتعاش والارتهاش والظلماء والمقل والورم والجدري والطرع ومن الجميع الريح والفالج والقولنج

والحلاج وقيام العين والدمعه عنده الجري ومن التعثر والتجبيل ومن معط شعر الناصيه ومن الامتناع

ومن العلف ومن البرص ومن الربش والدرب ومن القصر الاسارع ومن النار وتهلبه ومن

الامتناع ومن الانيه والعلف والبرح واللجام خطت عمليه جميع ما علق كتابي هذا بالله العظيم

من كل سبع وضبع واسد واسود ومن السراق والطراق الاطار فايطرق بخير ومن يكلؤكم

بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت بالعزه

والجبروت وتوكلت على الحي الذي لا يموت نور النور ومقدر النور نور الانوار ذلك الله

الملك القهار وهو السميع العليم **تعبیر** دیدن اسب در خواب دلیل است که حامله

فرزند نرینه آورد و نیز دلیل شریک و تنها روزن بود و اگر بیند که اسب در دست او بمیرد

موت یکی از جماعت بود که با سب منسوب دیدن اسب ابلق دلیل کار شهوت و اسب سیاه

دلیل مال و زر و دلیل مرض کسیکه بر او سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل صاحب حکمت

و دلیل قوت اگر بیند که اسبی سوار شده و ابنده تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود

اگر بیند که موی دم اسب ببافته باشد مال و فرزندش بسیار شود و اگر پادشاه بود لشکرش

بسیار شود و اگر بیند که دم اسب ببافته بریده فرزندش نماند و اگر پادشاه بود

لشکرش برطرف شود **فرس البحر** حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد پیشانیش چون پیشانی اسب

هر دو پای او مثل ماهی گاو سمش شکافته بینیش پهن و دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت

اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش بسیار درشت بود و گاه از آب بیرون آید و چرا

کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد اکثر مکروه بلکه چون فلس ندارد و از بحر بیرون آمده حرام و از

جمله خواص آنکه اگر پوست او را سوخته با آب دکر شته مخلوط ساخته بر داء السرطان مالیده روز متوالی

بمالند شفا یابد اگر پاسی و زهره او را در آب گذارند پس بپایند و با عسل آتش نه بند مخلوط

سازند و مضحل کرده و چهارده روز با او اکتحال نمایند آب سیاهی که در چشم باشد زایل کند

دندان او انفع است بجهة درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر موت شده بود نجات یابد چون

براو آویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او را در میان رمه ی دفن کنند هیچ آفتی بدان نرسد

اگر سوخته پوست او به ورم گذارند در دراهبر دو ساکن کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کذب و کار

ناتمام و دیدن دریا در خواب که از و عبور کند دلیل محبوسی بود و مکانیکه دیگر خلاص شود و نیز

دریا بر مردم عالم تعبیر کنند و اگر بیند که از آب دریا خورد پادشاه بدو مال دهد اگر او و برادر یکی باشند

از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در دریا فرو رفت تا مروارید

بیرون آورد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ و خول و دلیلست بر در آمدن

بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن با منیت است و اگر آب

صافی بیند صحت جسم بود و اگر آب تیره بیند که در رفت و بیمار نیست و اگر از و بخورد بیمار

گردد و مکدر شود و اگر خشک باشد مسرور گردد و دلش خشک گردد **فهد** بدال مهمله یوز و

ترکان بارس گویند زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود و مزاجش چون مزاج پلنگ بود

و در طبع مشابه است بطبع سگ چون حامله شود سنگین

گردد هر فهد نر که وی را بیند با او میل کند و بر او جهد چون

وقت حملش نزدیک شود بگیرد بمو صغیر از جهة

زادن قبل از معین کرده او را مثل زنند بکثرت نوم

و ثقل جثه چه هر گاه بر حیوانی سوار شود پشت وی

بشکند از صفت اوست غضب کردن چه هر گاه بر در بدن حیوانی اقدام نماید بدو دو نفس

بکشد تا آنکه بر سد بدینجهة بت کند بشر از هوا بلکه در او مجبوس شد چون خطا کند در صید

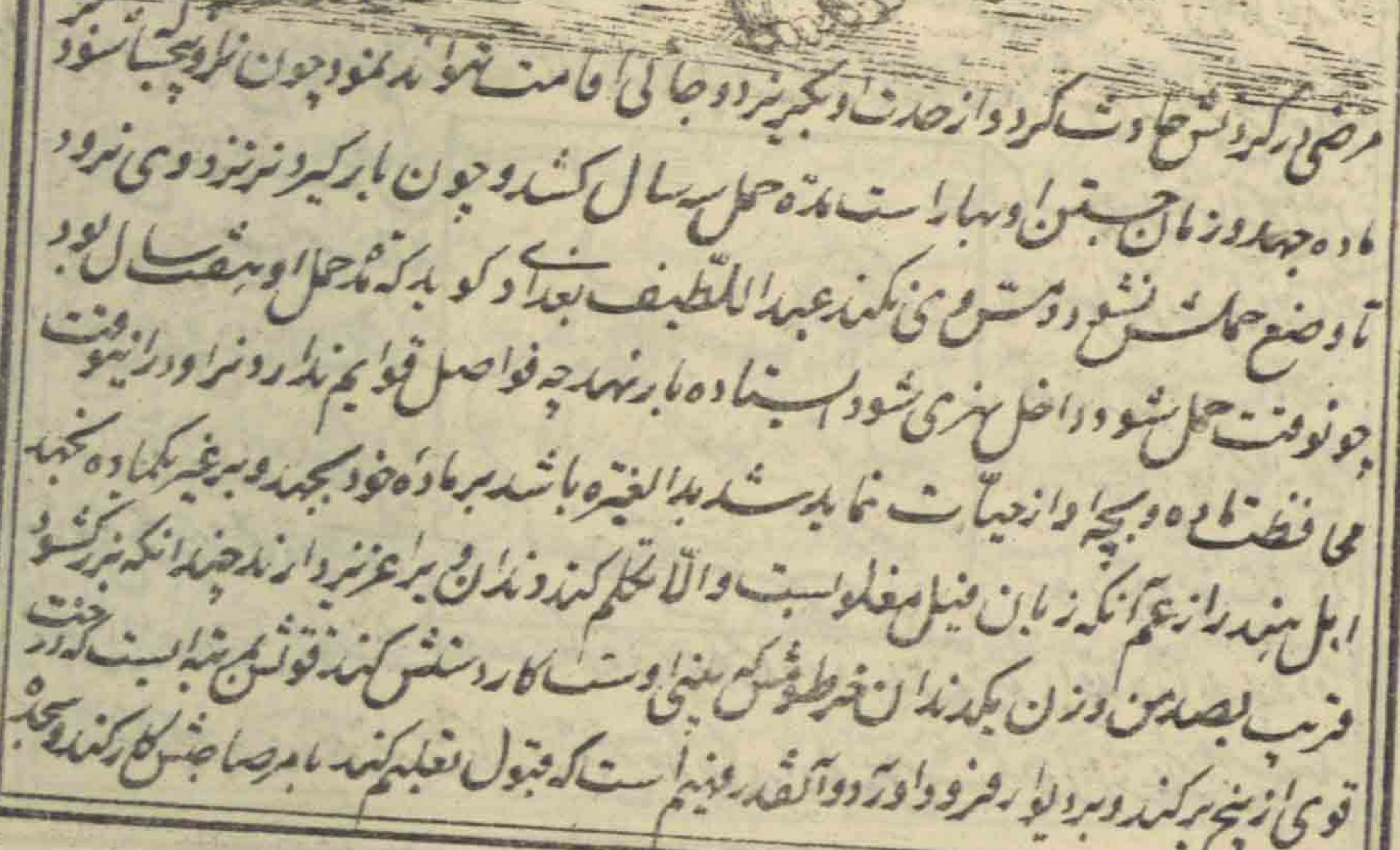
غضبناک برگربه دود و بگریزد از پی وی تا نبود و از طبع اوست که بدی و درندگی نماید کسی را که با او
نیکوئی کند بزرگتر او بهتر قبول تادیب کند تا کوچکش اکلش حرام از جمله خواص آنکه خوردن گوشت
او موجب حدت ذهن و قوت بدن باشد اشامیدن خون و بلاهت آرد اگر پیه کلش او را
در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب عین الخواص گفته اگر زن بول ورا بردارد بار
نگیرد بلکه عاقر گردد و بگربه نر اید تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن بدنیست که
اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاهست **فصل دوم**

تعبیر

در فاء مکسوره **فیل** حیوانیست او را زنده پیل گویند که نر اید و با زنجیر محکم در دلاینه خود

فیل

چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند تا آنکه سرش ورم کند



مرضی که گردنش حادث گردد و از حدت و بجهد و نزد و جائی اقامت نتواند نمود چون نر او بیجا شود
ماده جهد و زمان جستن او بهار است ماده حمل سه سال کشد و چون بار گیرد نر نزد وی نرود
تا وضع حملش نشود دست وی نکند عبد اللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او هفت سال بود
چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد و نر او در آن وقت
محافظت ماده و بچه او از حیات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده خود بجهد و بر غیر بماده تجهد
اهل هند را زعم آنکه زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی برعکس نر دارد چندانکه بزرگ شود
قریب بصد من وزن یک دندان خرطومش بمنزله بینی اوست کار دستش کند قوتش بمرتبه ایست که درخت
قوی از بیخ برکند و بر دیوار فرود آورد و آنقدر فهیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش کار کند و سجده

و تعظیم

و تعظیم ملوک نماید با جانب خود و غیر جانب خود خشک نماید چون مغلوب شود فروتنی نماید و تا کسی از
نزد کسی خیانت کند که مجبور بر آن شخص نشود ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوشش بود و از تاریخ او معلوم شد
که چهارصد سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش از گربه گریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب
چون جلپاسه بیند بمیرد صاحب عجائب المخلوقات آورده که فرج فیل ماده زیر بغل است چون نر خواهد که با ماده جهد
ماده دست بالا گیرد تا فرج او بجهة نر ظاهر گردد فسبحان من لا یعجز شیء و هو القدیر لما یشاء نقلست از ابی
عبد الله قلانسی که در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد شدید وزیدن گرفت چنانچه دریا بموج آمد
اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذری کردم که اگر خدا تعالی مرا نجات
دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی شکست با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم
چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم رفقای ما بچه فیلی یافتند ذبح نمودند گوشت و کمی طبخ نمودند و بخوردند
و من بجهة نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود
بیامد مردمی که در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی بچه خود احساس میکرد در زیر دست و پا
میمالید تا بکشت و بوی مرا از دهن نیافت بسر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخواستم
و بر وی سوار شدم همه شب برفت تا روز مرا بزمین کشت زار فرودی رسانید اشاره کرد که
از پشت من فرود آی فرود آمدم قومی را در آن موضع دیدم و مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود
گفتم زاد و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم **فایده** هر گاه کسی نزد بزرگی رود که از او
ترسد باید که کهیعص حم عسق را که ده حرفست بخواند بهر حرفی از انگشتی عقد کند ابتدا از
ابهام دست راست و ختم بانگشت ابهام دست چپ نماید و سوره فیل بخواند چون
بلفظ ترمیهم برسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید از ابهام دست چپ و ختم
با بهام دست راست چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم مجربست و نیز اگر کسیرا
دشمنی باشد از وی بترسد ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند
روز دهم بعد از قرائت بر کنار آبی نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر
اللهم عز الظالم و قل الناصر و انت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی و لا یشهد بذلک
غیرک اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال الهوان و قمصه
قمیص الردی البس ده مرتبه بگوید اللهم اقصفه پس بگوید فاذاقهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله
من واق خدا بتعالی ورا از شر دشمن محفوظ و دشمن وی را دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است
چه از مسوخاتست و از جمله خواص او آنستکه هر که چرک بیخ گوش او را بخورد هفت روز بخواب نرود

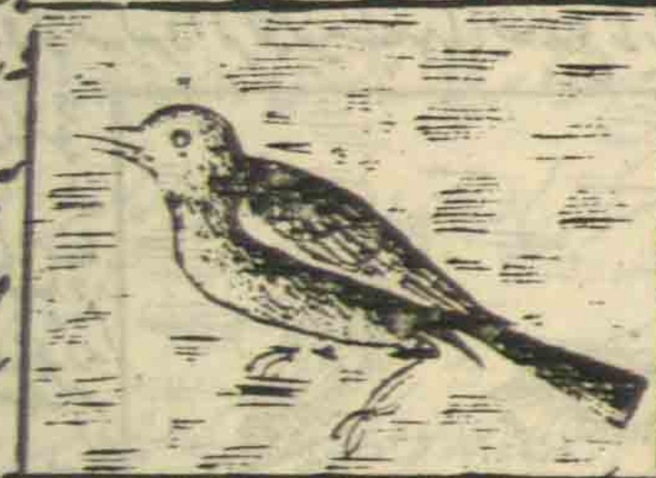
اگر بر برص مالند و سه روز گذارند زایل کند استخوان ورا اگر بر بدن کودک بندند از گریه
و ترس ایمن گردد و اگر در زیر درخت میوه و زراعت بخور کنند پشهها جمله بمیرند هرکه از شاخ
استخوان او هر روز دو درهم با آب عسل ممزوج نموده بخورد حافظه اش قوی گردد اگر زن عاقره
هفت روز متوالی بخورد شوهر با او مقاربت کند بار گیرد اگر پاره از پوست وی بر محموم
آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر
سرگین او را سوخته با عسل ممزوج نموده بر پلک کسیکه مژه او ریخته باشد بمالند موی بر آرد و اگر
زن بخور از بول و بیاشامد یا سرگین و با خود دارد هرگز بار نگیرد مادام که با او است ذخایر ان
نعیم
پوست او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه عجمی است که با جهنا ابت
کند و کند فهم بود و حامل اثقال و شاید بود اگر بیند که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت او
میکند بر مرد عجمی غالب گردد اگر پای وی شود تا حکم را بکند بسلطانی و حاکمی پیوندد
اگر پادشاهی بیند که بر فیل سوار شد با دشمن جنگ در جنگ باشد هلاک شود لقوله تعالی
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر بیند که فیل زن گرد سوار شده دختر مرد عجمی در شب
کد
تزویج اگر زنی تاجر باشد فایده عظیمی حاصل کند اگر بیند که فیل او را پا کرد آفتی بدو رسد
اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بچراند با ملوک عجم مواخات بهم رساند اگر فیل بدو شد عجمی
بقر بیار و از جانب او مال یابد بهبودی گویند که فیل دلیل پادشاه حلیم صبور باید را بود
هر که را فیل بخرطوم زند مال یابد اگر بیند که سوار شد وزارت و ولایت یابد اگر از
سرگین او بردارد غنی گردد و نصاری گویند اگر فیل بیند و سوار شود نقصان در بدن و خسران
در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن عصر بمیرد یا مرد مشهور کشته شود اگر بیند که
فیل او را در زیر دست و پای انداخت و از وجود آن شخص بمیرد اگر بیند که فیل از شهر بیرون
فرانق
آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود فصل سیم در فاء مضمومه **فرانق** براء
مهمله و نون و قاف ببر و تر که قراقولان گویند پیش پیش شیر میرود چون مردم او را
بینند بترسند چه دانند که شیر متعاقب وی می آید باب بیست و یکم در قاف
قاوند
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در قاف مفتوحه **قاوند** بنون و دال مهمله
مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد و در هفت روز حضانت بیضه خود کند
و جوجه بیرون آرد و بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد و مسافران بجا این ایام از رو
گرفته و غنیمت شمرند جهه آنکه در این اوقات دریا از تموج ساکن باشد جوجه و

بیضه

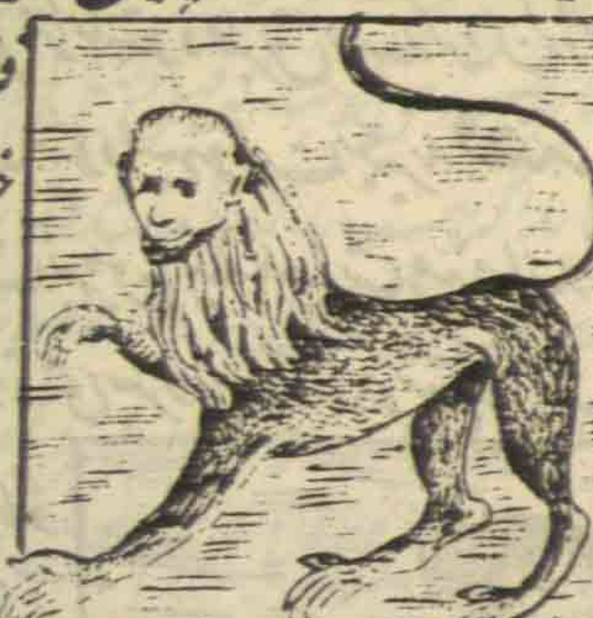
بیضه وی بدریا غرق نشود جوجه های او چون بزرگ شوند با او بن احسان ورزند
و مدة حیات بخدمه ایشان قوت آورد از جمله خواص او آنکه پیه وی تجربه باسور مقعده و تحلیل بلغم
نفع عظیم بخشد و او مشهور است در بلاد یمن و حبشه و هند او را بعضی گویند روغن قاوند از
قبج
ثمره شجره نافعه بود **قبج** بباء یکنقطه و جیم کبک ماده نر او مثل خروس مع صوت تقویت
جماع ولهذا قصد کنند شکستن بیضها تا ماده بحضانت اشتغال ننماید و چون نوبت بیضه
نهادن بود ماده بگریزد و گوشه گیرد اگر نر بر بیضها اطلاع یابد بعضی بر بعضی زند و ماده بگذارد
او آواز و غوغای ایشان بلند شود / چون ده اگر از استشمام آنچه
نر بچه بیرون آید صاحب عجایب / المخلوقات آورده که چون
صیاد قصد وی کند جخر در ا / در زیر برف فرو برد
بکمال آنکه مکر او را نه بیند هم / انواع وی نغمه و عنب
واصوات طیبه دوست دارند و بسا باشد که صیاد آواز آواز ایشانه او شنوند صید کنند
و با نواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و باشد که تا مدة پانزده سال عمر کند اکلش طیب و حلال
اکتحال زهره نر او اثر از چشم باز دارد و اگر با آب رازیانه مخلوط ساخته اکتحال نمایند از شب کوری
نفع دهد ارسطو گفته که اگر زهره او را با روغن بنفشه مخلوط ساخته در بینی محموم چکانند در وقتیکه
ققنس
تب داشته باشد تب وی زایل شود طریق صید کردن او آنستکه آرد جو را خمیر کنند با شراب
و بریزند چون بخورد مست شود بسهولت بگیرند **ققنس** بدو قاف و نون
و سین مهمله مرغ معروفیست در زمین هند میباشد منقار دراز دارد و سوراخهای بسیار
در او است و از هر یکی نوع آوازی بیرون آید از خوشی صوت و هیچ جانور از و نکند و او را
تولد نیست و ایشان نر و ماده / میباشد و وقت حیل
بالهای خود را بهم بر زنند / از صدمت پرهاشان آتش
در آشیانهای ایشان افتد و مشتعل / شود تا هر دو سوخته گردند
باران بر آن خاکستر بارد و کرمی در آن / پیدا شوند از آن بچه گستر
مجوز تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد / سبحانه ما اعظم شانه
قرقفنه
گویند ساز ارغنون از آواز او استنباط نموده اند **قرقفنه** براء مهمله و فاء
و تشدید نون هرگاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند که او را
قرقفنه گویند بهر طرف شهری در خانه او چهل روز مکث کند پس از آن بعد از آن مرد

زن

زن خود کند آن مرغ ببرد و اگر انکار کند بالهای خود را بجنباند و بمالد او را بعد از این دیوث خوانند
و داند که عمل بد از خود مشاهده میکرد و انکار نمیکند بروز قیامت خدا تعالی او را از نظر رحمت خود
و شفقت دور کرداند قطا مرغیست که بفارسی سفره کو نیند و سنکخوار نامند — قطا
اکلش حلالست چه از جنس کبوتر است بیضه او را چوجه حضانت کند از جمله خواص آنکه هرگاه
استخوان او را بسوزانند و خاکستر او را بزیت بجوشانند و بر سر اقرع و بر داء الثعلب طلا کنند
موی برآرد و کوشت او بر بیرضم ... بد غذاست هرگاه بیز او
خشکنموده در خرقه کتانی نوشته ... بر ران زن خوابیده آویزند
آنزن هرچه در ضمیر داشته باشد بکوید ... و با باشد که آنچه در روز
کرده بکوید و اگر در کلام خلط کند ... بکشایند و سوای آن هم نشاید



اگر شکم دو قطا یکی نر و یکی ماده پاره کنند و شکم هر دو بپزند روغن هر دو بگیرند در شیشه کنند
بر هر کسی که بیخبر باشد از آن روغن براو بمالد محبت و دوستدار وی کردد تعبیر دیدن او در — نغیر
خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس است و با باشد که دلیل زن معجبه
بنفس خود باشد که صاحب جمال باشد و الفت نکیرد فصل دویم در قاف مکسوره
قرد براء و دال مهمله بوزینه و میمون ترکان بیچین کو نیند قبیح الوجه بنکو آوازه و — قرد
زیرک و تند فهم ... قابل تعلیم صنعتها ثقل است
که مالک الشبوته نجیه متوکل ... خلیفه دو بوزینه تربیت داد
یکی خیاطی میکرد و دیگری ... زرکری اهل یمن و از تعلیمها
چنانچه بحوایج انسان قیام نماید ... و ببازار رود تا طعام و
و میوه بخرد بیاورد هرچه ... بدکان بقالی آید که



بر سر آن چیز کذارد و بعضی در دکان بقالی و قصابی باید دارند تا کوشت و میوه فروشند
و محافظت دکان کنند یا محلی که صاحب دکان آید و دزدی نماید نزد او و اکر زنی تنها یابد
با او جماع کند کو نیند اکر ممکن شد آن دیوار خانه فرود آمدن بنجا نه مردم میا آید و لقب مرد و
متاع ببرد کاه باشد که او را یکماده به یک شکم ده دوازده بچه زاید نر او بیا با غیر باشد
با ماده خود الحیوان در غالب صفات با انسان شبیه باشد چه خندد و بازی و طرب
نماید و بدست خود چیزی بردارد انکشتان وی صاحب مفصل و ناخن اود و تعلیم
قبول کند و با مردم انس کیرد و بچهار دست و پای راه رود کاه بر زمین نشیند و کاه بدو پای

براه رود لب زیرین او اندکی کوتاه باشد ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد و لهذا بعضی
بعضی او را ماهین انسان و حیوان برزخ دانند و از اسرار این حیوان آنستکه هرگاه اراده خواب کنند
هر یک در پهلوی دیگر بطریق بخط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند و لیکن از جانب
چپ برخیزند و چون بنشینند فریاد کنند تا آنکه در پهلوی او خوابیده بیدار کنند و همچنین تا ترتیب
یکدیگر را بیدار کنند تا آخر و در همه شب بدین نسق بود شب در زمینی باشد و صبح در زمین دیگر
مثل انسان چون در آب افتد غرق شود و چون شهوت بر او غلبه کند ماده نیابد بدستمنا
کند و منی بیرون آرد شخصی نقل کند که میمون دیدم که زرکری میکرد و چون خواستی که دم بدمد مردی را
اشاره کردی که بدمیدی کوشتش حرام چه از مسوخاتست ابن عباس لعنه جمیعه الصورت
بوزینه و خرس و فیل و غیر هم مسخ شدند یا ده بر سه روز زنده نماندند از جمله خواص آنکه اگر — خواب براو صح
دندان او را بر کسی آویزند غلبه نکنند و در شب شر سد اکل لحم او نافع جذام بود اگر پوست او را
بر درخت آویزند از ضرر سرما این کردد و اگر غربال سازند و از او تخم بیزند و زراعت نمایند از
آفات ملخ ایمن باشد بر که از خون او کرم بخورد کنگ کردد چون طعام زهرآلود پیش او فریاد کند و
بترسد اگر موی او در زیر بستر نایم باشد در خواب بترسد و خوابهای هایل و ترسناک بیند
صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز هر صبح بر روی میمون برخیزد او را مسرت و
میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی می فراخ کردد و زنان او را بغایت دوست دارند از دیدن — نغب
او تعجب کنند چه او میمون و مبارکست التعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عیبناک و مخالفست
هر که در خواب ببیند که با بوزینه جنک میکند بر او غالب شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه
غالب کردد بیمار شود نصاری کو نیند هر که بوزینه در خواب ببیند لباس نو پوشد اگر ببیند که او را
بر دشمن چیره و بخشید بر دشمن غالب کردد اگر بوزینه در فراش یا ماده خود ببیند یا او چیزی خورد
مرد یهودی با زن او زنا کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه نکاح کند یا با شخصی مخاصمه
نماید و اگر او را بزند با شخصی جنک کند و خصومت ورزد ارطامیدوس کفته که بوزینه
مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث کردد چه او بماه منسوبست — قبره
فصل سیم در قاف مضمومه قبره بتشدید باء بکنقطه و راء مهمله چکاوک ترکان چکلو
نامند خاکستری رنگ و بزرک منقار نوعی از کنجشک بود ابو الملیح کو نید اکلش حلال خطیب
بغدادی با سناد خود از داود بن ابی هند نقل کند که وی قبره صید کرد و کفت مرا چه خواهی
کرد آنمرد کفت ترا ذبح کنم کفت او تو لا فربه نشیم دیکر آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منتهی نمیشود

اگر مرا رها کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه گوشت من گفت کدامست گفت کلمه اول وقتی گویم که در دست تو باشم دویم را حینی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم زمانیکه بر کوه باشم



پس گفت بر ما فات تاسف مکش پس ورا رها کرد چون بر سر درخت نشست گفت آنچه نباشد و وجود نیابد قبول مکن چون بر کوه نشست گفت ای شقی اگر مرا ذبح میکردی در حوصله من دری مییافتی که بوزن بیست مثقال بود آن شخص انگشت دست بدندان گزید و تاسف خورد گفت کلمه سیم بگو گفت گفتم که بر ما فات تاسف مکش و تاسف کشیدی و گفتم تصدیق مکن آنچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرگاه همه اعضا و پر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله من دری بدین وزن یافت شود اگر زهره او را با آب دهن آدمی مخلوط ساخته بر زگیل ها لند قلع کند و اگر زنی از شوهر خود اکراه کند مرد پیه اورا بر ذکر خود مالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد

قمل الزرع

قمل الزرع یعنی شپش زراعت جانوریست که پر و شبیه ملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر رخت متکون شود و از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهم رسد و بعضی دم شپش را باشند هرچند که بدنرا ظاهر معطر نگهدارد



تفاوت نکند عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند حضرت مقدس نبوی آنانرا تجویز نموده بودند که بجهة دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند در قملی که حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد ابن عباس گفته که شپش گندم بود که سوسه گویند بعضی گویند که ملخ کوچک بی پر بود ابو عبیده گوید که نوعی از قراد بود یعنی کنه دیگری گفته که کرم سیاهی بود و ابن زید گفته که کیک بود والله اعلم جاحظ گفته که شپش بر جهت مجذوم نیفتد ابن جریح گفته که حکمت در این آنستکه چون اورا ضعف بلیغی بر اطراف و اعضا غالبست خاریدن بدن بر او صعب است حق تعالی لطف باو نموده بدن ویرا از شپش باز داشته چنانچه کنانرا از شنیدن زیرا که اگر اخرس شنود جواب نتواند گفت هرآینه دلتنگ گردد از جمله خواص او آنکه هرگاه شپش زنده بیندازد فراموشی آرد و نیز خورده موش و انداختن شپش زنده و در آب ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدندان و بسیار خاییدن و سیب ترش خوردن بعضی گویند که خواندن الواح قبور و از میان دو زن گذشتن و نظر کردن بر کسیکه از حلق آویخته باشند و خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را

زیاد کند اگر خواهی بدانیکه زن آبستن پسر زاید یا دختر شپش در شیر آن زن اندازند اگر بیرون آید دختر و اگر نه رود پسر حجة آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش یکی در سوراخ ذکر وی اندازد در ساعت گشاده گردد اگر زنی بیخ موی خود را با آب چغندر بشوید از شپش منع کند هر که روغن کفاله بر بدن مالد یا بدن را بسر که در آب دریا بشوید شپش میرد اگر بدنرا بروغن زیبقی که بروغن کنجد کشیده باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید

تعبیر

تعبیر دیدن شپش در خواب در رخت تازه دلیلست بر مال اگر رائی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متوسلین اگر در رخت کهنه بود دلیل گناه بود اگر در زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او حرکت کند با ضعفا لطف کند اگر دور شوند ایشانرا بلیه و ضرر رسانند اگر بدن او بخورند سخن بخشش از قوم ضعفا شنود مردی نزد ابن سیرین آمده گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه اش می پرید غلام یا پسرش یا مزدور بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری و حبس است خصوصاً که اگر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که ریدن او دلیل عیال بود اگر بیند که شپش میخورد که اغیبت کند جاماسب گفته که هر که شپش چیند دروغ گوید

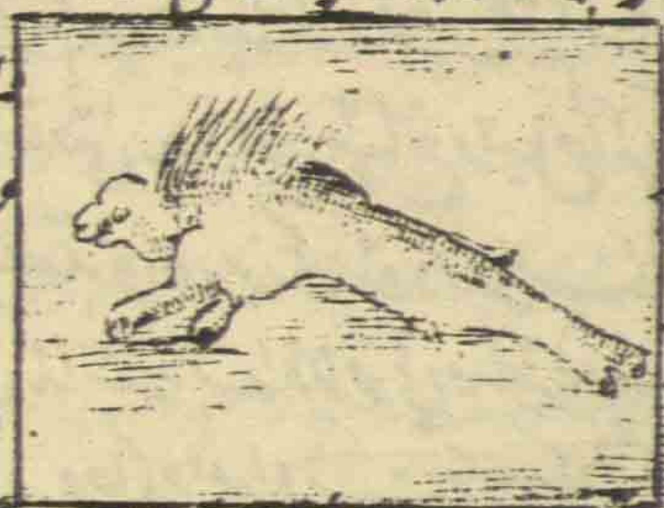
قنفذ

قنفذ بنون و فا و ذال معجمه خارپشت و ترکی کرپی نامند کنیت او ابو الشوک ماده اورا ام الدلدل نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید بدانجهة عساعس گویند دو نوع بود یکی در زمین مصر که قد موشی باشد و دیگری در زمین شام و عراق بخته یکی این حیوانرا قنفذ صحرائی نامند چون گرسنه شود بر تاک مو عقب عقب بالا رود و خوشه انگور را بزیر اندازد پس فرود آید و بخورد و بقدر آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند بر او غلطد تا بخار خود مضمحل سازد و نیز اولاد خود بر و عادت کرده بالکل ماران اگر ماری بگزد بسفر بری اورا بخورد صحت یابد پنج دندان در دهن دارد خارپشت ایستاده با ماده خود جمع شود چنانچه پشت بپشت ماده چسبیده باشد بیهقی در آخر کتاب دلایل النبوة آورده از ابی دجانه که نامش سماک بن خرشه است نقل کرده که به پیغمبر خدا شکایت کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم که صدائی مثل صدای آسیا شنیدم و آوازی مانند آواز مگس عسل و روشنی مثل درخشندگی برق پس سر برداشتم سایه سیاهی دیدم که در صحن خانه بلند میشد دست بر او سودم رسانیدم مثل پوست خارپشت شراره آتش بر روی من بخورد آنحضرت فرمود که خانه خود معمور کن

یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلب شد فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول الله
رب العالمین الی من طرق الدار من العمار والزوار الا طارق یطرق بخیر اما بعد
فان لنا ولکم فی الحق سعة فان یکن عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا و
علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب الکتاب
هذا وانطلقوا الی عبدة الاصنام والی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم والیه ترجعون هم لا ینصرون حم عسق تفرق اعداء الله وهو السمیع العلیم
ابو دجانه گوید این نوشته را بردم و بخانه بردم شب که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار
شدم فریاد شخصی شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب خود که این نوشته را از ما بردار
که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جائیکه این نوشته باشد نیائیم چون صبح شد بخدمت آنحضرت
آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا دجانه بحق آنکس که مرا بحق فرستاد که الم عذاب [illegible]
بخشیم و نیز بجهت دفع هم و زوال غم و گشایش و نشستگی اینده عاء فرج بگو یا سابغ النعم یا دافع النقم
یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اول بلا بدایة
یا آخر بلا نهایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص
آنکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورده باشند بمالند دیگر موی بیرون نیاید
اکتحال او سفیدیکه در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته در گوش چکانند کری
و کیکرا برطرف سازد بشرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت او دفع سل و جذام و
برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء الفیل و برص و دفع بول در فراش
کند و اگر گوشت او و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مرد بسته مالند گشاده گردد
باذن الله تعالی دل او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد اگر سپرز او را با [illegible]
باب انجود سیاه داخل کرده بر عسر البول بنوشد شفا یابد اگر سر او را بشمشیر برند که آدمیرا تا
نکشته باشند بر دیوانه و مصروع آویزند عاقل گردد اگر طرف پای چپ او زنده او را ببرند
در پارچه کتانی بپیچند بر صاحب تب گرم و سرد آویزند چنانچه او بدانند شفا یابد اگر چشم راست او را
با شیر در ظرف مسی بجوشانند و ازو اکتحال کنند در شب بطریق روز ببینند عیاران چنین کنند
اگر چشم چپ او را با زیت جوشانیده در شیشه کنند چون اندکی ازو در وقت خواب [illegible]
نبرد بینی او تیز نند در ساعت بخواب رود و بخور باطن دست راست او بت را زایل کند و آنچنین
دل وی بر صاحب تب ربع شفاست خوردن بریان سپرز او درد سپرز را ساکن کند اگر زهره

قنفد بحری

او با روغن گاو کهنه خمیر نمود اگر زن بردارد هر چه در جوف او باشد بیندازد و تعبیر دیدن او در خواب
مکر و فریب و تجسس و اختفاء و دلتنگی و سرعت غضب و بیرحمی و فتنه باشد قنفد بحری
یعنی خارپشت دریائی نصف مقدم و شکمه بخارپشت صحرا مشابهت و نصف مؤخر شبیه
بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر
حیوانی زند چون آن حیوان او را فرو برد خاره خود را باحشای او زند تا او هلاک شود و این نجات یابد



و با باشد که از شکم او بیرون آید و از آن حیوان بخورد و گاه
خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند
اگر کسی قصد او کند با خاره که دارد بزند او را هلاک کند و ملاحان
او را شناسند و پوست او پوشند که خارش بر او
کارگر نباشد باب بیست و دویم در کاف مشتمل بر دو فصل فصل اول در

کبش

کاف مفتوحه کبش بباء یک نقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند اکلش حلال و باید
بوفی در لمعه لوزانیه آورده که هرگاه کسی بر خود بترسد از قتلی یا غذایی کبش [illegible]
حلوانی ذبح کند بزودی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا لک و منک اللهم



انه فدائی فتقبله منی و بجهة خون او گودی بکنند و با خاک خون او را
بپوشانند تا کسی پای بر بالا خون او نگذارد و اجزای او را بشصت
حصه کند از آنجمله بحصه سر و بحصه پوست و بحصه شکم و
باشد و هیچ بین تا شصت تمام شود و عیال او ان نخورند
هر حصه بفقیری دهد تا بشصت فقیر رسد که او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن مخوف
باو نرسد و این عمل مجرب است و متفق علیه و اعمال محسنین است والله یحب المحسنین و اگر ام
باشد کمتر از این هر یک از شصت مسکین یک صاع گندم بدهد و اگر نباشد هر مسکین یک مد
بدهد و بگوید اللهم انی استکفی هذا الامر الذی اخاف بهم هولاء و بانفسهم و ازواجهم و
عزمائهم ان تخلصنی مما اخاف واحذر که باو فرجی روی دهد مجرب و متفق علیه است
راقم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه این کس از اموال هر چه دوست تر دارد در راه
خدایتعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بدانکه از جمله
خواص او آنکه مداومت اکل بریان خصیه او رفع بول در فراش بکند اگر پیه او و پیه گاو را آب کند
تا مخلوط ساخته زن در حین زائیدن بردارد اگر زهره او را بر پستان بمالند شیر را قطع کند

در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که اکر ذبیحه کبش را از ذخیره ضحیه کنند هر
روز بحصه از و نباشند تا بخورد عرق النسا را شفا دهد عبد اللطیف بغدادی کفته که ابتلای
کبش
اعراب که مرض انسانرا از پوست عارض شده باشد **کبش** دیدن او در خواب دلیل
مرد شریف القدر را کر ذبیحه او را بر دارد مرد شریفی بدست او آید اکر طعام کند و پس کفته که
دیدن او دلیل ریش قوم است چنانکه او ریش غنم است اکر در خواب بیند که در جائی بلند
بر او سوار شده بدو منفعتی رسد قوچ بی شاخ دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا شخصی خصی بود
اکر پوست بر دارد متصدی کار بزرکی شود اکر بیند که کوسفند ماده او قوچ باشد
زنش بار بکیرد اکر زن نداشته باشد او را فوتی و نصرت رسد و بر دشمن غالب شود کبش
انسان سلطان عادل و حاکم و امیر اوست و کاهی کبش کفته وی باشد هر کاه در کبش
چیزی حادث شود بکبش نسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمده کفت دو قوچ را دیدم که
شاخ بر فرج زن من زدند ابن سیرین کفت زن تو بمقراض موی فرج خود می برید جهة
آنکه موی تراش نداشت اکر بیند که کبشی قربان کرد اکر آن شخص غمکین باشد بخشش خطر شود
اکر بیمار باشد صحت یابد اکر در زندان باشد خلاص کردد اکر در جنک باشد بسلامت ماند
اکر صاحب قرض است ادای دین او شود اکر بیند که دو قوچ شاخ بهم زدند دو
پادشاه باهم جنک کنند هر کدام بکریزد آن دیکر غالب کردد کبش بزبان عرب و سفید را
کرکدن
بعجم نیز کنند اکر کسی از شاخ یا پشم و بچه او چیزی بدو رسد **کرکدن** کرکدن حیوانیست وحشی
تیز کوید دشمن فیل است مانندش در هندوستان از جثه اش کوچکتر بود و از اسب و فیل متولد
شود یکشاخ بزرک بالای بینی دارد که از سنکینی او سر بالا نتواند کرد و شاخ مجوف
نیست بلکه مصمت محکم است ماده او بچه خود هفت ماهه در شکم نکهدارد و بچه از شکم
او بدندان و شاخ بیرون آید چون وقت زائیدن او شود سر خود بیرون آرد و اطراف
شاخهای درخت بچرد پس بر کردد جاحظ منکر این قولست کویند شاخ او را بدرازی
ببرند یا بشکنند صورتهای مختلف از و ظاهر کردد سفید و سیاه مثل صورت طاوس و
آهو بره و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از و تختها بجهت ملوک سازند
و بر کمرها کذارند و با قیمت است کفته که از حیوانات غیر او هیچ حیوانی را کوشه شاخ شکافته نیست
مثل کاو و شتر و نشخوار نکند و علف بخورد و با آدمی شدت عداوت ورزد هر کاه بوی او
استشمام نماید یا آواز شنود طلب می کند و بکشد لیکن چیزی از و نخورد اکلش حرام از جمله

خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او
آنکه شکل سواری در او دیده شود و نزد ملوک هند بسیار بسعر رسد و باعزت باشد از عجایب او آنکه کشاده کار
فرو بسته است اکر صاحب قولنج بدست کیرد فی الحال شفا یابد و زن عسر الولاده اکر بدست کیرد
بار نهد اکر اندکی از و سائیده بر مصروع نوشانند شفا دهد حامل او از چشم بد محفوظ باشد و از آب
نیفتد و چون در آب کذارند سرد شود اکر از و ظرفی سازند صاحب بواسیر از و آب خورد و چند کاه
مداومت کند صحت یابد اکر بر مربوط خوانند کشاده کردد چشم راست او را بر بر که بندد از جمیع دردها
محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و سایر هوام نزد وی نیایند اکر چشم چپ او بخود بندد از مرض
نافض و تب نافع باشد از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر بر او کار نکند کویند که بهترین زینتهای
اهل چین از شاخ اوست چنانچه مذکور شد که هر چه از و پاره کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه از و
ظاهر شود و لهذا از و کمربندها سازند که قیمت او با شد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین
لجامها و سلسلها بجهت دواب و کلاب سازند اهل چین سفید رنک باشند که بر روی
مایل و بهن بینی باشند زنا نزد ایشان مباح دانند و هیچ چیز را بد ندانند و بزن بخشش از مرد میراث دو چندان
ایشانرا عیدیست نزد نزول آفتاب بحمل که هفت روز بخورند و بپاشامند اقلیمی وسیع
کرکس
دارند که قریب بششصد شهر است و در آنها عجایب بسیار بود **کرکس** دیدن
او در خواب دلیل پادشاه بزرک و بعضی کویند که دلیل حرب و فتنه است و فریب
کروان
و حقارت است **کروان** مرغیست شبیه بمرغابی که ترکان اردک نامند و بعکس معنی
او چه کروان بمعنی خواب کردنست و بسیار ترسناک و بیدار است و لهذا عربان
در امثال خود کویند فلان اجبن من کروان یعنی فلانکس ترسناکتر از کروانست صاحب
عجایب المخلوقات آورده که خوردن کوشت و پیه او باه را زیاد کند عربان چون این
کلب
افسونرا خوانند بایستد اطرق کرا ان النعام فی القری یعنی ایشان بار ضنا
ما استنصری ما استنصری **کلب** سک و ترکی ایت نامند حیوانیست شدید
الریاضه کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دوست
چه اکر طبیعت سبعیت در او تمام بودی بمردم الفت نکرفتی و اکر بهیمه کامل بودی حیوان
نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیمیت بر و شده و از طبع اوست که محتلم میشود
و ماده او حیض بیند و مدت حمل او زیاده بر شصت روز نبود و اما کمتر از چهل روز ممکن
باشد بچه او کور متولد شود و بعد از چهار روز چشم بکشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت

نماید و چون یکساله شود بر ماده جهد و گاه کمتر از یکسال نیز جهد و چون چند سگ نر بیک
ماده دخول کنند رنگهای بچه‌های او مختلف گردد چه هر سگی شباهت بهم رساند از خواص او
آنکه پس دم و غیرها و دور استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند جیفه را از گوشت تازه
بهتر داند و بینی سست خورد و در میان او و کفتار عداوت شدید است چه هر گاه بر دیوار
یا جای بلندی راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد او را جذب نموده
بزیر کشد چنانچه مقناطیس آهن را و اگر پی او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند و اگر
سگی را روغن کفتار مالند دیوانه شود و اگر کسی زبان کفتار را با خود دارد سگ بر او فریاد
نکند و از طبع سگ آنستکه پاس صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش
حاضر باشد یا در خواب غالب اوقات روز خوابد و شب بیدار باشد مگر چون



صبح که اندک خوابی کند خواب او سبکتر از خواب
اسب است و زودتر از و بیدار شود و با حذرتر از کلب است
چون بخوابد قرار باشد چشم تمام نپوشد چه مغز او
سبکتر از مغز آدمیست مردم تمیز نفیه و نیکورو را اکرام دارد
و بر ایشان فریاد نکند و با بسا که از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه
و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند و او را طلبند دم جنباند و اظهار دوستی کند
و اگر بعد از زدن نطلبند دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندان گیرد که درد
نکند و تعلیم و تادیب اندازد و قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغ گذارند و
چیزهای ماکولی نزد او آرند چراغ نگهدارد و التفات بالکل آن چیز ننماید چون چراغ از سر او
بردارند بجانب ماکول رود و بخورد و هر گاه او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند
شبیه بدیوانگی علامتش آنستکه چشمهایش سرخ و پرده بر چشمهایش کشیده شود و گوشهای
سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهنش بسیار شود و سر پیش اندازد و پشت
بیکجانب کج و منحرف سازد و همیشه دم خود را در میان پاهای خود دارد و غمگین و ترسان شود
راه رود و کسی تصور کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود آب ننوشد و با باشد
کر ابتر ابیند و بترسد و باشد که از خوف بمیرد و چون سیاهی ببیند بر او حمله کند اما
فریاد کند سگان از و گریزان شوند اگر یکی نزد او آید دم جنباند و بجهة او فروتنی نماید چون
آدمی را بگزد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه آن شخص آب نخورد اگر چه از تشنگی بمیرد

تا آنکه

تا آنکه همیشه آب خواهد و چون بد ببیند بخورد و اگر این مرض بر او استحکام پذیرد در حین بول
کردن از مخرج او چیزی سپید چند کاهی علاج پذیر نشود و سلامت نماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود
صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی حلب چشمه ایست که او را بئر الکلاب نامند
هر کس را سگ دیوانه گزیده باشد از و بیاشامد شفا یابد و نیز گفته که بعضی اهل آن ده مرگ که
مکلوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورند و کسی از آن آب خوردند ایشان را چهل روز تمام نشده بود
صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه زراعت آن ده از آن آب خورد تجربه آنکه
بجهة شفاء کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو نویسد بر روغن زیت
چرب کند بنوشد این است اب اح لا ی م ه ع الله قا ۱۱۱ ی و نیز تریاق اربعه عظیم
مجرب بجهة سگ دیوانه گزیده بجوزد و بر آن موضع بمالد بجنوع از سگ باشد که او را سلوقی
نامند که آهو را از دور ببیند بداند که مرده یا زنده آید و نر و ماده او را تشخیص نماید و زنده او
از مرده شناسد اهل روم موهای خود دفن نکنند تا این نوع کلاب نخایند که از و
علامت چند ظاهر شود که مرده از زنده متمیز گردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و
پا باشد و در حدیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم شخصی را دید که کشته بودند پرسید که
بچه سبب کشته شده گفتند بر رمه گوسفند بنی زهره دویده سگ کله او را کشته آنحضرت صلعم
فرمود که خود را کشته و دین خود را ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت برادر
مؤمن ورزیده سگ بهتر از وی ابن جوزی در بعض مؤلفات خود آورده که مردی در بعضی سفرها
بر قبه گذارش افتاده که در نهایت زیبائی بنا کرده بودند و قریب بدهی و بر او کلمات چند نوشته
بود از هر که پرسید هیچکس خبر نداد تا آنکه او را دلالت بمردی کردند که قریب دویست سال
از عمر وی گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسید گفت از پدر خود نقل کرد که پادشاهی بود سگی
داشته که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرده در سفر و حضر با وی بوده در خواب و بیداری
محافظت مینموده و کنیزی نیز داشته گنگ و زمین گیر روزی پادشاه به نزهتگاه خود بیرون
رفت بفرمود تا سگ را ببندند تا با او نرود و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ
طعام را مهیا نموده و بیاورد و نزد کنیز و سگ گذاشت سر وی نپوشید و برفت پس ماری
بزرگی بیامد از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام را
پیش او آوردند کنیز دست بر دست میزد و اشاره بجانب پادشاه میکرد که نخورد هیچکس قصد
وی نفهمید پادشاه دست خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد سگ فریاد میکرد

شفا یابد

وخودرا

وخود را از زنجیر منکسر بسیار و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه ازین تعجب نمود
بفرمود تا سکرا بکشادند پس سک بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشته میخواست
که بر دهن گذارد که سک دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه
ازین غضبناک شده در پهلوی خود تیری بود خواست که سکرا بزند چون سک دید که پادشاه
اوراک مطلب اوست سر خودرا در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید پهلوی
گردید پوست و گوشت او بریخت و بمرد پادشاه را از دیدن اینحال عجب آمد بجانب کنیز
ملتفت شد کنیز باشاره خاطرنشان نمود که ظرف سرکشاده بود ماری بیامد و بخورد و
برفت پس پادشاه فرمود تا آن طعام بریختند و طباخرا تادیب نمود که چرا اینظرف
نپوشیدی امر نمود تا سکرا دفن کردند قبه بر سر او ساختند و این کلمات را برو نوشتند تا هر که
بر این قضیه اطلاع یابد از وفاء سک آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده که در
شخصی شخصی را کشته بچاهی انداخته بود که کسی را براو اطلاعی نبود الا سک مقتول را که هر روز
بر سر آنچاه آمد و خاک از و دور میکرد و بحفره او اشاره مینمود چون قاتل را میدید فریاد میکرد
چون اینمعنی از و مکرر بوقوع انجامید آنجا را حفر نمودند شخص مقتول یافتند پس آن مرد را گرفته
از و اقرار ستردند و قصاص نمودند گویند حسین بن احمد شاعر را چون وفات نزدیک رسید
وصیت نمود که او را زیر پای امام همام موسی بن جعفر ع دفن کردند و بر سنگ قبرش نوشتند
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والدین الطوسی
فوت شده بنابر وصیت وی نیز زیر پای امام ع قبری حفر نمودند سنگی آمد که براو نوشته بود
بیرون آمد بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشته الحال هست ممکن که این همان سنگست بدانکه اکثر
معتبرین بر آنند که سک اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند
ابن عباس گفته که سرخ بود و نام وی قطمیر قرطبی گفته زرد یعنی بسرخی زند و بعضی دیگر گفته اند قطمیر ع د
کبود آسمانی رنگ بوده و بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و از نقلی دیگر آمده که
حضرت امیر المؤمنین ع آمده که نام وی ریان بود که مر طباخی بوده مضعف انبقول آنکه
بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلاب است نه از صفات
طباخ در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی که اصحاب کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ
مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس
نیز آورده ذکر مینمود روایتا اول کمیلمنا ثبل طیخا مرطونش بوالس سامونس بطنیوس کسنغو

طط ز روایت دوم ملیخا و مکسلمینا و طوم یونس و بطالس و بوس سانیوس بطنیوس کسنغو
قطمیر و نیز جهة خواب و آرام و دفع بکاء اطفال بنویسید که اعوذ بکلمات الله التامات التی نامو
اصحاب الکهف و الرقیم الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک
التی قضا علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی اللهم ابق النوم و اسکینه علی حامل
هذا الکتاب بالف لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم و در بعض تفاسیر آورده که در
سوره الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سک براو حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند
و از نیش بوی نرسد آنیست که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز جهة دفع حمله سک وکلبهم
باسط ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملئکه داخل نشود در
خانه که در او سکی باشد یا صورتی باشد لهذا که سک اگر نجاست خورد نجس العین است و ملئکه
طیب و طاهر اند با ماکن طیبه با نزهت در آیند و از اخباث و انجاس محبت و محترز باشند
و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیز بپرهیزند و بعضی اشباح باید نپذیرند زد
چه ملئکه عقول اند ایشانرا کار با معنی است نه با صورت بدانکه اجزاء جمیع صورت سک حتی
موی و ناخن و استخوان که روح برانها حلول نکرده جمله نجس و اکلش حرام خلافا للمالکیه که
سک بچه چشم نگشاده را حلال دانند پیه و دهن پلیدست و نیز گوشتش باشد بخلاف
گوسفند که چربی او و بالای گوشت او بود اگر گوسفندی شیر سک خورد گوشت او بگردد
بصفت گوشت سک که چربی تحت گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی زبان سک
سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سکی بدو فریاد نکند اگر پاره از گوش سک ببرید در
دست نگهدارند سگان نزد وی فروتنی کنند دندانهای ورا اگر کسی بر سک دیوانه گزیده
بیاویزند در دوی ساکن شود اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد و اگر بر کودک
بندند بسهولت دندان بیرون آورد اگر کسی با خود دارد هیچ سکی بدو فریاد نکند اگر بکسی
زهر کشنده داده باشند شیر سک خورد نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه
نماید اکتحال باو سپیدی سبل آرد و اگر بمرکین او را خشک نموده وصلابه کرده تا بتابستان نیز
خمیر نمایند بر او ورام حاره نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سک خواهند را بر خیزاند در
مکان او بول کند فوز اقولنج وی ظاهر شود و سک در حال بمیرد اگر دندان او با
بر کسیکه در خواب حرف زند بیاویزند ساکت شود شیر سک بر زهار بمالند موی ببرد

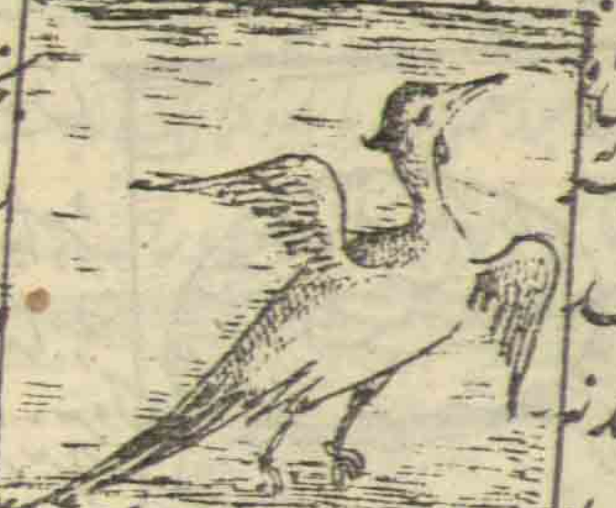
کار لوزه کنند اگر موی سگ شبانه بر مصروع آویزند نافع آید و کبیره که نبده گر بزند باشد بیرکین
سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر سر موی مالند دیگر نیز نروید تعبیر دیدن کلاب
در خواب دلیل تهدکاران یا مردم سفله که جرأت بر معاصی نمایند اگر فریاد کنند دلیل مرد
سفله و طامع باشد اگر ببیند که سگی و را گزیده یا دریده بقدر آن از دشمن الم و غم رسد
و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند و دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس از
زندان و کم سخن و پنهان شدن و دیدن او در شهر دلیل بتجدید ولایتست و باشد که دیدن
سگ دلیل کفر و نومیدیست از رحمت خدای تعالی کقوله تعالی کمثل الکلب و دیدن
سگ شکاری دلیل عزت و رفعت و روزی و سگ گله دلیل مرد صالح که بغیرت باشد
بر اهل و همسایهٔ خود اگر ببیند که قبای و پاره کرد سفیهی و را عتاب کند اگر فریاد زند
دشمن ترک عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیطه و معاند و بچه سگ فرزند
محبوب سفید او مؤمن و سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل مرد سفیه باشد
شده دیدن سگ گله رسیدن فایده از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت
اگر رائی در عرضه آن بود ارطامیدوس گفته اگر سگان شکاری بیند خارج از شکار
دلیل خیراست بجهة طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار بیند دلیل بطالت و دیدن
سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن
کلاب دیدن قوم ذلیل اگر ببیند که سگ را شکار کرد حق تعالی بر او علم دهد و فراموش کند
لقوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب **کلب الماء**
قندز است که در باب قاف گذشت از جملهٔ خواص او آنکه اگر خون او را با آب زیره
کرمانی مخلوط ساخته در حمام
دهد اکتحال مغز سر او
کند زهرهٔ او بقدر یکعدس
کشمه که خصیهٔ او بقدر یکعدس
اگر از پوست او جوراب دوزند



بیاشامد عسر البول را شفا
و دفع تیرگی و ظلمت چشم
سم قاتل است ابن سینا
نفع دهد از گزیدن ان
صاحب نقرس نوشید
صحت یابد **فصل دوم در کاف مضموم کرکی** بکون راء مهمله
کلنگ و ترکان درنا نامند مثل گنجشک سریع الجماع بود و حیوانیست که باید او رئیس
مرغان باشد از طبع اوست احتیاط و خوف نوبت پاسبانی و حراست نکند بگیر

کنند

کنند پس چون بخوابند یکی بیدار بماند بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند با آنکه او پاسبانست
چون نوبت او تمام آنکه بهلوی او
وحارس سابق بخواب رود تا آخر
و برخی مسافرت اختیار نمایند
بهیئت مجموعی یکصف روند



بخوابد بر خبر در حراست نماید
بعضی از و یکجای اقامت نمایند
و معاونت یکدیگر کنند
متفرق یکی مثل رئیس پیش
باشد باقی متعاقب تابع وی باشند بعد از چندگاه رئیس موخر شود آنکه در عقب رئیس بوده
مقدم رئیس شود و همچنین بر تبت تا آخر صف هر یک رئیس و مرئوس گردند چون یکی از
مادر و پدر پیر شوند اولاد بر دارند و طیران نمایند هر جا که روند بجهة او قوت و دانه آرند صاحب
عجایب المخلوقات آورده که چون کلنگ بمیرد و بر زمین راه رود بیک پای رود و پای دیگر بالا
دارد از ترس آنکه بزمین فرو رود و طرفی زمین زند که ملک الحزین در باب میم بیاید انشاء الله
تعالی اکلش باتفاق حلال گوشتش سرد و خشک لیکن حرب بلغیست بتهرش آنست که
با باز شکار نمایند تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانانرا
در زمستان انسب بلنماید بعد از خوردن وی عسل بیاشامد لیکن واجبست که اولا بر
پای سنگ ببندند دو روز بیاویزند بعد از آن طبخ نمایند و با سنمار خورند اکل زهره
او دفع خوف کند اگر مغز سر او را زیبق مخلوط ساخته بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر
رسد جزوی از زراریح و مثل او مغز سر کلنگ باهم نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موئی برنیارد
اگر دل و زهرهٔ او را مخلوط ساخته با زیبق بر بینی صاحب نسیان ریزند آنچه فراموش کرده
بخاطرش رسد و اگر زهرهٔ او را در چشمی کشند که آب سیاه آورده باشد دفع کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد غریبست اگر ببیند که کلنگی بر او سوار شده محتاج شود اگر ببیند که
بسیاری از و مالک شده یا باشد بریاست و مال رسد گوشت او در خواب بجهه کسی که اراده
شراکت با کدخدائی دارد نیکوست چه او در طیران خود متفق است با شرکا و ابنای جنس خود
اگر یکی از تنها را بگیرد با قومی پیوند و خویشی نماید نصاری و اهل روم گویند که اگر کلنگی بیند
سفر دوری نماید اگر ببیند که کلنگ بشهر خود برگردد ارطامیدوس گفته که دیدن او در زمستان
دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او احاثت کند
باب بیست و سیم در لام مشتمل بر یک فصل فصل اول در لام مفتوحه
لجاء بجیم نوعی از سنگ پشت است در بحر و بر تعیش کند بحری او را دو زبان در سینه بود و جهر

بوسید بکشند و در صید طیور و غیره او را حیلهٔ عجیبی است چه در آب فرو رود و پس خاک بهم نظارو ثرب
بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان باشد پس هر طیر که بیند در
میان آب کشند تا در آب بمیرد پس بخورد و در بیضه نهد
و در بحر نشیند و بنظر حضانت بیضه کنند تا بچه بیرون آید ارسطا
طالیس گفت که هر جوجه که از بیضه بیرون آید آنچه مستقبل بحر بود
بدریا رود و آنچه مستقبل بر بود به بر رود و بمه بهنا و ابدات شوند که از حیوانات آبی
ایمن از بنا شد و مار خورند از جملهٔ خواص او آنکه ارسطو گفته که هر که جگر او را تازه خورد از درد جگر
ایمن گردد و اگر گوشت او را با سبز که طبخ نموده شوربای وی را مستسقی دهند نافع آید و دو لرا
سخت کند و باد سودا را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن مستوره نیکو روی
و صاحب جمال باشد و نیز با باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن گردیدن از شر ایشان

لقلق و لقلغ لک لک

لقلق و لقلغ لک لک مرغیست از گردن است مار خورد و از ذکا و زیرکی او آنکه دو
آشیان سازد هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون
احساس تغیر هوا و حدوث و با کند بدیار دیگر رود و سا باشد
که ترک بیضه خود کند و چون خواهند که جا نور را
از جای بجای برانند لک لک را ازمکان نخهدار زند چیدا
فزع کند که همه هوام و جانوران گریزان شوند اکلش
حرام از جملهٔ خواص او آنکه هر گاه بچه او را ذبح نمایند و به بدان مجذوم مالند شفا یابد و هر که بکدانک
از مغز سر او با یکدانک پنیر مایه خر گوش گداخته بنام شخصی بکسی بدهد تا تناول کند تعابت
محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد عشق
زایل شود و اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او را با خود دارد خوابش نبرد و اگر چشم
چپش را با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود دیگر آنکه یک بال یا بیند هر دو چشم او را با خود دارند در میان
آب در آید غرق نشود اگر چه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند
بر قومیکه با هم درست باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود و هر گاه
متفرق بیند اگر جمعی نزو در مکانی مجمع بیند ایشان دزدان و راه زنان باشند اگر بیرای
مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و برکت است و باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد

لبوه

بمکانی لبوه بفتح وضم و باء یکنقطه ماده شیر تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر پادشاه بود

تعبیر
لقلغ و لقلق
تعبیر
لبوه
تعبیر

اکر

اگر بیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد و شماتش ترک کرده و برا عداء غالب آید
اگر رائی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و ممالک بدست آورد و آید باب تاء مثناة فوقانیه و چهام

مها

در میم مفتوحه مها گاو کوهی اگر مغز سر او را صاحب قولنج تناول کند صحت یابد
و اگر شعبهٔ از شاخ او را با خود دارد همه درندگان و
سباع از او بگریزند
اگر شاخ او را بسوزانند و با
پوست او را در خانه
بخور کنند ماران
گریزان شوند باقی خواص
در بقره وحشیه گذشت
تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد کثیر العباده
گوشه گیر بود اگر بیند که چند
و او را یافته ریاست یابد
یا زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند و اگر بیند سر خود را سر گاو کوهی بیند بریاست و ولایت رسد و غنیمت
یابد اگر بیند که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت جوید و در بادت مشغول گردد

معزه

معزه بعین مهمله و زاء معجمه بز و بز کوهی اکلش باتفاق حلال لیکن موصوفست بجفاف تفضیلی که
او را بر گوسفند است بنا بر آن شیر و تنحافت پوستست از دنبه بکی دارد و در پیه او زیاده شده
و لهذا عربان گویند تیه المغرلطنه یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه و تعالی الیت
گوسفند تازه آفریده پشم او را بسیار کرده بز پوست بز در رشت و غلیظ لیکن مویش کم
کم گردانیده از جملهٔ خواص او آنکه اللحم اومورث النسیان و فراموشی و مولد بلغم و محرک سودا است
لیکن نافع است کبد که دو دل دارد ابن سینا گفته که سرگین او محرک خوانگسنب السبب قلبه بجهة
در او ست اگر زن او را با پشم بردارد سیلان خون از و باز دارد دیگری گفته اگر شاخ
بز سفید سیاه بند در رگوی محکم بسته در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا بر ندارند زهره نهانه
که پشیر و ریش بز هاست اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش گذارند
گرانی از زایل کند و منع
نزول آب کند و اگر زهره
نهان زا اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید
را بر کنده باشند دیگر موی بر نیارد و نیز
چشم بر آورده باشند پرده چشم زایل کند و مانع از
حدوث شد و گرده و گوشت زاید در چشم قطع کند طلاء
او داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز سر او نسیان
آورد و محرک سودا باشد

مها
مشتمل بر فصل
فصل اول در
میم مفتوحه
افصح
تعبیر
معزه

معرج

فصل دوّیم در میم مکسوره معراج بعین و راء مهمله و جیم جانوریست عجیب مثل خرگوش زرد
رنگ یکشاخ سیاهی بر سر دارد هر حیوانیکه او را ببیند بگریزد در جزایر بحار میباشد فصل سیّم

مرغه

در میم مضمومه مرغه براء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ خوش طعم است بقدر سلوی که
بلدرچین گویند جمع و مراعت شبیه بدراج اکلش حلال از جمله خواص او آنکه شکم او را پاره کنند
بر خاری یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد گذارند بیرون آید

مسهر

مُسهر بسین مهمله و ها
و راء هرمس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت
نماید آواز خوش دارد مکرّر بخواند و ترجیع صوت نماید هر که
بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب کند اگر مغز
سر او را در سایه خشک نموده بوزن بلده هم با روغن بادام در بینی
هر که مسعوط نمایند خوابش نبرد هر که وی را ببیند گمان برد که شراب خورده و مستست هر که سر او را
در دست گیرد یا در نزد خود دارد مسرّت بسیار او را روی دهد و وحشیه و وسواسش زایل شود

ناقه تعبیر

باب بیست و پنجم در نون مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در نون مفتوحه
ناقه شتر ماده خواص او در ابل گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد
اعجمی است اگر غیر عربی باشد عربیست اگر ببیند که ناقه را میدوشد زن صالحه و نجیبه
روزی وی و فرزندی نصیب او شود اگر ناقه با بچه اش ببیند ظهور آیه و فتنه عامست ابن
سیرین گفته اگر ناقه با خطام ببیند سفر برابست اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد
والی ولایتی گردد که در او زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم
که از ناقه بختی شیر دوشیدم پس خون دوشیدم ابن سیرین گفت بشهر دیه عجم حاکم گردد
و از ایشان زکوة گیرد او شیر است ما لالاخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند
و خوردن گوشت او دلیل بلا لقوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم
اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل مصیبت و پشیمانیست لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا
نادمین ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس سوار شود با زن او دخول کند و اگر ببیند که ناقه
او استر با حمل گردید هر که زنش با زن گیرد اگر ببیند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد
اگر ببیند که ناقه داخل شهر شد آن شهر را فتنه و مصیبتی بهم رسد لقوله تعالی انا مرسلوا
الناقة فتنة لهم و اگر او را در شهری پی کنند آن شهر را مصیبتی رسد

نجام

نجّام بجاء مهمله مرغیست
بخلقت بط چون اراده خوابیدن کنند پراکنده گردند نرها بخوابند و ماده‌ها بیدار مانند

هرکدام را

هرکدام را خوابگاه علیحده باشد از جنس داده نر و ماده بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهد از او
دور شود و نر نزد بیضه‌ها ند نشیند بر بیضه‌ها نداند این
قایم مقام حضانت باشد چون مدت تمام شود جوجه
بیرون آید حرکت ندارند ماده و نر از ایشان آید دم
در منقار ایشان دمند تا روح در ایشان جاری شود پس نر
و ماده هر دو بتربیت اولاد خود معاونت نمایند نر او درشت طبع و بیوفا چه هر گاه بچه خود
ببیند که قوت طعمه خوردن بهم رساینده براند مادر با او برود و نر نزدیک وی نشود تا وقت
جماع اکلش حلالست بصحت رسیده که نجام بچه برای حضرت مقدس نبوی صلعم بهدیه آورده بودند
آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت اللّهم ادخل الیّ احبّ خلقک الیک لیاکل
معی من هذا الطیر یعنی خداوندا دوستترین خلق خود را نزد تو بسوی من بفرست تا با من از این مرغ بریان
بخورد پس امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجّلین علی بن ابیطالب ع آمده دست بر سینه
انس زده او را دور گردانید و داخل شد و سلام کرد و گفت آنحضرت نزد باب بود که انس میان
من و تو حایل شود آنحضرت ع فرمود که اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله الی آخره و در بعضی روایات آمده که آنحضرت ع سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس
او را باز گردانید در مرتبه سیم در را فوتیر بگرفت تا حضرت مقدّس نبوی صلعم شنید فرمود تا در گشودند
امیر المؤمنین ع در آمد آنحضرت فرمود ما ابطاءک عنّی یعنی چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر
آمدی فرمود آمدم انس مرا باز گردانید آنحضرت صلعم فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا بر این داشت
یا انس گفت خواستم که این دعا برای انصار باشد آنحضرت فرمود بل فی الانصار خیر من علی
بل فی الانصار افضل من علی یعنی آیا در انصار کسی هست که بهتر از علی بن ابیطالب ع باشد یا
فاضلتر از وی باشد

نحل

نحل بحاء مهمله آنکه عسل ترکی بال زنبور عسلی چون حقسبحانه و تعالی
الهام نمود مردم عطاء عسل نموده و لهذا او را نحل گویند چه نحل یعنی عطاست از عجایب المخلوقات
آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهت آنکه در این روز حقسبحانه و تعالی بزنبور
عسل وحی فرستاد که اوحی ربک الی النحل و او حیوانیست صاحب
فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال
بشناسد و اوقات باران و تدبیر چراگاه و مطاعم داند و بجهه
پادشاه خود اطاعت و استکانت نماید ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم

وزنبورها

از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند غذای آنها از فضول حلویات و رطوبتیست که از شکوفه
و اوراق و اشجار ترشح کند که همه آنها را جمع کنند و ذخیره نمایند و او عسل است ظرفهای
او یعنی خانهای مسدس پس آنچه از گیاهان بردارند بجز طوم خود چینند و بر آنها خود باز
گشتند و از زبان خود به پشت نقل کنند از کلام ملک علام چنان مستفاد میشود
که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید اما دانسته نمیشود
که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او و هو قوله تعالی کلی من کل الثمرات فاسلکی
سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لآیة لقوم یتفکرون مراد بعضی ثمر است نظیر بش و اوتیت من کل شیء ای
بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور و گاه باعتبار چراگاه
وی طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات اشیاء بد خورد طعمش بد شود و از طبع او است
که تدبیر در معاش خود کند بموضع پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند و جایی که پادشاه ایشان
نشیند خانه جداگانه سازد و دیگر خانها نه آنها که کار نکنند و آنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز
دارند و ماده کثیر الجثه درون وی خالی بود چون بپرند همه بهیئت مجموعی و یکمرتبه بپرواز
آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند بمکان خود آیند نحل عسل اول الموم بسازند پس تخم
ریزند چه موم و نیز از ایشان مرغیست بعد بنشینند حضانت نماید چه از تخم وی
کرم بهم رسد که بجوی بود پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند به
شکوفهای مختلف نشینند بلکه بر یکنوع از شکوفه نمیشینند بعضی از خانها از بچه و
بعضی را از عسل پر کنند و از عادت ایشانست که چون از پادشاه فسادی بینند عزل
کنند یا بکشند و در بیرون نحل اندازند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان
بیرون نیاید چون از طیران عاجز شود لشکر وی او را بر دوش گیرند پادشاه را یعسوب نامند
انشاء الله در یا بیاید نشانه او آنستکه نیشی ندارد لهذا نگزد بهترین او آنستکه سرخ رنگ
باشد و بدتر آنها سیاه بود که در او نقطهای سفید بود لشکر وی کارها مابین خود
قسمت کنند بعضی موم سازند و بعضی آب آورند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی
که اصلا انحرافی در وی نبود بی آلتی و پرگاری بقیاس هندسی و در دایره مسدسی که اختلاف
در او بهم نرسد و آنها بهم متصل واقع شده که گویا جمله یک شکلست که انفصال و
فرجه در او نباشد جهة آنکه از اشکال مثلث و مربع و مخمس هر یک از آنها که با شکل خود در

دایره جمع شود البته در میان آنها فرجه و فاصله واقع شود و همه بیکدیگر متصل نشوند الا مسدس که هرچند
اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری تمام دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند چه او
اوسع اشکالست غزالی در کتاب احیا آورده که زنبور عسل نیکر که بطریق تعلیم حق سبحانه و تعالی
بوی وحی نموده اول در کوهها خانه ساخت و از لعاب خود موم پرداخت و استخراج عسل نمود
از یکی غذا آید و از دیگری شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او که بچه محل خود را باز ها روانها رساند و
اشیاء طیبه فرا گیرد و از انجاس و اقذار اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کند
و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان پادشاه او را کشته بیرون اندازند بچه و صغر او
بهتر از ماده او کار کند بیشتر در فصل ربیع و خریف در بهار بیشتر و از طبع او لطایف و بالکتب چه
چه نحل مرده در نحله نگذارند بلکه آنچه بود بیرون ریزند و آنچه آب شیرین و صاف باشد بیابند
و طلب کنند تا هر جا که یابند و از عسل نخورند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود بدانکه
اگر عسل در نحله کم شود در آب اندازند تا جوف آنها آب بسیار شود از نفوذ آب چه هرگاه
آب نفوذ کند خانهای پادشاه و خانهای ذکور خود خراب کنند و باشد که پادشاه
بکشند مثل مار پوست اندازد اگر سوسه بد و مضرت رساند بکشت نمک در نحله زنند
و هر ماه یکبار بگشایند و بسرگین گاو دود کنند سوسه برطرف شود و دیگر آنکه ایشان چون
بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر بجهة نحل در کشتی جا بهار آرند
چون عبور کشتی بموضعی رسند که در او درخت و شکوفه بسیار باشد درهای نحلها را
بگشایند روزها تا بر عسل بیرون آیند در آن موضع از نارها و انوار بار بردارند شب
بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند که خطا نکنند و این حیوان همیشه در ایام بجد و جهد
کار تمام کنند تکاهل و تکاسل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد یا دود بود یا آب آتش
بود که او را از عمل باز دارد بدانکه جمهور انام و اکثر علما بر آنند که عسل از دهن نحل بیرون
آید و از امام همام حضرت امیر المؤمنین در باب مذمت دنیا منقولست که آنحضرت
فرموده اند که بهترین ملبوسات بنی آدم را لعاب کرم پیله است و اشرف مشروبات وی
رجیع نحل یعنی برگشته او و این محتملست که قی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او
که از طرف دیگر آید بهر طریق مضمون اینکلام عجب انجام مطابق کلام ملک علام است
که یخرج من بطونها حاصل که عسل از بطن او بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن
یا غیر او چنانچه سابقا مذکور شد گویند که ارسطاطالیس خواست تا تحقیق نماید

بتجربه نحل خانه از شیشه ساخت تا نظر کند که چه قسم شهد از وی بیرون آید نحل اول لاروی شیشه
بگل اندود کرفته تا عمل وی مرئی نشود و بعد شروع درکار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود
مسوّد اوراق گوید که نکته در اینکه عسل مقلوب لسع است چه نحل از طرفی نحل که نیش زند و از
طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی نیش رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بے
نیش محنت حاصل نکردد و در بعض تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزیر فرود می آید و در اماکن
آن میرود و نحل او را میخورد و نحله آمده در خانهای از موم لشبه میریزد و بعضی گمان برده اند که
مگر عسل در درون وی از فضلات غذا هم رسد و در معدهٔ او مستحیل شده بعسل
چون حقسبحانه و تعالی او را باکل حلال امر نمود تا لعابش شیرین و شفا کردید از آن بعد دوای
الهی شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه اگرچه ظاهر آیه وافی هدایه و فیه شفاء دلالت بر
عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد چه تقدیر و فیه نوع شفاء او بعض شفاء یعنی آیه
شفاء لکل علّة باردة رطبة علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد محبت امیر
نحل است که علی بن ابیطالب عم باشد لهذا آنحضرترا یعسوب نامند یعنی پادشاه نحل که
شهد محبت او علل همه ذنوب شیعیانست چه مراد از ناس معرف بالف و لام تعریف
شیعیان و اهل بیت اما سایر مردم بصورت ناس باشند بمعنی نسناس و این تاویل محمول
بر تفسیر باطنست چه قرآنرا هفت بطن است بنابراین آیه وافی هدایه مقتضی عموم باشد
و ابن مسعود از حضرت مقدس نبوی صلعم حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت
فرمود که العسل شفاء من کل داء و القرآن شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین القرآن
و العسل یعنی شفاء هر علتی است و قرآن شفاء آنچیزیست که در سینهاست پس بر شما باد
بیابید دو شفا که عسل و قرآنست نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهة من
آب بیاورید که حقتعالی فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیاورید که فرموده
و فیه شفاء پس زیت طلبید که از شجرهٔ مبارکه طیبه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید
شفا یافت ابی سعید خدری روایت آورده که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی صلعم آمده گفت
برادر مرا اسهالست آنحضرت فرمود که عسل بنوشان آن شخص برفت برادر خود را عسل
نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده گفت که عسل نوشانیدم اسهال بیشتر از پیشتر گشت
آنحضرت فرمود عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت چهارم آمده گفت یا رسول الله عسل
نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت فرمود که صدق الله و کذب بطن اخیک

اشبعه

اشبعه عسلا یعنی خدا تعالی راست گفت که و فیه شفاء و دروغگوئی شکم برادر تست که کلام الهی
دیر قبول میکند برو عسل بنوشان پس آن مرد این نوبت که عسل نوشانید بامر الله شفا یافت
جمعیرا که مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده اند و گفته اند که موافق
عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب
آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حاصل شود نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل این اسهال طبیعت
بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین اسهال باشد مادام که قوت باقیست اعانت کنند در بیرون
یعنی نه بند بستن وی ضررات پس محتملست که اسهال شخص مذکور نیز مثل این اسهال باشد که از امتلاء
هیضه باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی داشته که آنحضرت در اشفاء عسل امر
فرموده تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده و اسهال بازایستاده باشد عسل همان مسهل بود که دفع
اسهال بمسهل شده و هیچ اعتراضی را او نباید بدانکه عسل گرم و خشکست که ادرار بول کند و اسهال
نماید و تهییج قی نماید و تشنگی آرد و بصفرا مستحیل شود مولد خون با حدت کردد اما باید
بجوشانند و کف وی بگیرند حدتش برطرف شود و نفخش کم شود و غذای بسیار دهد
خربزه وی انفع از همه بود سیب ترش دفع مضرت وی کند اگر بر عسل خام که آب و آتش
بر او نرسیده باشد مشک و خلنجره اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او بانگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع
زهرها کند خاصیت او آنکه اگر کسی خود از در محلم نشود و لیکن غم آرد چه شهد و شادمانی اوست
اما نحله آفتش کم و اکلش حرام است تعبیر دیدن نحل در خواب دلیل رزق او و رنج است
برای کسی که او را فنا کرده باشد اگر نحله او را بگزید زود عسل آرد بمال حلال رسد اگر همه
عسل بر آرد و بجهة نحلها خبری آورد و بر قوم ستم کند اگر چیزی آورد عدالت کند اگر والی
باطالب حق باشد اگر ببیند نحلها بر او نشستند والی و رئیس قومی گردد اگر پادشاه بود
ملک و ولایت متصرفش درآید اگر رائی از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود و
بجهه لشکر است جهه آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب نحلی بکشد بر دشمن خود غالب
آید و اگر اهل فلاحت بود بجهه او بد بود و نبرد بدان او و دلیل علما و اصحاب تصنیف است
چه بر او وحی نازل میشود و باشد که دیدن او دلیل برکت و جهد در کسب باشد اما دیدن
عسل در خواب مال حلالست بلا تعب و بجهه مریض شفاست اگر بیند که بمردم عسل
نوشانید بدیشان سخن شیرین با قرآن بآواز خوش شنوانند و اگر بانگشت عسل لیسید

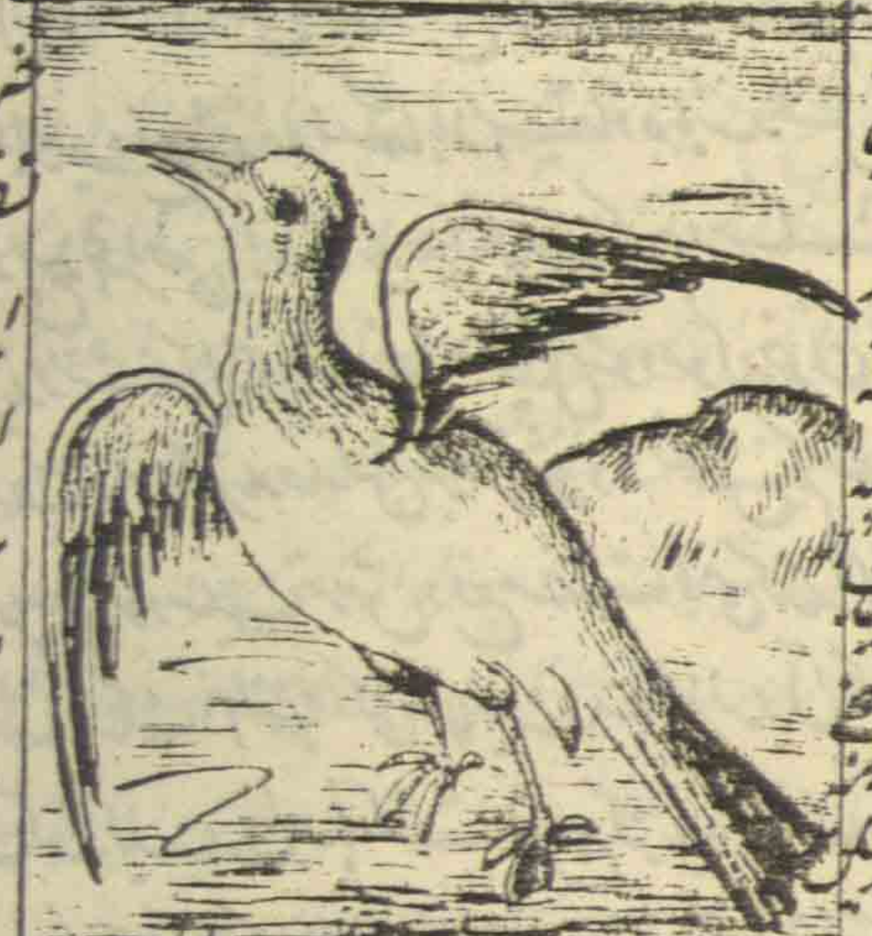
تعبیر

تزویج

تزویج نماید و اکل او معالجه و نقل است ما شهد او میراث حلال و مال اشاکلت ابن
سیرین گفته که شهد در روی حلال بود جهت آنکه بدو نرسیدا که ببیند که نزد او شهد که آشته اند
با او علم غریب باشد که مردم شنیدن آن را آرزو دارند شهد شما علم و ظرف صاحب و مال حلال
و بجهة زاهد غنا و حسن اعتقاد و نیکوئی دین اگر ببیند که شهد میخورد و فوق و عسل است کبیر بی

نسر

نکاح کند نسر کرکس ترکان قاجر نامند از حضرت امام حسن منقول است که آنحضرت
فرمود که او در صوت خود گوید که عش ما شئت فان الموت ملاقیک یعنی بهر نحو که خواهی
زندگی کن که مرگ بتو خواهد رسید گویند که تواند بود که این قول بسبب طول عمر خود
گوید چه او هزار سال عمر کند او را منقار باشد نه چنگ لیکن ناخنهای او را زمثل خنگ ردانه
باوی جمع شود چنانکه
نگاه دارند که ماده او بیضه
نهد و حضانت نماید
آنچه بصحت رسیده آنکه
که آفتاب رو باشد بیضه
بجای حضانت او باشد حیات
مرتبه ایست که از جهار کرز
گویند که نه بیند لیکن



خروس با ماکیان جمعی
نظر کردن بر بیضه خود
این گمان باطلست
او در اماکن تمایل
نهد حرارت آفتاب
نظر و قوت بصر او
جیفه را ببیند بعضی
بقوت شامه دریابد

لهذا چون بوی خوش شمام نماید در ساعت بمیرد قوت طیران بال او مرتبه ایست که در
یکروز از مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بر پر او باشد نتشنید
شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدو و خود را طبقه طبقه در هوا
بلند کند و با شد که در اینحالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از ترس خفاش
بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد بر مفارقت از زوج خود ملتزم ساخته
طیور غمگین گردد چه هر گاه یکی از آن دیگر جدا شود آن دیگر از غم بمیرد مثل سنگی که در آشیانه
عنقا یافت شود در آشیانه او نیز یافت شود بجهة عسر الولاده نیکوست گویند در طیور
سباع بزرگ جثه تر از وی نباشد بد انجهة او را عزیف طیور گویند یعنی سید
مرغان نقل است از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرمود نمرود جبار را خلیل الرحمن ابرهیم
علی نبینا و آله و علیه السلام حجت گرفت بتوحید ما ربی عظیم خواند نمرود از حماقتیکه داشت

کفت

کفت الحجه حق است که تو میگوئی بلی پرستم تا آنکه باسمان بروم و بدانم آنچه در آسمانست پس
چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت او باد را و گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب
زیر و چوبها را باطراف تابوت نصب نمود و بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را بپایهای
کرکسها بست جوانیرا رفیق خود کرد و ایشان در میان آن نشستند کرکسها بطمع گوشت بپرواز
درآمدند در هوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالای یکشبانه
و بجانب آسمان نظر کن و ببین که با آسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالای یکشبو و نظر کرد
گفت آسمان بهمان طریق بنماید که از زمین مینمود گفت در زیر یکشبانه و بزمین نگاه کن
ببین که چون بنمی جوان در زیر بکشاد گفت که زمین مانند تپه و کوهها مثل دودمی بینم پس
کرکسها در یکشبانه روز دیگر پرواز نمودند بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگه
داشت نمرود برفیق خود گفت در بالای یکشبانه و بر جانب آسمان و زمین نظر کن تا چه بینی
بگوئی جوان در بالا بکشود گفت زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها
الطاغی بر کرد حکمه گفت جواینکه با نمرود بود تیر و کمان بر داشته بود پس نمرود مردود
بر و تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود برگشت پیش نمرود فرهاد
گفت از شغل آله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت تا چوبها بطرف تخت کرد نید
تا گوشتها سر از زیر شدند تا کرکسها با زمیل نمودند بطرف زمین پرواز نمودند آواز پر آنها
مرتبه شد گشت که صدا در کوهها پیچیده از مکان خود زایل شدند کما قال الله تعالی و ان کان
مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه او جیفه است لهذا اکلش حرام است اگر دل او را بر او بست
کرگ گذارند بر آدمی او تیز ند محبوب القلوب نام کرده و در نظر مردم با هیبت بود تمر و دستار ظفن
و غیره حاجتش روا گردد و دارنده او را ضرر نرسانند اگر استخوان بزرگ از استخوانهای او بر کسی آویزند
که خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و محترم گردد اگر استخوان
ران چپ او را بر کسی آویزند که سنج و پیچش ناف و درد و کهنه داشته باشد نفع بخشد اگر پر او را
در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جگر او را بسوزانند و بپاشامند قوت باه را زیاد کند
اگر بیضه او را بعضی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط ساخته سه روز بر حاجب مالند قوت عجیبی بخشد
اگر زهره او را با آب تمر مخلوط ساخته اکتحال نمایند و بر دو چشم مالند از نزول آب مانع آید
اگر فلک علای او را بر گردن آدمی او تیز ند هیچ جز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر

ثعلب

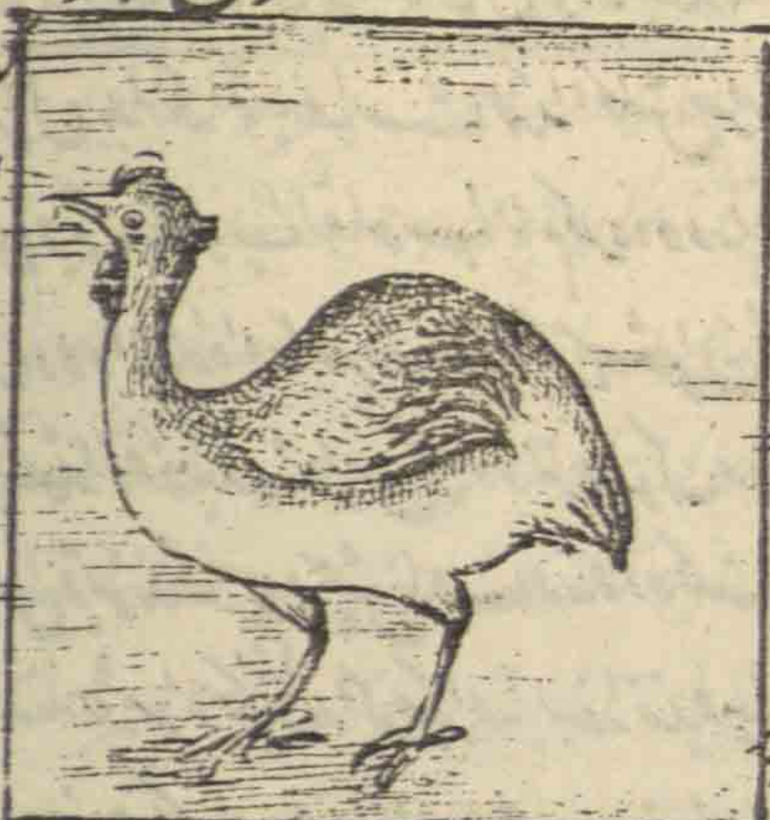
زن عسر الولاده گذارند بزودی بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر

با او نزاع کند پادشاه بر او غضب کند و ظالمی بر او موکل کرداند که از و بترسد اگر مالک کرکسی شود ملک
بزرگی بدست وی در آید اگر مالک او شود و بپرد و شهر سد کارش بلند شود و جبار و
صاحب عناد کردد و چون نمرود اگر بچه اش بدست وی آید او را فرزند عظیم هادی
بهم رسد اگر روزای این خواب را بیند بیمار شود اگر بچه کرکس را ربوده باعضو او را بخراشد بیماری او
دراز کشد مذبوح او دلیل پادشاهیست اگر زن حامله کرکس بیند فرزند خود بدایه دهد
یهود دیدن کرکس را به انبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توریه انبیا را باو تشبیه نموده اند
ابراهیم کرمانی گفته که او را با کرملوک تعبیر نموده اند حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او خلق نموده
که موکل ارزاق طیور است جاماسب گفته که اگر او را بیند یا آواز وی شنود با نانی
مخاصمت کند ابن المغری گفته کسی که مالک او شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت
رسد و بر اعدا غالب کردد و عمر دراز کند و باشد که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان
محفوظ ماند و انتفاع یابد تا آنچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد از کسی
که لایق او باشد رسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او
دلیل بدعت و ضلالت باشد دیدن ماده او دلیل موت بود و جهت آنکه سلب ارواح کند و

نعامه

میته خورد نعامه بفتح مهمله شتر مرغ ترکی دده قوشی نامند حیوانیست که بیضه آرد
و بپرد و جوجه کند بعضی گمان برده اند که مرکب از شتر و مرغ بهم رسیده این گمان باطلست

بلکه او نیز نوعی از حیوانات
طیور و بهایم را ابر زعم آنکه
نداده اند گوشهای وی
ظلیم گویند یعنی شتر مرغ سیاه
و او را کمعا نیز خوانند
از اعاجیب امر او آنکه بیضهها
گذارند چنانچه اگر رشته بر سر



گویا که برزخ است ما بین
او در فته طلب شاخ کنند
بریده اند و لهذا او را
این زعم فاسد است
یعنی کوچک گوش
بطول بخط مستقیم
آنها بطول نکشند

هیچ نحو از هیچ یک منحرف نشود و هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت کند بس بطلب طعمه و
بیرون رود و چون بیضهای شتر مرغ دیگر باید بحضانت آنها اشتغال نماید و بیضهای خود
فراموش کند و بسوی صید نیز بر نگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و
بیضهای خود سه قسم منقسم سازد و قسم اعلا را حضانت نماید و بچه بیرون آرد و او طرا

غذای خود کند و ثالث را بیرون گذارد تا متعفن گشته کرم شود غذای بچهای خود کند نر و در حضانت
معاونت نماید ماده را بخلاف باقی طیور که اگر یکی شکسته نگردد در بیضه و حرکت اعانت
جفت خود نماید اما اگر یکی را بکساری رود باید در جای خود چندان کرسنه ماند تا هلاک شود او را
قوت سامعه نباشد اما شامه او بمرتبه قوی بود که از قوت سمع مستغنی کردد و بسا باشد که
از قوت شامه از اماکن بعیده رائحه صیاد استشمام نماید لهذا اعراب در امثال خود گویند
فلان اشم من النعامه ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشنود
و آب نیاشامد شتر مرغ را ساق پای نبود از حماقت وی آنکه چون صیاد و بوی رسد سر خود
در ریگ فرو برد اگر دویدن او مقابل وزیدن باد بود هر چند باد بشدت وزد تند برود
استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفلی مروارید با
حلقه بلند ربایند و فرو رود در درون او بگدازد بس تغذی بنار و اطفاء هضم او عجیب و غریبست
چه سمندر در آتش بیضه و جوجه کند اکل شتر مرغ حلالست چه از جمله طیباتست از جمله خواص او آنکه
زهره او سم قاتلست فوراً مغز استخوان او مورث کسالت و کاهلی بود اگر بیر کین وی را
سوخته و صلایه کرده بر سقف طلا نمایند در ساعت زایل کند سقف سیاه هم گویند که در روی
بود و هر بیضه او را خالی نموده در سر که اندازند در میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهنی را که او
فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آرند بر شمشیری و کاردی که از وی سازند هرگز کند

نغبه

نگردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی انعامه را بنعمت تعبیر
میکنند اگر سوار شود سوار اسب تندرو شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود یا
خواجه سرای دخول کند و نیز گویند دیدن او دلیل کریه باشد و باشد که دیدن هر یک از وی
بر نعمتی دلالت کند مثلاً اگر یک نعامه بیند بر یک نعمت و اگر دو بیند و سه بر دو

نغجه

نعمت دلیل باشد نغجه بلفظ ماده در مثل گویند اعجل من نغجة علی الحوض زیرا که چون
ابتر ابر بیند از شتاب بر وافتد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آیه یوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا نوشته بر نهند خوابانند بر سر
زن که در خواب باشد گذارند چنانچه مطلع نگردد هر چه از وی پرسد جواب گوید از آنچه داند
چیزی پنهان نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط ساخته بر او طلا کنند موی را سیاه

نغب

سیاه کند چون از شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید
ظاهر کردد اگر پشم او را از تن بردارد دیگر باز بگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه

مبارکه ما لدار اگر فربه او را دید بحال اگر لاغر دید دو گوشت او میراث و پشم و شیر مال اگر بیند
که بچه داخل خانه شد دراینسال دلیل زنانی و فراخی معیشت بود اگر بیند که بچه او فوج گردید
زن وی هرگز بار نگیرد و لقاح بسیار دلیل زن صالحه باشد و با باشد که دیدن ایشان
دلیل غم و فقد ازواج بود لقوله تعالی ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجه ولی نعجه واحده الآیه

نمر

نمر پلنگ نر کان فیلان نامند شبیه بشیر بود لیکن بجثه او کوچکتر باشد دو صنف است
یکی بزرگ جثه کوتاه دم هردو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات دو دو از هیچیک نترسد
و بخود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد بر ایجاه اش عنکبوت بخلاف سایر سباع
چون بیمار شود موش خورد مرضش زایل شود جاحظ گفته که او آشامیدن شراب دوست دارد چون
در مکانی بیاید چندان از و آشامد که مست شود و در اینوقت شکار کنند جمعی از عجم آنکه نمر را
وضع حمل نشود الا وقتیکه ماری بروی طوق زده باشد که نفس کشد و نیش زند و نکشد از
طبع و شدت حرص و بی صبری و عداوت باشر باشد چنانچه در بیابانی از اماکن بعیده
که چهل گز بجهد و بلند شود چون صید نیابد چیزی نخورد تا صیدی بدست آرد
جیفه و مردار نخورد در اخبار سید الطاهرین یعنی احمد مختار صلعم آمده که روزی موسی کلیم
علی نبینا و آله و ع در مناجات با قاضی
الحاجات کشف ای پروردگار من خبر ده مرا
بگرامی ترین خلق خود بحضرت وخطاب مستطاب
رب الارباب رسید که ای کلیم گرامی ترین خلق
من نزد من کسیست که هوای من متابعت بکند نه میل
هوای کرکس هوای خود والفت گیرد با بندگان
صالح من مثل الفت مردم بلوط گان و غضب کند بر کسی که بدرد پرده خود و حلال
کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک باک ندارد که مردم کم باشند
یا بسیار و این شدت تمثیل است بدانکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله سباع
ضاره است از جمله خواص آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند موش بسیار در وی
جمع شود اکتحال زهره او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید اما سم قاتل است اگر
کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدا تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بوی
بشنود در حال بمیرد لیکن از آواز کله انسان ترسد و گریزد چو موی می در خانه بخور کنند

عقارب کبیر ان شوند اگر پیه او را گداخته بر جراحات عفنه گذارند صحت بخشد هر که بیخود هم از
پیه او خورد زهر هیچ افعی بدو ضرر نرساند لیکن در عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتلست
بتخصیص زهره او و این قول اصوب است و حوطت اکل طبیخ قضیب او تقطیر بول و جماع سنگ مثانه
کند مداومت جلوس بر پوست او دفع بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت
نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در آن موضع نماند چون پلنگ بر شخصی زخم
زند موش طلب آن شخص کند که بر او بول کند بمیرد پس هر کرا پلنگی زخمی زند البته احتیاط کند از موش
بعضی گویند اگر کسی پیه او را بر بدن خود مالد اگر بر پلنگ در آید از وی نگریزد التعبیر دیدن
او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شده با شوکت بود هر که پلنگ را بکشد دشمنی
باین صفت را بکشد اگر گوشت او را بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی
رسد اگر پلنگ او را سوار شود او را از دشمن ضرر رسد اگر بر پلنگ دخول کند بر بعضی از قوم
ظلمه مسلط شود و اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی در خانه خود هجوم کند و اگر صید کند
بمنفعتی رسد ارطامیدوس گفته که پلنگ بسبب تغیر لون دلالت بر مرد و زن حنا
مکر و فریب کند و با باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند آشامیدن شیر او دلیل عداوت
شارب او ست

نمل

نمله مورچه ترکان قاریجه نامند بجهت کثرت حرکت مسمی بنمله شده
او را از دواج و مباشرت نیست بلکه بیضه او چیز حقیر سفیدی باشد که بر زمین ریزد از و
بیضه متکون شود بدانکه بیضه همه حیوانات بضاد بود غیر بیظه النمل که بظا بود عظیم
الجثه بود در طلب روزی چه هرگاه چیزی یابد سایر مورچه کان را خبر سازد تا بپیش می آیند گویند
این اختصاص برئیس ایشان دارد و در تابستان روزی جمع کنند بجهت زمستان چون جمع کنند و
نگهدارند و ترسد که دانه جمع آورده سبز شود و بروید دو نیمه کند تا نروید سوای گشنیز که چهار حصه کند
جهه آنکه ملهم شده تا آنکه هر نیمه از وی سبز شده و بروید چون ترسد که متعفن شود بیرون آرد
و متفرق نماید بیشتر در شب ماهتاب چنین کنند حیات و تعیش او از قبل اکل نیست قوت
با کل نبود چه او را جوف نیست که طعام در او نفوذ کند جهت آنکه بدن وی از میان مقطوع است
قوت او استنشاق است که چون دانه بدو بشمه کند بسبب استنشاق و بوی آن تعیش
کند و راحه اش بوی اکتفا است مثل چه او را قوت شامه قوی باشد
در ابواب سابقه مذکور شد که هیچ حیوانی شامه ندارد مگر
آدمی و حکه و موش و مورچه بعضی گویند بلبل نیز نگهدارد تا فراموش کند بسبب هلاک

بعضی از درجه آنستکه پر برآرد و در وقت طیران عصافیر بسیار شوند و ایشانرا صید کنند بس بست
و پای که دارد خانه بجهت خود حفر نماید و کجها در خانه خود سازد که آب باران بدو نرسد و بسا
باشد که دو خانه سازد یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقل است که عدی بن
حاتم طائی بجهت مورچکان نان ریزه میشکست و ریزه میکرد و میگفت ایشان همسایگان ما اند
چه هیچ حیوانی سوای او راضی بضعف بدن خود نیست چه او باضعاف مضاعف انفس ای بست
تا آنکه با بچه استخوان خرمای بردارد و حال آنکه از و انتفاع نیابد بلکه بجهت حرص که بر جمع روزی
دارد روزی . بس لکه نخورد و حال آنکه زیاده بر یکسال عمر ندارد و از عجایب کار او آنکه خانها
که بجهت جمع ذخایر سازد دور او غرفها و دهلیزها و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مملو سازد
بعضی از و باشد که مثل زنبور بگزد یکنوع از او را نمل الاسد نامند چه مقدم او باسد و موخر
بنمل شباهت دارد نقل است که موسی بن عمران گفت خداوندا قوم برا عذاب کنی و حال آنکه در
میان ایشان صالح بود خدای تعالی خواست که بمقتضای حکمت خود بوی نماید حرارت
آفتاب برا و مسلط کردانید تا آنکه کلیم پناه بسایه درختی آورده تا راحت یابد خواب برا او
غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را بگزید موسی ع از خواب جست و
همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یک مورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسوختی
یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصی را عذاب و نقمت است باید دانست که در احادیث
هیچ اشعاری نیست باینکه کشتن نمله بجهت رسانیدن آزار که ابتدا از او در چه دفع ضرر از نفس
واجبست حرمت هیچ احدی از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه ترا مباح
کردانیده از ضرب و قتل و دفع مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرری که بر تو رساند و عتاب
با موسی که انتقام بجهت نفس خود قتل همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه اذیت تنها بو نموده بود
صریحست بر آنکه دفع موذی از نفس واجبست قصه نمل با سلیمان ع در تفاسیر و غیره
اشتهار دارد گویند که او بقدر گرگی بوده بعضی بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و
بعضی حرمی گفته اند **فایده** بجهت دفع مورچه در سوراخ او دایره کشیده این آیه فایده
بخوانند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون و دیگر بجهت
محافظت ... بیت العروس تحتفل و تکتحل و تختضب و کل شیء تفعل غیر ان لا خصرت
تعصی الرجل مقدس نبوی ص این افسون را تجویز نموده مؤلف حیوة الحیوان گوید
که بخط بعضی علما دیدم که بجهت دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح

از ایام مذکوره نزد طلوع آفتاب بگوید افطری و اتبری فقد قوة بنو بطش نبعثت
ایتها الحرب بالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از تمام تف بر موضع مورچه کند
پس باید که زیت پاکیزه بانگشت بردارد و بمورچه مسح کند و نیز گفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که
بجهت دفع مورچه آنستکه بنویسد در ظرف پاکیزه این اسما را و بشوید و بر خانه مورچگان ریزد
هذه الاسماء که الحمد لله باهیا شراهیا سناکم و نیز گفته در بعضی مصنفات که بجهت افسون
مورچه بر چهار سفالات نادیده بنویسد و بر چهار طرف آن موضع دفن کند که مورچه در آن موضع
دیده نشود بزمین فرو رود و هذا هو اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا لا تسکنوا
فی منزلنا فیفسدوا و الله لا یصلح عمل المفسدین الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله
آنکه مجربست بجهت دفع موران آنستکه بر لوحی از پوست تر بنویسند و بر خانه موران نهند این
و ل ه ا ل م ل ح م د و ل ه ا ل م ل ک الله الله و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدینا سبلنا
ولنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون آهیا شراهیا ادونای ال شدای ارحل ایها
النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
د و ح م ح م در اخبار آمده از سید البطحا که حضرت مقدس نبوی ص از کشتن مورچه نهی فرموده
گفت مکشید مورچه که روزی حضرت سلیمان ع با قوم خود بطلب باران بیرون رفت
مورچه دید که بر پشت افتاده دستها بجانب آسمان برداشته گفت بار خدایا ما
مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضل تو که ما را بگناه بنی آدم مگیر بجهت ما باران بفرست
که اشجار سبز شوند و میوه و اطعام ما کنی سلیمان ع گفت قوم خود را که برگردید بتحقیق
که بسبب غیر خود آب داده شدید باید دانست که مکروه است اکل انچه مورچه بدهن و بدست و پای
خود برداشته باشد و اکل مورچه حرامست جهت آنکه پیغمبر ص نهی کرده است کشتن او را
بیضه نمل که تخم سفید است از مورچه گرفته سائیده از بدن موی کند یا تراشیده
بموضع وی مالند دیگر موی بر نیارد اگر تخم او را در میان قومی بپاشند آن قوم متفرق
شوند اگر وزن یک درهم از و بکسی دهند اسفل خود را آنکه تواند داشت باد بسیار از و جدا میشود
اگر خانه موران بسرگین گاو و یا سرگین کربه بگیرند و بگشایند بلکه از آن موضع بگریزند و چون
سنگ مقناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بگریزند **تعبیر** دیدن او در خواب ولیل تعبیر

مر ضعیف اصحاب حرص و کاه بلشکر تعبیر کنند و کاه بجیوش اکر ببیند که مورچه داخل خانه او
و با او بار کران بود فراخ روزی کردد و اکر بر فراش خفته بیند اولاد او بسیار شود و اکر بیند
که مورچه از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال از خانه او کم شوند اکر بیند که از مکانی بمکانی
پرید اکر در ان مکان بیماری بود بمیرد یا قومی از آن مکان بسفر روند مورچه دلالت بر روزی
و ارزانی بود چه او نمیاید مکر در مکانیکه در او روزی باشد اکر بیماری ببیند که مورچه
بر جسد او دوید بیمار بمیرد جهة آنکه مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود جهة آنکه مورچه از صنف
جاندار کشته که اکر ببیند که مورچه از مکان وی بیرون رفت و راغبی رسد فصل دوم

نسناس

در نون مکسوره نسناس بفتح نون خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون
و دو سین مهملتین خلقی است در صورت ناس مشتق و از جهة ضعف خلقت او
مسعودی در مروج مذهب آورده که او حیوانیست مثل انسان و بیک چشم باشد از آب
بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان کروهی باشند



هر یکی نصف بدن و نصف سر و یکدست
و یکپا کویا نصف انسانست بطول بر یکپای جهد و
بتند رو و در دویدن بسیار سریع باشند
ابن اسحق کفته که نسناس خلقی باشند که بصفت
مذکوره در یمن که اهل آنجا صید ایشان کنند
و بکشند و بخورند جمعی از مردم یمن وقتی بقصد
صید نسناس بیرون رفتند سه نفر یافتند و نظر از
ایشان پنهان شدند و یکی را کرفتند ذبح نمودند
یکی از صیادان بگفت چه خوب فربه است
آمد و نسناس شنیدند یکی کفت چرا فربه نباشد
که صرد خورده است و صرد جهة الخضر است پس او را کرفته و کشتند ذابح وی کفت
چه انفع است خاموشی آنکه کفت من هیچ نمیکویم چون آواز او را شنیدند او را نیز
کرفته ذبح نمودند ابو الامثی کفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود
بود و ایشانرا عقلیست که در بیشه ها و سواحل بحار تعیش کنند عربان صید
ایشان کنند و بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب متکلم شوند و برخود

نامهای عربان کذارند در کتاب صفا مذکور است که مردی ببلاد ایشان رفته بود کفت دیدم که ایشان
بیکپای راه میروند و برو درخت صعود نمایند از کلاب کریزند چه برسند که ایشانرا بکیرند از ابن
عباس منقولست که ناس فنا شدند و نسناس بماندند پرسیدند که نسناس کیست کفت آنکسانیکه شباهت
بناس دارند اما ناس نیستند بدانکه اکل نسناس حرامست جهة آنکه بخلقت بنی آدم است اما حیوانیکه
مردم او را نسناس کویند نوعی از بوزینه بود که در بر تعیش کند و در بحر زندکانی ننمایند و تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردم قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها کنند که از نظر مردم بیفتند

نمس

نمس جانوریست کویا پارچه کوشت قدید است در مصر میباشد که مار و اژدها را بکشد
و بخورد و مفضل بن سلمه کفته که او ضربانست که در خطا کذشت جاحظ جعبر زعم آنکه در مصر



جانوریست که او را نمس کویند که منقبض و بپیچد میشود تا که مثل موشی
مینماید و چون اژدها ببیند مار او ظفر یابد اژدها پیچ
پس او را پاره کند و بخورد کلش جهة جثه اش جرم او نه
جمله خواص آن آنکه اکر او را در برج کبوتر بخور کنند
کبوتران کریزان شوند اکر زهره او را با سفیدی
بیضه سایند بر چشم ضماد کنند حرارت
وی برچیند و قطع رمعه نماید اکر از خون او بقدر قیراطی بر بینی دیوانه سعوط نمایند و تیز تر دوی بخور
کنند عاقل کردد اکر قضیب او را طبخ نموده با شوربا بش بیاشامند تقطیر بول و سنک مثانه را
نافع آید چشم راست او را اکر بر کودکی کتانی بپیچد بر صاحب تب بندند تب وی عود کند مغز او
اکر با آب ترب و روغن کل بر لب نموده بر او تیکه او را بر بدن مالد در حال دفع جرب شود علاج حسن
است که سرکین او را با روغن زیبق طلا کنند کشاده کردد سرکین او اکر در آب فشد هر که از و بیاشامد
در شب و روز نترسد و چنان کمان برند که شیاطین او را می طلبند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زنان فاحشه و بدکیشان در خواب بد برد در بدن بسیاری از و دلیل زنا بود هر که با یکی از و نزاع کند با

نغره

زنان نزاع کند فصل ششم در نون مضمومه نغره براء مهمله مکس درشت کبود چشم او را انثی



در طرف سر باشد که با او حیوانات شم بکافته بخورد و بکزند و باب
بیست و ششم در ها مشتمل بر سه فصل فصل اول در هاء
مفتوحه هامه بتشدید میم مار و مور و سایر جانوران
در کتاب فردوس آورده که هر که آیه انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابه الا هو آخذ بناصیتها آن بی

علی صراط کُفت بقیم را بخواند از شر هوام ایمن کردد و قرائت ربنا انا توکل علی الله تعالی بر همین خاصیت دارد
در کتاب نصایح آورده که شخصی از مسافران اقدام به ابرام مخوفی می‌نمود و خود را از هوام و سباع
و دزد محافظت می‌نمود و جمعی از حال او تعجب نمودند و او را تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش
او گفت من احوال خود را بشما بگویم اما تا با جرئی سفر کردم بار رفقای چند و دزدان ما را به هر شب بر سر راه
می آمدند و من پیش از همه محافظت می‌نمودم و بسیار بیدار بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از
ناصیه او می‌نمود راحله کرایه گرفتم مرا گفت صد مرتبه محمد و آل محمد صلوات بفرست و تو هم از آن غفلت
باش من صد مرتبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد بترسیدم و گفتم
تو کیستی گفت نیکوئی کن و مرا نجات ده گفتم ترا چه می‌شود گفت دست مرا متاع تو نگهداشته چه او
بار یکه او را ورا خوابیده بودم شکافته دست خود برده بود تا متاع را بدزدد دست خود شوانست که بیرون
آرد پس مکاری را بیدار ساختم و التماس نمودم که او را دعا کن تا نجات یابد گفت تو دعا کردن
اولائی که نتیجه تو بدین بلا گرفتار شده پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم تا بیایم
دست او را از اختفان پس برکت صلوات بار دست او را نگهداشته تا بدین مرتبه عاجز گشت
لعب الاحبار گوید که در کتب بعض انبیاء دیدم که هدهد نزد سلیمان آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از
جواب سلام پرسید که یا هدهد چونست که زراعت نخوری گفت جهت آنکه آدم را بجهه گندم از
بهشت بیرون کردند پرسید که آب نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح را بجهه آب غرق شدند پس
پرسید که چرا در معموره نباشی گفت در خرابه ساکنم که او میراث خداست گفت چه می‌گوئی
در وقتیکه در خرابه می‌نشینی گفت می‌گویم کجا اند آنکسانیکه در دنیا تنعم می‌کردند پرسید که در
خانها که گذر کنی چه گوئی گفت می‌گویم وای بر فرزندان آدم که خوب براحت می‌خوابند و از شدائد

غافلند پرسید که چرا روز بیرون نیائی گفت از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت می‌گویم که
توشه آخرت بردارید ای غافلان و مهیای سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان
فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده تر از هدهد نبود بدانکه اکل هوام و بیع آنها حرام تعبیر
دیدن هدهد در خواب دلیل زن قواده است که زنانرا بجهه مردان قیادت کند یا دلیل مرد زبان آور بود
فصل دویم در هاء مکسوره هِرّه بتشدید راء مهمله گربه بترکی پشیک نامند و در
باب الف در اسد گذشت که گربه از عطسه شیر مخلوق گشته از بینی وی بیرون آمده ابو هریره
نقل کند که پیغمبر مرده را دید که استاده آب می‌خورد فرمود که مگر ترا خوش آید که گربه با تو
بیاشامد گفت نه فرمود چه
آنکه شیطان با تو آب
آشامد سلمان فارسی رضی الله
عنه از آنحضرت نقل کرده
فرمود که گربه از طیبات است
کلش حرام تعبیر دیدن
او در خواب دلیل خادم و حافظ
گربه بیند که گربه خبری
دزد بود دلیل دزد خانه بود و گربه که قصد نماید و آسیب رساند دلیل سال راحت است بجهه رائی و
گربه وحشی دلیل سال تعب و رنج و اگر بیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بعضی گربه را بغمان
و دزد تشبیه کنند گاه بمنفعت و ضرر او منفعت و مضرت از ظاهر بود و بعضی گفته که گربه دلیل
زن فریبنده و کینه دار است و دلیل بیماری است زنی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم
که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برد و پاره گوشتی از و برداشت ابن سیرین گفت
شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار و دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از جای
سنور پس غلامی را که در جوار ایشان بود متهم ساختند و سیر دادند اقرار بمال نمود و گفت اگر بینند
گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد هِزَبر بزاء معجمه و باء یکنقطه و راء مهمله شیر بعضی گویند
هلاهل است دم او کاریست نزد بر خود گیرد و بول کند پس هر جا باشد هر که بخورد بکشد چه
بول او سم قاتل است فصل
معروفست بفارسی شانه سر و
بترکی بوبو صاحب خطوط
و لطیع بد بو و کنیه ابو الربیع بود
گفته گویند که از خاصیت او که
سیم در هاء مضمومه هُدهُد
مرغ سلیمان نامند
رنگهای بسیار با
خانه خود در زبل بنا
آب را در زمین بیند
بطریقیکه آدمی در شیشه دلیل سلیمان بوده در آب بدین سبب تفقد وی نمود در اخبار آمده

کروزی سلیمان نبی ع بجانب صفای یمن در موضعی نزول نمود که آب نبود چون وقت نماز
نزدیک شد تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود او را بیاور و حاضر کن البته
او را ذبح نمایم یا عذاب دردناک کنم بکندن پرهاش یا نشوبه در آفتاب یا مفارقت از الف نوع جدا



آنکه دلیل برکش بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظر وی مثل کاسه در دست
شخصی نمود بر یمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن میاید پس بفوت نماند نزد
فرود آمده هدهد او را قسم داد و گفت بخدائیکه ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذاء
من نگردی عقاب گفت بلکه پیغمبر خدا قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا
هیچ استثنا نکرده گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاوری هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم
پس هر دو پرواز نموده نزد آنحضرت آمدند چون هدهد نزد سلیمان ع آمد دم خود سست کرده هر دو
بال خود را در زمین میکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان ع سر او بجانب خود کشید
هدهد گفت یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی الله یعنی بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای
استماع این کلام آنحضرت را لرزه بر اعضا نشست از او عفو کرده بسبب غیبت وی پرسید
هدهد احوال شهر سبا و کیفیت ام بلقیس چنانچه مشهور است بیان نمود پس سلیمان ع هدهد گفت که
خواهم لشکر ترا در فلان روز و فلان جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود
با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نمود ملخی گرفته در میان دریا انداخت
گفت همه بخورید از این شوربای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی از این خنده کردند گویند که سبب عفو
آنحضرت ع از ذبح او آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کردی که در وقت پیری بچه ایشان

طعمه آوردی و چون ماده وی غایب شود بچه را رو بنا سازد و فریاد و قطع نکند تا آنکه بسوی وی معاودت کند
اکلش حرام است چه آنکه منتهی الفضل و منتن الریح است از جمله خواص وی آنکه هر که پری از پرهای
بخور کند هوام از آنجا بگریزند چشم او را اگر بر صاحب نسیان آویزند آنچه فراموش کرده
بخاطر وی رسد و همین خاصیت دارد اگر دل او را بریان کرده با صداب تناول کنند و نیز
قوت حافظه اش زیاده شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر دو هدهد را بر پیکر بندند از خانه
بادکانی آویزند النحل و برانگیزد و هرگز آبادان نشود اگر رودهای او بر کسی آویزند که از بینی او جریان
خون زند دخون را باز دارد هر که منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست وی بدوزد و با خود
دارد هیچ چیز ضرر باو نرساند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود او را گرامی دارد و خاطرش
رو کنند اگر خاک آشیانه او را در زندانی بپاشند همه محبوسان بیرون آیند و نجات یابند
اگر بچگنجشک از پای او بر کودکی یا غیر او آویزند از چشم بد محفوظ ماند مادام که با وی بود و همیشه
در عافیت باشد اگر دم وی با جوشش مخلوط ساخته بر زخمی آویزند هیچ بار نیاید اگر بر پای کبوتران سفید
آویزند بیضه نگذارد اگر بر کسی که خون از جراحتش یا بینی او روان شود آویزند ساکن شود اگر
زبان وی در روغن کنجد اندازند هر که در زیر زبان نهد رو بر حاجتی که دارد روا گردد و هر که پر او را
با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجات وی روا گردد و به مقصود خود ظفر یابد اکل مطبوخ
گوشت او نافع قولنج بود اگر مغز سر وی را با آب مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها سازند و در سایه
خشک نموده هر که بخوراند در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانه هدهدا وجعلتک
لتسمع بقولی وتطع لی وتشهد لی کما شهد هدهد لسلیمان بن داود ع طعوم آنکس را بسیار
دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اگر پوست او را بر بازوی چپ محکم ببندند نزد زنان
محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان و دو اسماء الله بر ورق آهو نوشته بر تنه نبشی که سبا
یا سرخ باشد مجموع را محکم بسته در زیر در خانه کسی که دخول و خروج بر وی بود دفن کنند آنشخص وی را
عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اسماء اینست حطیطوا یاموم یابیل وصفا شیل اگر خون
وی بر چشمی که موی زیاد دارد تقطیر نماید موی زایل کند اگر هدهد مرده باشد بو جراد رست در خانه
آویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند اگر او را ذبح نموده مغز سر وی خشک نموده
با مصطکی صلایه کنند و بیست و یک برگ مورد با او کوفته هر که ببوید محبت او بیننده گردد و چشم
راست او را اگر بر کوی تازه بپیچند بر بازوی راست محکم ببندد نزد هر کس رود آنکس دوستدار
وی گردد اگر رودهای او را خشک و صلایه نموده با روغن کنجد مخلوط سازند بر موی سفید بروز

متوالی حلال کنند موی را بغایت سیاه کند خون او را که با کرم برسفید که بر چشم افتد بچکانند او را زایل
کند اگر منفر سر او را در برج کبوتر بخور کنند هیچ جانور کبوتر از آنجا نرنجاند اگر لجه اسفل او را با خود دارد مردم
او را دوست دارند اگر بال او را خرد دیوانه بخور کنند صحت یابد گوشت او را اگر بجهه معقود یا
مسحور بخور کنند گشاده گردد اگر یا به بر آنکه بال چپ و در خانه ظالم بر آتش روز متوالی پیش از طلوع آفتاب
جاروب کنند و بگویند چنانچه قلع میشود این خاک و به این هنگام قلع شود فلان بن فلانه آن شخص از آن مکان
بیرون رود و دیگر عود نکند اگر بال چپ او را سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی
چون آن شخص پای بر آن خاک نهد ترا دوست دارد اگر دو پر از بال راست او را در پوستی بدوزی
و با خود داری بنام هر که خواهی بنام مادر او بغایت دوست دار تو گردد و درازترین بالها او از بال
چپ او بجهه حب و قبول بود و تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عالم غنی است که سر او بد گویند
بجهه نفع او و هر که او را ثواب خود بیند دلیل عزت و مال است تکلم خبر است از نزد سلطان از امر
حادثه و جئتک من سبا بنباء یقین یا او را مسافری آید و نیز دیدن او امانت بجهه حایف
و هارب ابن مقری گفته که دیدن وی دلالت کند بر و بر آن شدن خانهائیکه با خود است از بهم او
یعنی هدهد که مشتق زهد الدار است و باشد که دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس
یا مرد عادل کثیر الجلال و باشد که نجات از شداید و عذاب بود یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز
و اگر تشنه بیند بسوی آب راه یابد باب هشتم در واو مشتمل بر یک فصل چه او کلمه او
مضمومه ندارد **وحش** بواو مهمله و شین معجمه ایجه از دواب بجز که با آدمی انس نگیرد جهت دفع آنها
دعا ادعای و رفع مخوفات انس و جن این دعا بخوانند اللهم تبلاؤ و لو رهباء غرسک من اعدائی احتجبت
بسطوة الجبروت ممن یکیدنی و استترت و بطول شدید حول قوتک من کل شیطان استعذت
و بمکنون سر سرک عن کل هم و غم تحلفت بحامل العرش من حملة العرش یا شدید البطش یا حابس الوحش
احبس عنی من ظلمنی و اغلب علی من غلبنی کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز حجاب بکیر اللهم
انی استلک بسر الذات و بذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله و بنور وحش الله و
بکل اسم الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بمائة الف لاحول و لا قوة الا بالله ختمت
علی نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی ختم به قطار السموات
و الارض حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و از عجب مجربه
نافعه بجهه دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع آفتاب جمعه مرتبه
بخوانند اشرف نور الله و ظهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله و استعنت بالله توکلت علی الله

نقبه

وحش

ماشاءالله لاحول و لا قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله و بلطف صنع الله و بجمیل ستر الله و
بعظم ذکر الله و بقوة سلطان الله دخلت فی کنف الله و استجرت برسول الله و برئت
من حولی و قوتی و استعنت بحول الله و قوته اللهم استرنی و اهلی و مالی و دینی و ولدی بستر ک
الذی سترت به ذاتک فلا عین تراک و لا ید تصل الیک برب العالمین احجبنی عن القوم الظالمین
یا قوی یا متین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین و الحمد لله
رب العالمین **ورشان** براء مهمله و شین معجمه کبوتر صحرائی ساق السحر نامند در باب سین
گذشت و بعضی گویند که از فاخته و کبوتر متولد شده یک نوع از و بوتی داو سیاه رنگ حجابش از بنت
الا آنکه آواز او حسن تر است نسبت بجای ازو سر دو شت ... گوشتش فراخ کبوتر صحرائی
... صوت او و در ماده صوت او ممیل
آواز عود است ورشان ... موصوف بعطف و مهربانیت
بر اولاد خود اگر بچه خود ... دست صیاد بیند با
باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیبات است اگر قطره از خون او بر چشم چکانند که
جراحت یا نقطه خون باشد ببرد و خون مجتمع متفرق سازد خون کبوتر اهلی نیز همین خاصیت دارد ذیمقراطیس
حکیم گفته که هر که مداومت بر اکل بیضه او نماید قوت باه وی زیاده شود و تعبیر دیدن او در
خواب دلیل مرد غریب بزرگیست و گاه باشد که دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب زمین
در کشتی نوح آورده و بعضی گویند که دلیل زن صادقه است **ورل** براء مهمله جانوریست
مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند حلبا سه بزرگ و دراز و سریع السیر خفیف الحرکة است
عبداللطیف بغدادی گفته که ورل و سوسمار و شحمة الارض و
حربا و حلبا سه نیمه یکدیگر اند یا ورل حرز و بسته
که در جا گذشت در حیوانات کبیر ... الجماع تر از او بلبنت مبانه او
و سوسمار دشمن او است لیکن چون ... سوسمار غالب آید بکشد و
بخورد گویند که سوسمار را از سوراخش بیرون کند بر او مستولی گردد چنگ و ناخن نیز بزند ... او آنکه
مار را غصب کند و باشد که سر او بشکافد و فرو برد چون ورا بکشند اگر مار بزرگ از شکم او بیرون آید
جاحظ گفته که حرزون غیر ورل است حرزون جانوریست که در نواحی مصر باشد ملیح و منقش بانواع
بکثره او را کف دست مثل کف آدمی انگشتان مقوم با نامل بر حیات و عقارب غالب آید
و برودی میخورد و از سوراخش بیرون آید در جای افسا کن گردد اکلش حرام موی او را اگر بر آن بگذرد اگر بر آن ...

ورشان

تعبیر

ورل

بازنگیرد مادامی که با او باشد اکل گوشت و پیه او زنان را فربه کند طلاء گوشت او خار از بدن و پوست بیرون
آرد و اگر پوست او را بسوزانند و بروغن زیت مخلوط ساخته بر عضوی که خبرگی دارد بر او طلا کنند
خبرگی وی زایل شود و طلاء سرگین وی نافع کلف و عشق است **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل بر
دشمن خسیس الهمه که صاحب دلایل ضعیف بود **وزغ** بزاء و غین معجمه چلپاسه و بترکی با
بغلو نامند از جمله حشرات و موذیاتست در احادیث نبوی ص آمده که در کشتن او ثواب بسیار است
و در وقت القاء ابراهیم ع بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش مینمودند الا وزغه که باو دمید تا آتش



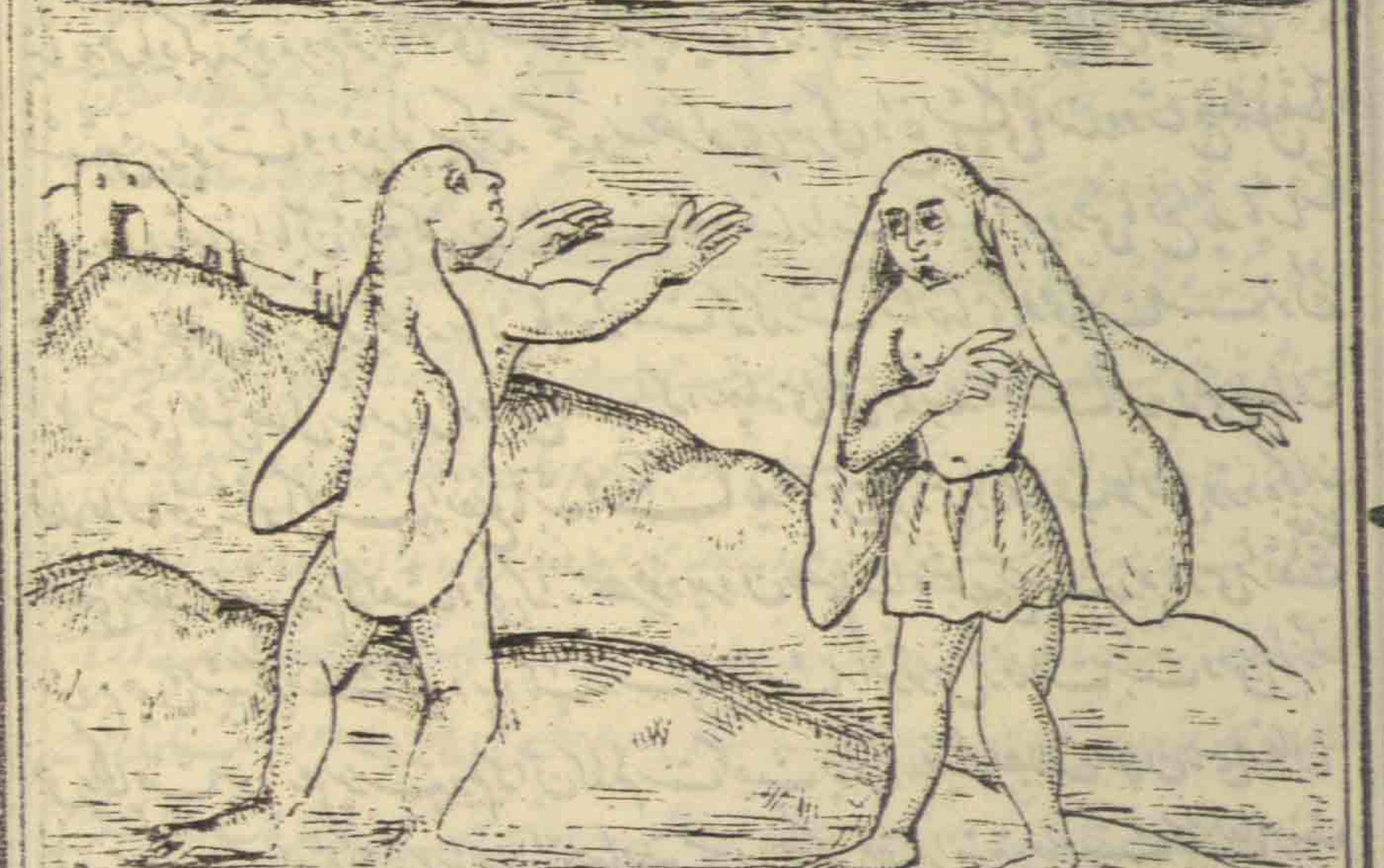
وی تند تر شود لهذا الحق سبحانه تعالی او را ابرص و پیغمبر خدا
قتل وی را مباح گردانیده طبع اوست که در خانه که از او
رایحه زعفران آید داخل نشود و با مار الفت گیرد چنانچه عقرب با
جعل از دهن ها بگیرد و بطن بو... بنشیند زمستان چهار ماه
در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد حکام در سام ابرص لدغ است **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل مردیست که امر بمعروف و نهی از منکر کند کم نام باشد که نامش بر بند و باشد که دلیل دشمن
باشد که آشکارا شرارت کند و بد گوید **وعل** بز کوهی در امال گذشت از طبع اوست که
در اماکن درشت ناهموار گردد کند اکثر نر و ماده با هم مجتمع باشند



چون وقت تولد شود چون شیر در پستان او جمع شود مکد نر
او چون بالو دخورد قوت شهوتش زیاده شود و چون
ماده بیابد منی خود مکیده بیرون آید و اگر او را جراحتی رسد
سبزی که در میان سنگ بر آید بخاید و بر وی نهد به شود
چون احساس صیادی کند که بر بلندی باشد بسینه خود را در دویدن چالاک کند و فرود
آید و بگیر بر دو شاخ او که اکثر با دم اوست محافظت کند او را از سنگ و غیره بنحو نرمی که شاخهای وی
و را در رفتار سریع گردانید اکلش با جماع حلال چه از جمله طیبات است اگر مغز سر او را زنی که خون وی
منقطع گردد اگر گوشت وی خشک و صلایه کرده صبر و سعد و قرنفل و زعفران و عسل داخل نموده تکمیل
زوبات کرفس بنوشد سنگ مثانه را بریزاند **بنات الوردان** جانوریست در اماکن نم متولد
شود اکثر در حمامها و برکه ها باشند بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی
سرخ و بعضی اصهب بعضی میکون از آنهاست که مرصها گویند بعضی
دراز بهند در اماکن عفونه الفت گیرد الکلس حدام ارسطو گفته که او را بر...

تعبیر
وزغ
تعبیر
وعل
بنات الوردان

پزند و در گوشش چکانند دردش ساکن کند و اگر جراحت که در سالها باشد طلا کنند صحت بخشد باب
بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل چه یاء مکسوره نیامده **فصل اول در یاء مفتوحه**
یاجوج و ماجوج بجیم مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح ع اند از ترک حذیفه
یمانی از حضرت مقدس نبوی ص نقل کرده که آنحضرت فرمود که یاجوج چهار صد امیرانست و ماجوج
چهار صد امیر هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار سواره از فرزندان خود نه بیند صنفی از ایشان
باشند که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یکنوع دیگر باشند که یک گوش خود فراش و دیگر
لحاف نمایند به هیچ فیل و خوک نگذرند الا آنکه بخورند و کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدمه



لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان بمیرد بخورند از انهار مشرق
و بحیره طبریه آنها را تمام بنوشند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس را بر ایشان حرام نموده وهب
بن منبه گوید که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که صنفی از
ایشان باشند که در طول شبری باشند و صنف دیگر را طول بافراط بود بطریق طیور محالب
و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ فریاد کنند
موهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشان را از سرما و گرما نگهدارد و هر روز نزد سد اسکندر آیند و حفر
کنند تا آنکه نزدیک باشد که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی او را بحال اول عود نموده باشد
تا در آخر الزمان بگویند فردا آئیم و سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت اول باشد و فتح نموده سوراخ
گشته و بیرون آیند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ بخون برگردد پس حصارها

یاجوج و ماجوج

یامور

سبب لعقاب ایشان را هلاک کند و او کرمیست که در کودن ایشان پدید آید یامور برای مهمله نوعی از
بز کوهی با شبیه بوی یک شاخ در میان سر دارد که منشعب شعبه‌های بود بعضی گویند که یامور گوزن است



که دو شاخ در منشار دارد اکـ … صفات وی مشابه گاو کوهی است
در مواضعی که اشجار ملتف … الاغصان بسیار دارد
ماوی گیرد و چون آب خورد … انبساط در آید و میان درختها
بجهد شاخها بازی کند … ـه بسا باشد که شاخ او
شاخهای درختان بپیچد … شود و قدرت استخلاص
نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی بشنوند بیایند و او را صید کنند گوشش حلال چه از طیبات است
نشستن بر پوست او دفع لو (?) بسر کند یحمور خر کوهی بزرگی داغ ایشکی مانند دو شاخ مثل منشار

یحمور

دارد که درختها را با آن قطع کند چون تشنه شود بکنار آب در آید اگر درختی مانع آید با شاخ
خود ببرد و بعضی گویند که یحمور همان یامور است که گذشت شاخهای او مجوف است لون او
مایل بسرخی گوشش حلال آشامیدن روغن او و در دیره که در پهلوی آدمی بهم رسد نافعست اگر به روغن بلبان
مخلوط ساخته تناول کنند انفع باشد **فایده** ابن جوزی در کتاب عرایس آورده که از

فایده

بعضی از طلبه علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر خود بیرون رفتم در راه بشخصی رسیدم با وی مرافقت
نمودم چون بشهری که مقصود او بود نزدیک رسیدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت هست و من دیگر از جن
حق رفاقت بتو دارم پرسیدم که آن کدام است گفت چون بدین شهر بفلان مکان رسی مرغان و
ماکیان بینی در میان ایشان خروسی است از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا نیز بتو حاجت است گفت کدام است
گفتم هر گاه شیطانی و جنی مارد و سرکشی که عزیمت دارد اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دوای او آنکه
بقدر زفراز (?) پوست خر کوهی بیارید و انگشت ابهام جن گرفته ببندد پس از روغن سداب بری در سوراخ
بینی راست وی چهار قطره و در بینی چپ وی سه قطره بچکان که جنی مارد بمیرد و آن شخص نجات یابد مرد عالم
گوید چون بشهر در آمدم بدان مکان رفتم خروسی پری در میان مرغان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش
نفروخت با وی قیمت بسیار دادم و بخریدم چون مالکش دم جنی که در ابتدا رفیق من بود متمثل شد و اشاره
کرد که بکش بکشتم بعد از آن جمعی از مردان و زنان دیدم که بنفوذ (?) تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو ساحری چه و فسنگر (?)
این خروس ذبح نمودی زن جوانی را از ما جن گرفته هیچ از دست نمیگذارد پس از ایشان زهی (?) بقدر زفراز پوست
یحمور با قدری از روغن سداب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم بستم جنی فریاد کرد که من سر تسلیم
کردم که با من چنین کنی گوش نخوردم و هی (?) نکردم پس چهار قطره از آن روغن بر بینی راست وی و سه قطره بر

بینی چپ چکانیدم آن زن در حالت صحت یافت و جنی فریاد میکرد تا هیچ ناید و در این زمین دانسته شد که
بخصد (?) گشتن خروس خصیص سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن کند
اعلم و بنیر (?) یحمور مرغ بناو (?) رنگیست شبیه بزبک زرد یا بسفیدی زند و منقش باشد در نخلستان
حجاز بسیار باشد زعم اکثر آنکه کبک نر است گوشش حلال **سیر نوع** برای مهمله و بای یکنقطه و عین مهمله

سیر نوع

موش دشتی در صحراست که در باب دال گذشت ذو الرمح یعنی صاحب نیزه گویند در باب را گذشت



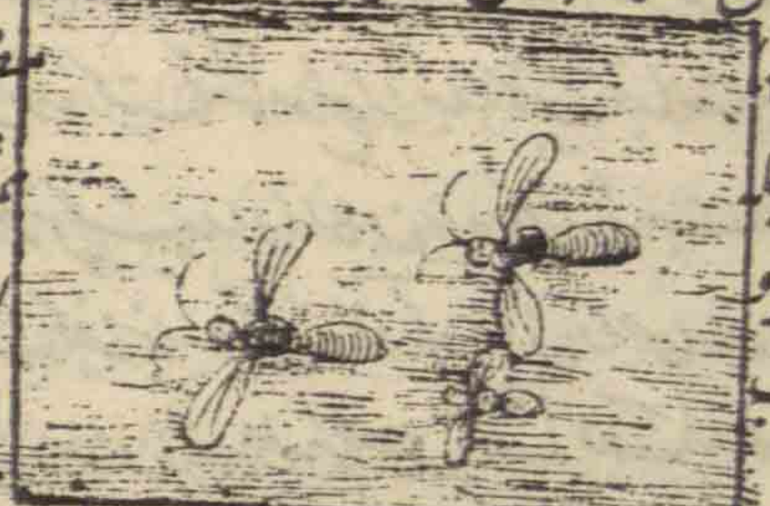
حیوانیست که دو پا بسیار دراز … دستهای کوتاه دارد دم خود
مثل دم ملخ بلند کند … پشت رنگ آهو تیره در زمین زیاکن
شود رطوبت زمین تجیه (?) او … مثل آشامیدن آب بود همیشه
طالب نسیم باشد از نجار … بجنبد و محتفر بود از زمین سنگ
حفر نماید و بچه خود در محل مهبوب … نه باج خانه سازد و دو در گذارد
یکی ظاهر کند و یکی مخفی از یکی خواهد که بخیز بدر آید و از دیگر بیرون رود و از طبع اوست که در مواضع بلند راه رود
تا کسی اثر قدم او شناسد و چون از چیزی بترسد بر بلندی بسرعت تمام بالا رود و نشو را کند و سر گیرن (?) انداز
دو دندان در فک اعلی و دو در فک اسفل دارد و این نوع رئیسی باشد که همه بنی نوع وی مطیع و منقاد
وی باشند بر سر تلی یا سنگی بر آید چون در راه چیزی بیند دندان بر دندان زند و صدا کند چون ایشان
بشنوند از بر ناحیه بسوراخهای خود گریزند چون رئیس فر لو بر تقصیر کنند همه جمعیت کنند او را بکشند
دیگری برابجه (?) خود رئیس گردانند چون بطلب معاش روند رئیس پیش پیش رود و بر بلندی بر آید
چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان بیرون آیند طلب معاش کنند بدانکه یا ب (?) در طلب سیر نوع
زیاده است مناسب آن بود که در باب را مرقوم گردد لیکن چون اهمعی (?) بر بعضی مخفی است لهذا در یا
نوشته شد گوشش حرام خاصیتش آنکه بر موضعیکه موی نزاید در بلک در آمده باشد طلا نمایند بعد از آن موی را
بر آورده باشند دیگر موی بیرون نیاید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مردیست که بد رو و

تعبیر

فسق بسیار خورد اگر با او نزاع نماید با چنین مردی جنگ کند **یعسوب** بعین و سین

یعسوب

معجمله (?) پادشاه نحل که همه نحل … مطیع وی باشند که دو



امیر در یک نحله نگذارند بلکه … همه لشکر اجتماع نمایند یکی
از این دو امیر را بکشند و … اطاعت آن دیگر می نمایند
و امیر المومنین علی بن ابیطالب … علیهما السلام را بدین جهه
یعسوب نامند زیرا که امیر مومنان و پادشاه شیعیانست **فصل دویم** در یاء منقوط (?)

یو یو بد و بام غلبت که کنیت او ابو رباح است و جلم است که در چیم گذشت چرخ است اکلس حرام
اگر مرا ورا خشک نموده و صلایه کرده با شکر طبرزد سائیده با سرگین سوسمار مخلوط سازند
و اکتحال نمایند بیاض عین را زایل کند اگر زهره ورا با آب شهد انبج سائید در بینی
صاحب صداع سعوط کنند نفع عظیم بخشد تمت و بالخیر عمت والحمد لله رب
العالمین واتفق الفراغ فی یوم الاربعا من شهر
صفر المظفر سنه ۱۲۷۹ و کتبه المحتاج الی
عفو ربه الباری محمد باقر بن
محمد حسن الخوانساری
غفر الله له و
لوالدیه

هذا کتاب انیس العشاق من تالیف حسن بن محمد المشتهر بالرامی من علم العروض

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خالقی را سزاست که وجود خاکیان را بتشریف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید
و شکر و سپاس قادری را در خور است که بآثار قدرت نفس نفیس انسانی را در سلک موجودات بشرف نطق
بخشید و عقل سرآمد را بر ملایک مقرب برگزید و محرم اسرار وحی گردانید و دل صدرنشین را برگزید
قرب حضرت عزت ارزانی داشت و منزلت قبول الهام کرد قلم آن بکر را بر حقایق معانی دست تصرف
داد و صحیفه این بکر را برموز کتب آسمانی موشح گردانید و تحف تحیات بر روضه مقدسی که لوای رسالت را
بحکم انا افصح از فرش بر عرش کشید و سالکان راه حق را بهدایت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
از مضیق مسالک ظلمات کفر نجات بخشید و درود بر آل و اصحاب او که ارکان کاخ دینند
و ملقنان کلمه یقین رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد غرض از تمهید این مقدمات آنکه در تاریخ
فتح روز افزون حضرت پادشاه کشورستان اسکندر زمان مولی الملوک العرب والعجم مالک

رقاب

رقاب الامم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله المؤید من السماء المظفر من الاعداء باسط الامن والامان
ناشر العدل والاحسان ظل الله فی الارضین قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین
مغز الدنیا والدین شیخ اویس بهادر خان خلد الله سلطانه واوضح علی العالمین برهانه روزی بنده
از دور محروم شرف اعزاز درون صافی حرم طواف اطراف رصد کعبه الحکماء سلطان العلماء استاد البشر
افضل المتاخرین نصیر الحق والدین محمد بن محمد الحسن الطوسی نور الله مضجعه یافته بودم از نقل آفتاب جهان افروز
از آثار کوکبه نوروز بر بساط فرش سبزه فام مجلسی بدیدم چون مینو آراسته بیت نسیم باد در او هیچ از زند عطر در آن
خاک عنبر آب همه معجزات عیسی از هاتف غیب اشاره فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد
موتها بگوش جانم رسید تعجب کنان گفتم بیت باز این چه جوانی و جمالست جهان را وین حال که نو
گشت زمین را و زمان را ساقیان بهار جام لاله گون در میان انداخته و مطربان مرغزار ساز برگ طرب
ساخته و نرگس از عین مستی تاج زرین بر گوشه فرق نهاده و غنچه از جام لبالب شکوفه سرنهاده منظر شاخ بر انداخته این
یکی بستان از اغصان جهیار بوده آن یک خفتگان خواب عدم را چشم اعتبار گشاده بیت گل در لحاف غنچه
خوش خفته بد سحر که باد صبا بر او خواند یا ایها المزمل سرو آزاده با وظیفه بندگی حضرت سلطان گل
قیام نموده و بلبل خوشخوان هزار دستان نغمه داودی در ترنم افزوده آمده بیت هنوز نشد سوسن
ز بند غم آزاد دراز کرده زبان چون تسبیح در گفتار از هر طرف انجمنی و از هر گوشه صاحب سخنی عرصه میدان
طبع را از آیات اشعار او جدی تر مشغول و رشته بازار نظم را از گوهر گفتار مشتری کریم کردندی بحکم
آنکه گفته اند مصرع چه کان نماند گوهر فزون بها گردد در اثنای محاورت خود فروشی آغاز کردند و زبان
طعن بر شعرای ماضی دراز کردند الغرض بفحوای کلام از مباحثه بمجادله انجامید و مضمون بحث معلوم گشت بیت چون
در بحر تخیر اگر انمایه دیدیم و غرور اوج دانش ابلند پایه یافتیم مجال مقال بود و محل سوال بیت سر
شد این بلبل گلزار سخن تا که به بهانه آواز بر آمد بتصریح نکرده گفتم فاضلی از افاضل عصر منظر باید
هر چند که سرو قامت افراخته و اسباب جمال مو بمو ساخته به فرق تو موسی ید و بیضا بنمود
تا عقد صد از نوزده انداخته و این رباعی مشتمل بر اوصاف حسن جنابان و منوط بتاویل ارباب سخن
همانا عقده اشکال این سوال بجواب مشکل گشای اعیان زمان انحلال یابد تا نتایج اجتماع اهل هنر ظاهر
گردد و بعد از تامل بسیار عذر خواهان گفتند شعر از نقد گنج خویش خبر ده بما که تو هم ناقد بصیری و هم ناقل
خبر چون باتفاق از عهده دعوی المقصور معنی قاصر گشتند گفتم شعرای سخن آفرین و استادان یک
پس از کثرت معانی و از غایت سخن دانی سراپای معشوق را به نوزده باب معنون کرده اند و از روی دقت
موی را به همه بالای او مانند چرا که گفته اند بالا را از سیاهی رنگ دیگر نباشد هر چند در شرح این ابیات تحریر

زنخ بسد

انجامید و زبان نسخه مفصل به هیچ باب سطور نگردد فاما بحکم اشارت بر سبیل ایجاز در قید مجمل بیانی اجمال الضم
قابل مرقوم گردد و الفضل للمتقدم و این مختصر بر وجه استحقاق مسمی شد به انیس العشاق من تالیف اضعف
عباد الله اوحدهم حسن بن محمد ملقب بشرف المشتهر بالرامی احسن الله عواقبه باشد که چشم بخت کشاید
منکر بنگرد در خواست رفع صد گونه پرده خواهد کرد آنکه در مهد نوزده باب است باب اول باب دویم
باب سیم باب چهارم باب پنجم باب ششم باب هفتم باب هشتم باب نهم باب دهم
باب یازدهم باب دوازدهم باب سیزدهم باب چهاردهم باب پانزدهم باب شانزدهم
باب هفدهم باب هجدهم باب نوزدهم باب اول آنچه در کشور حسن سرآمد ملک جمال است
موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است اول مقعد و پهلوی کش خوانند چنان باشد
که موی اتراک که گره بندند آنرا بپارسی کله گویند چنانکه اثیر الدین عمانی فرموده بیت گرد ستان برآن کله
عنبرین رسد پایم فراز پایه چرخ برین رسد نوع دویم مجعد و ان موی دیلم و برا بپهلوی نقوله گویند
و بپارسی کلاله خوانند و مراد از کلاله آنست که شکن بر شکن باشد چنانکه سید ذو الفقار فرماید بیت تب دیلم
مه مشکین کلاله شبنگ چین کرفته روی لاله نوع سیم مسلسل چنان باشد که موی زنگی چون زره در یکدیگر رفته
و آنرا بپهلوی مرغول و بپارسی کاکل گویند رشید الدین وطواط فرموده بیت کاکل مشکین بر انداز از رخ همچون آفتاب
حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب و هر یک در کشوری سرافرازند و در مملکتی کارساز اگرچه جمله را موی و طره
و گیسو خوانند فاما در بیان این جمع متفرق فرقی تمام است و از آن جمله هر یکی را قرار گاهی دیگر و بنا بهی است
آنچه که در رخسار چو ماه در کلزار حلقه زنند و برا زلف خوانند چنانچه در وصف دلبران گفته بیت ونعی بها
آنکه بغارت برند دل زلف افتند بر سر رخسار کج نهند آنچه بر بناگوش سر فرو آورده و در گردن محبوب
بپیچد و برا گیسو خوانند چنانکه اثیر الدین اخسیکتی گوید بیت از بناگوش زنده دار و می کردنش
بر بناگوشش چرا گردن نهد گیسوی او و آنچه با دوش سد اندر ازی بپیوسته و برا باز پس بندند و آنرا
طره خوانند چنانکه کمال الدین خواجو فرماید بیت با غمزه را بندی بدتا ترک غمازی کند با طره را بندی بده
تا ترک طراری کند و آنچه کمر وار در میان معشوق در کنار گیرد و برا مصوصی گویند چنانکه نزاری گوید بیت
موی تو با میان و میان تو کم ز موی چو شو که دید موی میان در میان ترک آنچه مسلسل در خاک افتند
و در پای معشوق سر اندازی کند موتی و درازست که زلفش میخوانند چرا که زلف مخصوص است بناز میان
و موی عمومی دارد چنانکه قابل گوید بیت خواجه اگر زلف کجش بینی که در خاک اوفتد با آن رسن در چه
مشوکان رسید کاری بود و زلف دلا و بر معشوق را به عنبر نه تشبیه کرده اند چنانکه شیخ سعدی فرموده
بیت گیسوت عنبر نه گردن تمام بود محبوب خوبروی چه محتاج زیورست و شعراء عرب زلف و موی را

بهفت اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه ضفدع ذوابه ضفیره غدیره عذرا طره فرع شعر
و اسم موی سیاه را گویند و جف موی پیشانی سیاه را گویند و مسلسل بنجربان زنفا خوانند و از بوی
و لون و شکل مجموع سی و نه صفت تفسیر کرده اند و از اعداد سی و نه یازده در کلام ایشان مستعمل است و در عبارت
بلغا متداولست چنانکه حبال مشبکه لیله ظلمت ظلام حبل خل دوده ممدود
عنبر غیم حبل متین هیکل نبل کیسو را که حبایل معشوق است گویند عشاق مبتلا مند چنانکه
سلطان الشعرا خاقانی در تسمیات فرموده بیت بدو نام موی که گویند ملت یاد کار از هر شکین
و یازده دیگر مستعمل است و در عبارت بلغا متداولست چنانکه عقاله جعل مجعد حلبش بو قع
نقاب طاب طناب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی فرماید بیت روی بما
تا دگر عابد نگوید کالصلوة زلف بکشا تا دگر زاید نگوید کالصلیب و در استعمال یازده دیگر اهل عجم
مجیز اند چنانکه مشوش مفتون مفتول عیار طرار دام تمام حلقه نعل ثعبان ذنب
بوعج و ملک الشعرا ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت چشمت بجادوئی بدل چاه بابل است زلفت بکافری
عوض برج خلخ است و بعضی از بلغاء عرب و نک زلف را بخوشه عنب نسبت کرده اند و شعرای عجم آنرا در عبارت
آورده اند و این تشبیه بغایت غریب است چنانکه امیر معزی فرموده بیت گرفته زلف که گیرد میان دو لب
چه خوشه عنب اندر میانه عناب و آنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنکه زلف را از روی مجاز صد و سی نهاده اند
چنانکه سمن سا بنفشه سنبل نافه نافه کشای مشکبوی مشک دنک مشک تاب مشک
مشک بین مشک آگین عنبر فام عنبر شکن عنبرین عنبرسا عنبر بو عنبر بیز عنبر نسیم غالیه
گون غالیه رنگ غالیه بو غالیه فام ابر کلیوش سمن پوش قمر پوش شام شام پیما
شبستان شب شبرنگ شب آسا شب بجود شب قدر عمی دراز سایه سایبان
پرده چنگ غمچین ماچین هندو هندوستان زنگیان هندو لاله سیاه سیه دل
دلدوز دلاویز دلبند دلبر سرکردان سرکش سرکج سرگشته سرها دداده سربلند
سرافکنده سرافراز قفادار دزده کمند افکن کمند انداز دشته دستی تاب رسن تاب
چنبر چنبرنه دود دانش پرست خود شبرنگ کافر پوش کافر کیش زنار حلبنا
چوگان بند زنجیر شوریده سودا سودائی دام داغ پرشکن خم اندر خم تا دیبا هو دیو
کاد آشفته دو دکاد تابدار تاب دار دوفا دست بهم برآمده القصه بطول انجامید است در این معرو
این مرکبات نامعدود ست بخلاف این تشبیهات ظهیر الدین فاریابی زلف را جادو میخوانند و در این تشبیه مخترع است
چنانکه میفرماید زلف بجای دو برد هر کجی دلیست و آنکه بچشم و ابروی ماه مهربان دهد این تشبیه با او بسط آن

در عقد صد اسم در وصف زلف کرده‌اند که جمهور ابنطا بعد در استعمال این تشبیه منفق نیستند بدان تقدیر برکا
منظور نظر باشد به دو بیضای موسی ظاهر کرده دو صد صفت شصت زلف که سر فرو نورد باب جبهای چهارم در ابرو
دلبر منسوخ کرده تا کی حقیقت این معنی نداشته باشی متعرض کتابت آن مکرر که قابل میفرماید بیت بتری ید
موسی ید بیضا نمود تا عقد صد از نو زده‌اند ختم باب اول بیان صفت جبین و جبهه و ناصیه اسماء تازیست
و در پارسی خر از پیشانی نام نهاده‌اند و در رومی روز کار بدین چهار اسم مترادف روی شناس است و چهار قسمت
اطراف او را بحکم کوکب سعد تشبیه کرده‌اند اول آنکه قدمای عرب جبین معشوق را از جهت خضاب برد بکف
الخضیب تشبیه کرده‌اند و این صفت پسندیده‌اند و به پیشانی از این پیش هر چند پارسی گویان نسبک خرابی
بسته ندارند بیت کف خضیب که گره زناصیه ات هم که ماه من گره بسته زجبین بگشاید دوم آنکه شعری
خراسان جبین درخشان از سهیل نسبت کرده‌اند چنانکه امینی در تشبیه کفایت میگوید بیت بهر دل یمنی پیوسته میدرخشد
آن پرتو یمنیت چون اختر یمانی سیم آنکه سعادتمندانش مشتری خوانند و این تشبیه روشن است بیت
از مشتری جبین سر عشاق از آن نداشت کو را ز لطف روی جهانبیت مشتری چهارم آنکه از روی گشادگی ویرا
زهره گویند و این از همه مرتبه بهتر است چنانکه فرخ گوید بیت بر فلک حسن اگر چه زهره جبینی زهره
بر فطن ایذا جبین بگشای ختم باب سیم در صفت ابرو ابرو را اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب
و عین و بغلی و بلااش تشبیه کرده‌اند و آن بر دو قسم است متصل و منفصل یعنی بهم پیوسته و از هم گسسته و
از روی لطف پیوسته خوشتر است چنانکه گفته‌اند بیت پیوسته کسی خوش نبود در عالم جز ابروی
یار من که پیوسته خوش است و در هجم نیز در صفت موصوف قسمت اول آنکه اهل نظر وی را ماه نو خوانند
از آنروی که به سپهر حسن انگشت نماست و از رؤیت به هجیی عظیم میشاید میرود و همه را دیدبار او
نگران و او خود را چنانکه هست بهر روشن بنماید تا عاشق مستمند بی تکلف گوید بیت
بهمه کس بنمود خم ابرو که تو داری ماه نو هر که ببیند بهمه کس بنماید و ادراک حقیقت او تحقیق
بدقت نظر دارد چرا که گاه از نظر ابر زلف محجوب کرده چرا که طالب دیدار از عین قصور گرد دید حسنت
یکشب از زلف سیه گوشه ابرو بنما که چو در ابر مه یکشبه شو اند پدید دوم آنکه اهل تعبیر میگوید
از اهل استدلال یعنی قوسین کرده‌اند قوسش میخوانند و بپارسی کمانش میگویند چنانکه رای شاعر
میگوید بیت از دور کمان ابرویت پیوسته جز روی تو آفتاب در قوس که دید سیم آنکه
شیخ سعدالدین خضا بکرده را از دو رنگی به قوس قزح تشبیه کرده و میفرماید بیت آن وسمه بر
ابروان کمان ابرو چون قوس قزح بر آفتاب چهارم آنکه ابروی سبز نگار از نگار کمان
میگویند بیت ز ابروی زنگاری کمان چون پیش برداری عیان تا قوس باشد در جهان دیگر نباشد

مشتری پنجم آنکه از گوشها سر کجی دارد راست بگمان میماند که معشوق در کمین عشاق گشاده چنانکه
گفته‌اند بیت پیوسته کمان ابروانت پیوسته کشیده تا بناگوش و گوشه کمان ابرو ز لطف
که دل نشانه اوست چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه گیر است
که در بند کمان ابروئیست ششم آنکه وی را طاق خوانند از آنکه بر منظره دیدار تقاع دارد چنانکه
ابن بناء شاعر گوید بیت ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز ابروی تو که جفت است طاق در عالم
هفتم آنکه قبله عشاق است و گوشه نشینان وی را محراب خوانند و از توجه روی دل در وی دارند
چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت مذهب غمزه خونریز تو دارد دل من لاجرم گوشه ابروی
تو اش محرابست هشتم آنکه ابن هلال او را بعین بغلی تشبیه کرده هر چند که یکی تعلیست که بر
سر عین است و در اغراق این صفت گفته است بیت از خط سواد ابروانت مثل عاجز شود
ابن مقله و ابن هلال نهم آنکه اهل قلم وی را حلقه نون خوانند چنانکه گفته بیت
خوش نویسان نباید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگر چه خطی ممدود است چنانکه
قایل گوید بیت حرفیکه بود دبیر ورق حسن نوالنون حاجب ابروی تو باشد کافی دهم شهسواران
عرصه فصاحت چوگانش گفته‌اند چنانکه قطب چوگانی گوید بیت خال تو فراز خم ابروی تحت
گوییست که آن در خم چوگان باشد یازدهم آنکه چون نیکبختان داغ قبول وی را ناصیه
جان دارند بداغش نسبت کرده‌اند چنانکه قایل گوید بیت نیکبخت آن بود که پیوسته داغ
ابروی تو برجبین باشد دوازدهم آنکه چون از روی شوخی سر در گوش محبوب باشد در
دیوان حسن و جمال راه حجاب بد و ارزانی داشته‌اند چنانکه قایل فرماید بیت بالای سر زلف تو
زان در ربانست که ابروی تو حاجبیست پیشانی وار سیزدهم آنکه طغرای حسن و جمالش گفته‌اند
و در ابطال خط منظور ظهیرالدین فاریابی فرموده بیت طغرای ابروی تو با مضای نیکوئی
برهان قاطع است که آن خط مزور است باب چهارم در صفت چشم و چشم را اهل عرب
باصره و مقله و ناظره و عین خوانند و این بچهار نوع است شهلا و کشیده و خواب آلوده و سیکون و غمزه
لازم هر چهار است و چشم شهلا را عبهری گویند و بجام نرگس نسبت کرده‌اند چنانکه قایل گوید بیت
در خرابات مغان گوئیکه مستان غافلند از شراب شوق و جام نرگس شهلای تو دوم چشم کشیده
چشم نرگس است که از تنگی بر خطوط اجفان متصل است و بعینه بکاف مسطح میماند چنانکه گفته‌اند
بیت ز چشمش یکنظر کافی بود لیکن چو می بینم کجا این دل که من دارم قبول هر نظر کرده و چشم خواب آلوده
سرگرانیرا مخمور خوانند هر چند بی مدام مست است و معربدیست که از عین دم آزاری سر فرو نمی آرد چنانکه

گفته اند بیت مینماید که سر عربده دارد چشمت مست خوابش نبرد تا نکند آزاری و چشم میگون استکه رنگ
شراب دارد و مخمور است و از شوخی در یک نظره العین هزار شور برانگیزد و او را فتان خوانند چنانکه میرزا ابن
گوید بیت روشنست این ال معنی را که در دیوان حسن چشم شوخ انجمن او چون شاه بیاض منتخب است
و از اهل نظر چشم معشوق را بجمیل صفت وصف کرده اند از انجمله سیزده در عرب متعارفست چنانکه
عبهر نرگس سقیم علیل مریض خمی محمود ساحر معربد فتنه فتان
زجاجی جزع مردمک دیده را بعروس حبشی تشبیه کرده اند که در حجله جزع یمانی در خواب آسوده بود
چنانکه خاقانی گوید بیت بد و مخمور عروس حبشی خفته در پرده جزع یمنت و لبش رسته خیز نشسته
کرده اند و در عجم مند اول است چنانکه نرگس بادام خواب آلود گوشه نشین مردم
داده خانه سیاه خطا ترک فتنه جادو فریب جادو آئینه جادو وش چاه بابل
خونریز خونخوار مردم آزار تیرانداز کماندار آهوئی آهو فریب آهوانه
شیرشکار نیم مست مستانه مست خراب بیمار ناتوان چنانکه شیخ
فخر الدین عراقی گوید بیت خرابیها کند چشمش که نتوان گفت در عالم چه شاید گفت که خود را
ناتوان سازد و ظهیرالدین فاریابی چشم را بآفتاب تشبیه کرده باعتبار آنکه نورانی و روشنست که چشم را
عین میگویند و چشمه آفتاب را عین و در این تشبیه مخترعست چنانکه میفرماید بیت چشم شوخت که آفتاب
وشست خط نبشت کی ز آسمان آساست در جفا و ستم چنان شده اند کانچه ایشان کنند عدل
و وفاست باب پنجم در صفت مژگان مژگانرا اهل عرب گویند و پلک رعنان هر چند خیل مژگان چشم ترک
قلب شکن سپاهی نامعدودست اما درعین عیان بدوازده شعب منشعب میگردد گروهی سنان خوانند بیت
مژگانت همی گذر کند از جوشن مانند سنان کبود خدنگ پش و طایفه خنجرش خوانند چنانکه گفته اند
بیت ای خنجر مژگان تو خون جبار ریخته وی نرگس خنجر گشت با خون دل آمیخته و بعضی مژگان تیر را تیغ
نسبت کرده اند چنانکه امامی گوید بیت تا داد چشم مست ترا روز کار تیغ بی او نکرد بر سر موئی گذار تیغ و قومی مژه را پیکان
نسبت کرده اند که از مجری دیده خون دلها ریزد چنانکه قابل گوید قطعه ناوک مژگان او خون دلم بسکه ریخت
کرد جهان سر بسر در نظرم سیاه و بعضی ویرا بنشتر تشبیه کرده اند چنانکه خاقانی گفته قطعه نوک مژگان چنان
زدی بر دل که سنیرش در جگر بشکست و بعضی از آنرو که در سواد حلقه هندوی از هر طرف پیوسته و در دیده
طلایه کشیده است صف در قلب شکنش خوانند چنانکه عاشق وصف لعل از زبان معشوق گوید بیت
خیل مژگان دو صف آراسته در روی همند ریزش خون بشود آندم که بهم بر زنند و قومی نوک مژگانرا از رو
سر تیزی با الماس نیزه اش تشبیه کرده اند چنانکه در صفت اشک ریزی معشوق امیر معزی فرموده بیت

چرا که در خانه کمان ابرو پیوسته در کمین عشاق نشسته و موی شکافی شعار اوست چنانکه گفته اند بیت مژگان تو دو کمان ابرو تیرش همه بر نشانه افتد و گروهی نوک مژگان را به آخر ناوک نسبت کرده اند

فروزنده بدو بادام صد هزار الماس برون شد دو صد الماس نهان در خوشاب وجه تسمیه را شعرای
قدیم مژگانرا هندوان آئینه دار گفته اند و چون این تشبیه خلاف تشبیهات متداول است هر آئینه غریب نماید
چنانکه شاعر فرماید بیت سنبل رخسار تو زنگی آتش پرست نرگس مژگان تو هندوی آئینه دار سخن
گویان باریک نظر سر مژگانرا بپای عنکبوت نسبت کرده اند که از پرده عنکبوت دیده از هر طرف راه
دل عشاق میزند چنانچه سیف اعرج میفرماید بیت از پرده عنکبوتی نرگس تو در دل زده عنکبوت
مژگان تو چنگ و طایفه بپای مورچه اش نسبت کرده اند که بر گرد بادام حلقه زده اند چنانکه سحر آفرین گفته
موران بهوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را و کلام امرا عجم است چنانکه گفته اند کلام الملوک
ملوک الکلام و اکثر فصحای عرب مژگانرا بطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند اما در رساله شیخ حسن
در صفت حسن آمده گفته که چون بر صفحه جمال نون خط ابروی خوبان میکشیدند بیت موئی ز سر
خامه تقدیر برافتاد بر دیده نشست و نام مژگان شد باب ششم در صفت روی بلغت عرب
اسم مسمی است چنانکه محیا غره طلعت منظر عارض غدا خد وجه و بر سه وجه موصوف
اول آدم و ویرا اسم خوانند و در لفظ آدم بهامیت چنانچه افضل الآفرین خواجه جمال الدین سلمان میفرماید
بیت دانه خال تو بر عارض گندم گون دید آدم آمد ز پی دانه و در دام افتاد ثانیا زرد گویند و بور دی معروف
و اهل عجم گلرنگ میخوانند چنانچه بهشتی آملی گوید بیت رخساره گلرنگ تو ابس و روان ور دیده
که از باغ بهشت آورده اند و ثالث را بیضا میگویند و با بنط البشر مشهورست او بهار بیضقته بوست
میگویند چنانکه شادی فرموده بیت تا برگ گل نسرین شد روی سپید از تو از خرمی و
شادی در پوست نمی گنجد و بزبان پارسی هشت نام و راست اول آنکه اهل نظر دیدارش گویند
مولانا همام الدین تبریزی فرموده بیت اگر دیدار بنمائی و صحبت را بیارائی برای هیمه دوزخ
کشند از روضه طوبی را دوم آنکه خراسان چهره اش خوانند چنانکه ظهیرالدین فاریابی فرموده
بیت شمعی است چهره تو که هرگز ز نور خویش پروانه عطا به سمان دهد سیم آنکه اهل بخارا
رخسارش گویند چنانچه پور رودکی گوید بیت رخساره او پرده عشاق درید تا آنکه نهفته دارد این
پرده چهارم آنکه عشاق مشتاق رخسار میخوانند چنانکه غزنوی شیروانی فرماید شعر گشاده کو
گریبان چو صبح بر سینه کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پنجم آنکه شاهبازان عرصه حسن
رخش گویند چنانکه سحر آفرین گوید بیت هرکه رخش دید ز کناره میدان در شطرنج او فتاده برید
ششم آنکه پارسی گویان گونه اش میگویند بیت شد بارد گر دیدن رویت آرزوی در بخت
ندانم بد نیکو نامید هفتم بزبان پهلوی ویرا دیم خوانند چنانکه گفته اند بیت او نیم و اشوبه دو

ونیم دین ما کفن دانش آتش شو به دل بود ابدالان هشتم آنکه سایر خلق و پیش گویند چنانکه شاعر گوید بیت
روی بتها که ایمان آورند بت پرستان از زمین سومنات و روی نازنینان را بچهل و پنج صفت
زیبا آراسته اند و در عرب تشبیه من وجه بچیز کرده اند چنانکه قمر بدر و بیضا مرآت شمع
ماه دو گل عاج و کافور اهل عجم از حقیقت او بر یازده صفت بر مجاز اطلاق کرده اند و در لسان
عرب آورده چنانکه کعبه قبله دین مصحف صحیفه نسخه ورق طلیعه نور دیده
بیضا نعم و ویرا بنوزده صفت تشبیه کرده اند آفتاب ماه جام جهان نما آئینه دستینه
موسی آتش آب شیرها گلنار گلستان گل لاله سمن یاسمین نسترن نسرین
گلنار ارغوان بنیمه ذرم ختن نگارخانه چین چنانکه گفته اند خیال روی تو در
چشم من چه جلوه کند نگارخانه چین در نظر پدید آید و از عدد چهل و پنج تشبیه کرده اند
شش وجه میان این طایفه مترادف متداولست چنانکه شمس آفتاب قمر ماه بیضا
موسی نار آتش مرآت آئینه ورد گل و شعرا روشناس هیچ وجه صفت بینی
نکرده اند جز این یک بیت که چون بینی در وجه نشسته بیت ما بین دو عین است شد از تو ما بیم
بینی الفی کشیده بروی از سیم باب هفتم در صفت خط و خط پیش ارباب حسن لفظیست
مشترک میان اهل قلم و حسن خط از غایت لطف در عبارت نمی آید فاما از روی قیاس بر دو قسم
گرفته اند اول آنچه گرد لب بر می آید و روی سبزی دارد اهل عرب آنرا نبات خوانند که عذار
نشو و نما دارد و شعرای عجم سبزه میگویند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید بیت در خط
شدم ز سبزه خط تو هر زمان تا لب چرا بر آن لب شکر فشان نهاد و استادان رنگین
سخن خط سبز را فستقی میخوانند چنانکه گفته اند بیت از پسته فستقیت معلوم شد که مرو
خطت روی بنیری دارد و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور و لون با آسمان
تشبیه کرده اند چنانکه امیر معزی فرموده بیت خط سبزت از آن رو آسمانی گشت تا دانی
بجان منت پذیر آمد عطای آسمانیرا و ارباب معانی مهر گیاهش گفته اند و این دلیل
روشن است چنانکه جمال الدین سلمان فرماید بیت رخ تو چشمه مهر است گرد چشمه مهر
دمید سبزه خطت مگر که مهر گیاست و از یک روش نیز زنگار آئینه نسبت کرده اند
چنانکه مشهور است بیت آئینه روی دوست زنگار گرفت از بسکه در و سوختگان آه زدند
و اهل روحش ریحان گفته اند چنانکه قایل گفته بیت خطت ز غبار روی در ریحی و زنگی دو
یاقوت لبت سر تری دارد و با وجود آنکه در قلم صناع نسخ نسخه حسن میکنید چنانکه

ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت معزول کی شود رخت از نیکوئی بخط زیرا که بر تو ملک ملاحت
مقرر است و چنین از سواد او تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوت متحقق میگردد و ادیب
کاتبی گوید بیت خط غبار لبت نسخ گشت در عالم که ناگهان شود آن نسخ ثلث توقیعات
و حروف گیران لوح عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد خسرو میگوید بیت
خط نو که در شان لبت نازل شد لا عیب که برایت و جهت دالست و ویرا بچهار ده صفت در
قلم آورده اند چنانکه ریحان سبزه مهر گیاه پیروزه زمرد مینا زنگار آئینه فستقی
طوطی خضر لام دال دایره و شعرای خراسان دایره دور خط را بهاله نسبت کرده اند
چنانکه ادیب صابر گوید بیت در دور خط تو هاله انداخت سپهر تا دایره خط تو برماه
کشید منم دو نیم انچه در شام زلف سرفراکوش محبوب آورده اثر سیاهی غبار چنبل زنگیانست
که رو بخط دارد و سر چنبل حبش پیش گرفته چنانکه امیر معزی فرماید بیت زنگیان که حلقه
ختن زهم بر آمد که خطت کوئی ز حبش سپاهی پیدا شد و این قول را امرء القیس بعود
سوخته نسبت کرده اند و در پارسی ترجمه اش گفته اند بیت لاله را تاب رخت در دل مجمر
افکند عود را بوی خطت بر سر مجمر دارد و ابو فراس بمشک نسبت کرده اند و حقیقت این
تشبیه از این بیت استدلال بتوان کرد بیت تیره الخط مشکینم که گوئی مورچه پای
مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاد و آنچه صحیفه عذار را دو نیمه فرو گرفته است و همانا
موی بنا گوش از روی همشوانکرد آنستکه عارف سنجاهل گوید بیت گرد مشکین که بر گرد
گل تخته یا بنفشه است که در دامن گل ریخته و متنبی بشر تشبیه خط بعنبر کرده است چنانکه ظهیر الدین
فاریابی گوید بیت آمد خط شبا بلالای رخت وین نیز منصبیست که لالائش عنبر است
و این نوع خط نیز بیازده صفت موجه موصوفست چنانکه سنبل مشک عنبر عود دسمه
بو غراب دوده تاریکی ابر انگشت قیر بیلی پای پیاله موج بنفشه
شب چنانکه انوری فرماید بیت ای در بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب در شب طناب بجمله
زده بر روی آفتاب و از بیست تشبیه که ذکر رفت هفده باصطلاح اهل عجم است و سیزده
بعادت اهل عرب چنانچه نبات ریحان خضر عود مشک عنبر بنفسج
سنبل قیر لام دال غراب بوغراب هاله و یحیی برمکی خط محبوب را بلباس ابن ابی
عباس نسبت کرده اند و همین معنی بعبارت غریبست و در پارسی در این باب بازاین یک بیت
در قلم نیامده است بیت سلطان برجحت لباس عباسی الی پوشیده نکر بر خلاف او خط

از روی حقیقت طغرای منشور دوران نشو و نما است تا ما دام که محبوب بمحاسن وصاف خط آراسته
نگردد چرا که گفته اند بیت اهل معنی را اگر صورت نبستی خط تو صورتی بودی رخت از روی هستی
ناتمام فاما اورا که غبار در دیده بود از مطالعهٔ خط غبار رخ تمتع بیت چشم کوته نظران بر ورق
روی نگارین خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را آیات نهم در صفت خال
و مخیلی که او موصوف و معروف بزیب جمیل و زینت جمال نام از عرب یافت تا زبانزد اهل
عجم شد و خال بیشتر از آنکه نقطهٔ سودا رسوائی خال معشوق را با سودای دل عشاق نسبتی باشد از
آنرو که هر دو آتش اند چنانکه گفته اند بیت تا تو برگ سمن نقطهٔ سودا زده در سویدای دلم
آتش سودا زده و از انجهه خال را با سپند نسبت کرده اند که پیوسته بآتش رخسار در تاب است
شعر دل را بسوخت دانه خال تو زینجا زین بیشتر آتش سودا منه سپند و از سیاهی بکفر دل
فرعونش نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید بیت رخ و خالت ید و بیضا و دولت فرعونست
زهم کفر چرا بر ید و بیضا زده و اکثر قدمای عرب خال را بحجر الاسود تشبیه کرده اند و شعرای
عجم حقیقت این معنی را از قدما سلب کرده اند و در عبارت آورده اند چنانکه شاعر گوید بیت
خالت حجر الاسود و ما اهل صفائیم بیعی کجا بوسه رسد اهل صفا را و ستاره شناسان نیک اختر
بکوکب منخسف نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت ما بین دو ابروی تو این نقطهٔ خال چون
کوکب منخسف میان دو هلال و کمال الدین اسمعیل خال دلبند را بهاروت نسبت کرده چنانکه
میفرماید بیت زلف تو بر بنا گوش ثعبان دست موسی خال تو بر زنخدان هاروت چاه بابل
و کمال الدین خواجه در وصف مقبلی که را آنگاه بر لب چشمهٔ زندگانی دهان دارد میفرماید بیت چه عجب
سیاهیست خال هندوئی که نیک پی بلب آب زندگانی برد و خضر هندوستان خال سیاه را
بحبشی تشبیه کرده اند چنانکه میفرماید بیت روشن شده است از رخت که خال حبش است در مملکت
بدان غریب افتاده است و شعرای بخارا با انگور که دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا شمس الدین
هروی میفرماید شعر انگور که چشم ماست خالت یا رب کز جیب صواب مردم دیده فتاد
و در صفت خال اهل لطف لطیفه از این رباعی گفته اند رباعی آن خال که بند بر رخت می بندند
زاغی ست که خیمه بر گل تر نشیند نی نی غلطم که در گلستان رخت زنگی بچه بر بنه گل میچیند
و دانهٔ خال بنقطهٔ خط مشتبه است چنانکه قایل گوید بیت دانه خال تو بر طرف خم ابرویت
هست چون نقطهٔ از غیر سار ابرنون [?] و هواداران بابیت قدم مگس نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند بیت آن خال که هست طالب شکر لب شکر بر نمک آن شکر شیرینت و این خستگی جان را

بدانه نسبت کرده بیت بدانه است خالت افتاده بر زنخدان تا باید که گوش داری ز آسیب و نه کارش
و مرکز خال را در نقطهٔ دایره حسن به بیست و پنج وجه قرار داده اند و از عدد بیست و پنج نزد عرب
موصوفست بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود و کوکب منخسف است نقطه هاروت
فلفل حبشی عنبر مسک و در عجم مشک میگویند چنانکه گفته اند بیت ای بر سمن از مشک بعمد زده خالی
مسکین دلم از خال تو افتاد بحالی و هیچ دیگر بعجم مخصوص چنانکه هندو و زنگی سیاه دل
مشک اگین عنبر اگین عنبر فروش غالیه بوی غالیه ناک خالیکه بر رخ تو بر یوش فتاده است
چون فلفلی بود که بر آتش فتاده است ذات النقاط زاغ مگس دل فرعون مهر نگین انگور
دیده بر خدا فدو سوختگان سودای عشق طالع از عنبر تر خالی عملی می نهند چنانکه عارف بر وجه مجاز
استغفار میکند بیت نقطهٔ از خامهٔ نقاش ازل افتاده است بر گلستان رخت تا بو العجب زده اند
و حقیقت بمجرد عشق مجاز معلوم میگردد و این از رازار باب قلوب دانند که صدر نشینان
بارگاه قبول اند و قابل اسرار عشق چنانکه گفته اند بیت امر تو عشاق تو دانند که هی کانچنان
نیست که مرتبت الهی تا بابت بفهم در صفت لب و لب را اهل عرب شفه گویند و شعرای عجم
و در حلقه لب را بحقه نسبت کرده اند چرا که مفرح جانهای غمزدگان در او باقی چنانکه ظهیر الدین فاریابی
گوید بیت چو نمار حقه جو هشتم از حقه لبش در پیچ رفت زلفش و از مهره مار داد و بعضی بطوطی نسبت
کرده اند چنانکه گفته شعر طاوس جان بجلوه در آمد ز خرمی گر طوطی لبت بحدیثی دهد زبان
و شیرین تر آنکه خستگان فراق شکرش میجویند چرا که همی بیماران عشق از دوست و در رنگ بیمار
دانه میشنود است چنانکه گفته اند شعر وقتست اگر تو بجهد مزوری بیمار عشق اشکریزان را
و پارسی سخن گویان خراسان ورا بشیر نسبت کرده اند هر چند که خط مراو نیست و سلطان
الشعرا انوری میفرماید بیت خط تو بر لب تو چه بر شیر پای مور زلف تو بر رخ تو چه برمه
غراب و بعضی لب معشوق شکر گفته اند شکر و بلبل گفته اند چنانکه قایلی گوید بیت طوطیان شکرستان ترا چون
کعث که شهباز آمده و جوهر شناسان حلقهٔ ارباب لطف لب را بلعل تشبیه کرده اند چنانکه شیخ
است چنانکه شیخ سعدی میفرماید ملاحت لب لعل آبدار ترا که در حدیث نیاید چه در حدیث آید و خواهر که باو
تشبیه کرده اند چنانکه شاعر گوید بیت گفته هر بزرگ است لب و گفتم یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد و اهل تمیز لب
باریک را بتار قرمز تشبیه کرده اند و مبدع الدقایق میفرماید شعر لبت ز روی باریکی نماید بچشم سوزنی چون
تار قرمز و ارباب دولت نگینش میجویند و از این جهت شهرتی دارد شعر نگین خاتم لعلت اگر بدست آید
به نیم نخرم ملک سلیمانی را و فصحای عرب لب را برطب تشبیه کرده اند و در پارسی لطیف تر از این یافته اند که

طالب در حسن طلب میگوید بیت باری کرد وظیفه بوزه زو خواستم گفت از لبت رطب بستم زغمزه جار و در
و لب اطفال نوباوه را بخرما تشبیه کرده اند چرا که هر دو شیرین اند چنانکه تاج حلوائی میگوید قطعه
عید آمد و عید و برگ عیدم بفرست خرمای لبت که بوی شیر آید از و و عشاق شور بخت نمکدان ش
تشبیه کرده اند چرا که نمکی دارد چنانکه خواجه سلمان فرماید بیت ترا بگرد نمکدان پدید شد سبزی سبزی
نمکت شد هزار جان مهمان و از آنرو که روح قدست عیسی دمش میخوانند شعر لب جان بخش
روح اللهت کرده در دو چشم مستت احیای می پرستی و لب تشنگان مشرب خضر آب حیاتش
خوانند بلکه چیوه آبت از دست ما چیوان چه داند قدر آبحیوان و در این باب بنمو گفته بیت نشان
آبحیوان گزدهان خضر میجستم دهانت میدهد با نمک بزیر لب نشانها را و مستان جام عشق احش
مینا مند چنانکه شاعر گوید بیت لعل تو راحت خون در دیده ما زده مدام چشم تو مست دل در شیشه باز زده جز آب
و باریک بینان جان شیرین ملیب ورده اند تا لبرا از روی قوت بهلیست و نه صفت دراک کرده اند
و از مستعمل عدد شانزده باهل عرب مخصوص است و یازده بعجم چنانکه حوض کوثر راح روح یاقوت
لعل مرجان زبرجد عقیق شهد رطب عناب و پنج خبر غیر مستعمل چنانکه حلقه حقه
قند نبات نقل و پنروه تشبیه دیگر بعجم منسوب است چنانکه تلقین جان شیرین آب حیوان شیره
می نقش زیاده جام خون ناده اند نمکدان شکر شیرین شکرستان طوطی و اهل
عجم از استعمالات اهل عرب مخبرند بلکه در همه سلب دست تصرف دارند و بمعنی مطالعه دواوین اساتذه
عرب محقق گردد که هر حرفی که بهر حرفه ظرافتیست و هر کلمه نقطه از حسن مطلع ظهیر الدین فاریابی بمعنی
استنباط کرده است بیت چرا هوای لبت خون من بجوش آورد اگر نشانه خون از خواص عنابست
باب دهم در صفت دندان دندانرا اهل عرب سه قسم بنام مترادف نهاده اند چنانکه ضرس و ثغر
و سن و به صفت موصوفست اول نور و اهل عجم شکوفه گویند دوم حب و بپارسی گویان گوهر باران خوانند
سیم برد یعنی تگرگ و اکثر اهل عجم دندانرا به تگرگ تشبیه کرده اند چرا که بسبب آنکه وصفت خوبرا است
چنانکه گفته اند بیت ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و ز تگرگ روح پرور مالش عناب داد و سلطان
الشعراء خاقانی دندانرا بشرنگ تشبیه کرده اند و لبرا بخون چنانکه در تسمیات فرموده بیت بشرنگ تر و
خون حکیم بسته بیرون و درون بلبت و اهل خراسان دندانرا از آبداری بقطره شبنم نسبت کرده اند بیت
دندانت بقطرهای شبنم ماند کاندر دهن غنچه خندان افتد و مجنون بنی عامری دندانرا بعقد ثریا نسبت کرده اند
و شیخ کمال الدین اسمعیل فرماید بیت دو رشته در دندان چون از لبت نماید گوئی مگر ثریا در ماه کرد منزل
و اهل عجم ثریا را پروین خوانند و دانه بزرگ را گویند و لؤلؤ مستعار است چنانکه از در دندان گرمی محبوب

و اثیرالدین

اثیرالدین اومانی فرماید بیت بوسه خواهم ز تو لعل تو لؤلؤ گیری خوش جوابیست چه گویم که شکر میخائی و در
پنهان هر صفت مطلع شعرا کمال الدین بکرانی فرماید بیت لؤلؤ دندان که شد لالائی او پروین جان
از و بنده اهل نظر و خوشاب انداخته و شعرای سابق دندانرا از جهت قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب دندان
محبوب گفته اند بیت در حلقه لعل لب گوهر شکست در یکه هزار گوهر از بد شکست و عاشق بعذر بر
بیکدگر افتادن دندان معشوق گوید بیت بر درج عقیق تو آن چند در بر یکدگر از تنگی جا افتاده است
و جوهر شناسان رشته نظم عقد دندانرا از آنجهت که در یک سلک اند بگوهر نسبت کرده اند و بخلاف ایشان
علی فخری استری گوید قطعه میگفت بدندان تیم عقد در من هیچو توام خوشاب پاکیزه گهر خندان
خندان بزیر لب گفت خموش بر بسته وگر باشد و بر رسته دگر و در صفت جمع و تفریق وضعف خط و
لب و دندان ابن حسام گوید شعر تا تبسم نکنی عقل نگوید هرگز که تو در آب خضر لؤلؤ لالا داری و
بنات اختران از روشنی ستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولینا همام فرماید شعر بخندد اگر چه بخندد
بدیت همی دانم که آفتاب بروز ستاره ننماید و اهل نجوم بکوکب ثاقبش گفته اند و استادان قدیم
دندانرا بمهره نسبت کرده اند چرا که در حقه لب جا دارد و تمسک جز این یک بیت نیست بیت
بدرون عجب اگر پراکنده شود از حقه مهره از لب و دندانت و هر چند گوهر پاک دندان بحقیقت عظم است از در
محل خود بیمثل است پس اما از روی مجاز عقود منتظم اورا شانزده باب تشبیه کرده اند شش صفت اهل
بلغه عرب چنانکه نور حب برد ثریا در لؤلؤ سمین و هشت تعبیر اهل عجم چنانکه تگرگ
شبنم گوهر مروارید پروین ستاره مهره سرشک و اهل عرب دندانرا بهیچ باب
با کلمات پارسی نهند و شعرای عجم دندان طمعرا در الفاظ عرب ایشان فرو برده اند و در تصرف تشبیهات
محیر اند و از آنجمعی شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید بیت گر این مقاله دگر باره در جهان آید چنانکه دعوی
معجز کند بسحر مبین نبات زرد شوند کشید چو شو الف بسیم زر نتوانید بسان ثغر تو سین ما ب
باب یازدهم در صفت زنخدان اهل عرب زنخدانرا ذقن میگویند و تشبیه بتفاح کرده اند و تفاح سیب
گویند و شمامه اش خوانند و بدستنبو مشهور است و این سیب بهر دو صفت موصوفست بیت سیب ذقنش
که هست چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو و اثیر الدین اومانی در وصف زنخدان معشوق گوید
سیب زنخش در دل من بار افکند زین سوخته یاد بش زین بوی بهی و شعرای خراسان زنخدان محبوبرا
به به نسبت کرده اند از آنرو که گرد آلود است بیت خط تو غبار است و زنخدان تو به به باشد اگر گرد
زنخ پاک کنی و اهل لغه طوق زنخدانرا غبغب گویند بیت دستی از ترنج غبغب او میکنی جدا آری طمع
ز سیب زنخدان بریده ملوک الکلام زنخ را گوی سیمین گرفته اند چنانکه سلطان محمود سبکتگین در غدر

خواهی زنخ گرفتن محبوب کو بدیلیت زنخت گر گرفتم از سر لطف خون من ریختی و عذرت هست
زانکه هنگام رگ زدن رسم است گوی سیمین گرفتن اندر دست و لب تشنگان را به عشق
دورهٔ زنخدان را بچاه نسبت کرده اند که چون آب دار است شعر ای با سکندر لب تشنه در جهان
که نیافت نشان آب حیات از چه زنخدانش و از آنرو که چاه زنخدان در دل بردن سحر میکند
بچاه بابلش نسبت کرده اند بمناسبات عشاق در روی معشوق میگویند شعر چشم ها رو آب دارند بهر
روی ماروت ای پسر سر نگونداری در آنجاه زنخدان بوسه و در روی روزگار بدو و از ده صفت
روشنائیست چهار متعارفند چنانکه تفاح سیب شمامه دستنبو و هشت متعارفست نیز
چنانکه به ترنج گوی سیمین چاه چاه بابل آب معلق خان غزنی بیت دست هیچ
کس با آن زنخدان نرسد جان برکف دست داشتن سهل آن بنود و در وصف دل از تار
به این رباعی گفته اند شعر سیب نخش که هست روح ثانی بر دست گرفتم ز سر نادانی
دلدار به تهدید من گفت که هی جان برکف دست میبنهی دانی ثابت بدی و در صفت گردن
گردن را در عرب هادی و جید و عنق گویند و بگردن غزال نسبت کرده اند و در
عجم برکردن متعارفست و نامداران ملک جمال گردن را در کشور حسن سروری داده اند چنانکه
منیرها بدیلیت گردن با چون قد او بالا برآئی تا بدوش ملک خوبرا نیاید سروری چون گردنش
و استادان ماوراء النهر بدبخت کافورش نسبت کرده اند چنانکه فابل کوبد شعر از لب خود ما
تشنه در تاب تموز بحید برانند رحمت کافورش این و بعضی شمع کافوریش گفته اند چنانکه
فرماید بیت اخرا از فرخ رشید است زرین چهره اند روشنائی شمع کافوری سیم گردنش
وطایفه گردن را با سور عاج نسبت کرده اند از آنکه با زلف بر وی می پیچد و عاج لفظ عرب است و در
عجم بیل استه اش خوانند و وی را بنج صفت کردن افرازی داده اند چنانکه دو دخت کافوری
ما سوده تمام شاخ شکوفه شوشه سیم چنانکه گفته اند شعر با ترک من انکه دست در گردن
در کردنش آید هوس شوشه سیم ثابت جید هما در صفت بر بر را در لفظ عرب صدر میگویند و در عجم سینه
و سعد الدین اصلی آملی سینه را از آن صدر میخوانند که صد دلست و صد بلخی میگوید بیت بکشت
بمن دوش پری بر من زد المنة لله که بری خوردم از و صرفان نقد خوبی بر بازیلیا ترا
بسیم نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت بر چه سیمت از سیب بر من مجروح لب لطیفش آزاده اند
نفس افکار و باغبانان چمن بر لطیف انیر بنش خوانند چنانکه گفته اند بیت بر دنیر من پیرا
باد صبا مژده که باز ترک بنیر من بر من عزم گلستان دارد و نقش نهدان کسوت عشق

تن را بحریر نسبت کرده اند چنانکه خاقانی در قصیدهٔ منیرها بدیلیت شعر با بحریر تن و دیبای رخت ترنج بر دو سیب
زنخت و مقصود از این وجه است و مراد از ترنج بر پستان و قدما پستانرا بنار نسبت کرده اند و
این باست که فردوسی منیرها بدیلیت زنخانش چه گلنار و لب نار دان ز سیمین برش بر دمیده دو نار
نار دان و راه روان راه عشق محبوب سرو بالا را گلندام میگویند چنانکه گفته اند بیت با چنین
شکل و شمایل که تو داری باشد همه کس را بتو ای سرو گلندام طمع و سینه را از سفیدی تسکیم سنجاب
نسبت کرده اند و پوشیده نیست بر ارباب معنی که بر را بعد هفت اندام تشبیه کرده اند
گروهیش سیمین خوانند و بعضی عاج و قوی سنجاب جمعی گل و جمعی حریر و طائفه نسرین امولانا
همام الدین وجود معشوق را بر سمن بر گزیده است و منیرها بدیکه چون بار پیراهن کشتی کز گل نسبی
نازکتری پیراهنی باید ترا از لاله و برگ سمن ثابت یا نوده در صفت ساعد لغه عرب است
که دست عجم گشت و نیز دستان مخصوص ساعد و رسند آن سیمین حسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی
فرماید بیت پنجه با ساعد سیمین چه میندازی به با توانائی معربدیکنی بازی به و فراخ شانمان
بنص کبیر ساعد نازنینانرا بتختهٔ عاج نسبت کرده اند و در فصد کردن محبوب گفته اند بیت زان
بلش که بوسه داد بر ساعد او از تختهٔ عاج شاخ مرجان برخاست و از اینجاست که هر دم خون عشاق
برنگ دیگر میریزد نگارنیش میخوانند چنانکه جمال الدین عضد منیرها بدیلیت تو تیغ میزن و نگذار
تا من مسکین نظاره میکنم آن ساعد نگارین را و از غایت نازکی ببلورش نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند بیت بلورین ساعد جام بلورین نبا میو بود نور علی نور و شعراء قدیم ساعد را ستون سیم
گویند و در صفت جوابگردن معشوق بر سر دست عنصری گوید شعر چه بر رو ساعد نهد بر بخوب
ستون از سیم استه ساز د ستون و چون در وصف و صافر سخن کم دست هم میدهد بر شش صفت
اختصار کرده شد چنانکه گاهیش سیمین گوینده گاهی نگارین زمانی بلور و زمانی سیم و یکبار جان بس
میخوانند چرا که آرزومی متمند است و تعوید کردن جان و آمنعنی زین بیت مستفاد میشود
گفتم هوس ساعدت نمیکنم اکنون که بگردنم در آمد چه کنم ثابت انشا نود هم در صفت انگشت
در لغه اصبع خوانند و انگشتانرا اصابع و سر انگشت را انمله و بنان گویند و هر یکیرا نامی مخصوص
است و وی را شیرا نیسجنا عرب به بنید بشکر نسبت کرده اند و از آنجمله که کره بر کرده است و انگشت
نمایان شعراء عجم انگشت را از سفیدی و نرمی بدم قاقم نسبت کرده اند چنانچه انوری فرماید بیت
اندلاویز دارد از نرمی سر انگشت چو بدم قاقم و چون سر عشاق بجو نرمی دست برادو گردن خاری
گشتند و اما تبری گوید بیت نگار کرد دلم نگار انگشت ز خون دل نهادیم بر نگار انگشت

و پنج انگشت نگار کرده را بپنجهٔ مرجان تشبیه کرده اند چنانکه کرجانی گفته است بیت نگار ز رنگ و حنا برده دست دلداری
سر انگشت بلور این تو رنگ از پنجهٔ مرجان و در منع نگار کردن سر پنجه نگاری حصاری گوید بیت چرا باید
که انگشتان برنگ تیره آلائی که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت و نحکوبان خراسان
سر انگشت را بفندق نسبت کرده اند چنانکه قابل گوید بیت روزی زیر تیشه اش شکری خواستم بچشم
فندق فراز نرگس نامهربان نهاد و انگشت پنج لعبت در عقد لغة اهل حساب نامده است چنانکه منشد
پشکو ذم قاقم قلم عاج پنجهٔ مرجان ناسوده سیم چنانکه در وصف آستین برزدن
بر انداز گفته شعر زینل استه دیبای چین برشکست بماسوره سیم بگرفت دست تا بت
هیفدهم در صفت قد اهل عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را قامت میگویند چنانکه اوحد
فرماید بیت برو در مسجد گذار یکن که پیش قامتت در نماز آیند آنها بهانه قامت میکنند و در عجم قد و بالا
میگویند چنانچه گفته اند بیت قد و بالای ترا دوده لهم رسان که دواد گرچه همه سل به بالا باشد
و بالانشینان بارگاه عشق بر سرو سهی بالا داده اند از جهت بالا میگویند و زیردستان سبب
هجران بلای جانش میخوانند چنانکه فخرالدین فنیح انه گوید بیت بلاست آنکه تو نامش نهاده بالا
حدیث راست همانست و زیر و بالا نیست هواداران بلند همت عمر از شوق گفته اند چنانکه
قایل گوید بیت هوای قد بلند تو میکند دل من تو دست کوته من بین و آرزوی دراز و حرف
گیران لوح تعشق الف میخوانند چرا که در میان جان دارد چنانکه شاعر گوید بیت قد تو در میانه
جانراست چون الف آرام کرد و راستی آرام جان هست و اهل کمال از غایت استکمال
ادرنگ نانند که از نباتی بر سیدند که تو که گفت من نیم از خاکش بر کشیده اند و باقد خوبان او را برابر
داده اند و اهل دریا کنارش نشک گویند چنانکه شاعر گوید مصرع قد تو چنانکه بر لب دریا نشک
طوبی بر دانه قامت چو سرو تو رشک و عجبترا اینکه کوته نظران از طبع چوبین خشک قد دلبرانرا
سرو میخوانند مصرع سرو چون هیچ نانرشیده لاجرم هدف تیر ملامت شدند و بعد از آن
ازین روی مولینا همام الدین میفرماید بیت سرو در آرزوی بالای تو نسبت کرده اند سر
کرده ام عمر بسیت از بالای تو و در ترجیح قامت محبوب و ابکتا سرو بمعنی ابلغ است که شیخ عماد
الدین کرمانی فرماید ترا بسرو نخوانم چرا که سرو پای همه تخت تو ز پای تو البرجانی و در رعایت
جانبین در این بیت مزیدی هست بیت سرو از لاف تا بالا و لی قربی نداشت کار سرو
بندگی قامت بالا گرفت و باصطلاح اهل عرب نهال قامت محبوب را باشی از مختلفه تشبیه کرده اند
چنانکه طوبی تا شاخ نخل صنوبر را عرعر و در عجم سرو اما در این خلاف هست و از شعرای عجم شیخ

سعدی قد را بپان تشبیه کرده است و از شعرای عجم این خلاف از لطیفه خالی نیست بیت قضیب ماز
بانه لو توقف کر خلاف سرو منجوهی بجم و اهل عجم در استعمال این تشبیهات مخیرانند اما آنچه فحول
نحو ذکر کرده اند و در عبارت و رده معرفست چنانکه شعر نارون شمشاد گلبن نیز
الف و از عدد سیزده صفت هیچ تشبیه در آن نیست که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلدار
تشبیه کرده اند باعتبار آنکه از حقیقت هم دور این خطا بر میگردد و بحقیقت دلدار دو سلمان میفرماید بیت
شکل صنوبر یک دلش نام کرده اند سلمان چه او قد تو در برگرفته است هرچند در این باب سخن بالا در
کشیده اند ما نگذریم از راستی که از راستی نتوان گذشت انحق غلط ال بالا الخود بهشتی را تا طوبی بالا
طوبی ایشه نگفته منزلت بهشت نیافت و شاخ تا خود را بدو نسبت نکرد و در عرب تا زنیاوردو نخل را
سایه ور اکردن ننهاد سر فراز نشد و بان تا دم نزد در هوای وی سکونگشت و عرعر تا در راه او بر جا
ننشست سربلندی نیافت شکله با وجود تن اگر کمر خدمت با وجودش نبستی تا ابد الدهر پای در گل ماندی
تا سرو پابندگی او ولاف آزادی نزد بر خاک ننشست و تا نارون با او همسری بجست دست
روزگارش بخاک منزلت فرو برد و تیر با همه رفتار افتاده وست و صنوبر با همه خدار دل داده و گلبن خار زده
الحق همه خاره و خاشاک این باغ هند فرونت از راه بوستان پابگیر روان و در لطف این تشبیه مولانا جمال
الدین سلمان فرماید شکل صنوبر یک دلش نام کرده اند هیدل بیاد قد تو بالا گرفته است متصور ازل
اندر وح صوتر میخو است مثال قد ترا بر کشید و آمد راست باب هیجدهم در صفت میان میانرا اهل
لغة خاصره خوانند و بپارسی میان گویند از آنجهت که واسطهٔ کمر است در میان پیکر وجود به تازی آنرا
میانرا گویند و اصیف باریکی میان تا میان باریک و باریک پنهان بیان میان باریک را بموی
وصیف باریک میانرا گویند
تشبیه کرده اند چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت میانش را و مویش را اگر صد ره بپیمایند میانش
کمتر از موی و مویش تا میان باشد و در این تشبیه مبالغه نیست چرا که باریکی میانرا از باریکی موی دیده گرفته
اند و ظاهر از این میگوید بیت طرفه آنست که وقتی کمری می بندد ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد
و در تأکید نفی و اثبات این بیت وقتی دارد شعر بموی اگر میانت وقتی کمر نبستی از رقتی نبودی
موی میان نبودی معنی نیستی که اگر کمر نبودی آن رازرا که کشودی آنها که یقین نپوشند کمان ما می بر
دی نند و کمر معرفت میان گشت و نام و باقی دلیل نشان فی الجمله به پنج صفت در میان اهل
اندیشه مخفی میخوانند چنانکه ظهیرالدین میفرماید بیت اندیشه که کم شود از لطف در میمه دل
بر انه بکمرت در میان نهاده و هم آنکه وجودش متصور نشود هیچش میخوانند چنانکه گفته اند بیت
هیچ ندید هر که او هیچ ندید از میان هیچ ندید هر که او هیچ نگفت از دهان بسته آنکه نبود ما

چنان بربست موئش گفته‌اند چنانکه در رقم نامه سحرآفرین گفته است بیت بدانش بی‌نشان موکه باریک میان
بصد فکر کردند ناخوش میانت چه آرم که امر دانش گوید چنانکه گوید بیت موئیست در میان وجود و عدم نهان
ما زیکدر وجود کرد میان لست پنجم آنکه نکته گویان از وقت اراده معنی باریک بمیان باریک یافته‌اند و کمال اسمعیل گوید بیت
شبی ز معنی باریک نکته میگفت گر حدیث میان تو در میان آرد کسی نشان میان بدید خبر گرفت [illegible]
نشان ز بی‌نشان آورد باب نوزدهم در صفت ساق و ساق لفظی است عربی و در عجم بهمین عبارت مستعمل است
هرچند بصورت دور می‌نماید اما بمعنی کمیت و در قدیم الایام تعامیتین نسبت کرده‌اند باعتبار آنکه تن بدو قائم است
و ساق بر دو قسم است سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول بعناب تشبیه کرده است چنانکه منقولست
بیت ساق تو مرا زیاد آورد دست هرگه‌که بهم ستون عنابرا و سیف الدین اعرج به شمع تشبیه کرده است چنانکه گفته است
بیت هرگه ابر آن و ساق یکنظر افتاد گفت عاج را چو بند افتاده است بر شاخ بقم بدین تشبیهات تا این وقت مستعمل
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج و در عجم سفید مطلوبست و ببلور نسبت کرده‌اند چنانکه در وصف ساق ساقی
فرخی گوید بیت بلورین ساق ساقی ترک و مه‌رست ستاده بر سر با باده در دست و متاخران هم تشبیه کرده‌اند
چنانکه مداحی فرماید شعر ساقی بر هم برد بساق سیمین و آن کیست که او بخیم آید بزور و این نوع خاص مسند عام قریب است
اکنون صفت ساق باید و قرار کرد مصرع جا پا با دمی بنشین در حکایت بنجمان باقی صورت پیکر و شمایل اعضای وجود است
و چون منصرفان ابدان در آینه متعدل ازین سبب عصاساید کرده‌اند هر آینه کمال او خود سخن نظم از مناسب الفاظ معانی بود تا منظور
اولوالابصار گردد و بسیاری در غلط‌اند که بمطلب جوهر معنی در سلک بیان آورده‌اند و هر کس خود قرار نداده‌اند و بخود
برابر باب سانظم بر ترجیح آنند و غافل از آنکه هر جا لب را بلعل تشبیه کنند و دهان را بدرج گوهر نسبت کرده‌اند چنانکه ظهیر الدین فاریابی میفرماید
بگشای لب به پرسش من که چه گفته‌اند کان قفل لعل نایب آن درج گوهر است و هر جا که روی را به بهشت نسبت کنند باید که ابرو
باب گوشه تشبیه کنند کما قال القائل آمد قیامتی بسرم تا بدیدم آنکه روی تو در بهشت و لب حوض کوثر است مثال دیگر در جمع
تفریق بتصدیق آنمعنی میفرماید شعر ابرام که جادو و ماه او کافر است گرچه نه جای کفر و جادو بود بهشت نوع دیگر آن
بست و جنود اهل حق بقدم موی اشعار از زلف و غمزه چهره همچون بهشت لیکن و لازم است هر جا که لب را بشکر تشبیه کنند باید که لب را
بخط نسبت دهند چنانکه سحرآفرین فرماید بیت بغمش هر که دید نیل کشید از دو جهان من و فرات برآید و هر جا که زلف را بچوگان
نسبت کنند باید که زنخ را بگوی تشبیه کنند چنانکه مولانا عماد فقیه فرماید بیت دل در قفای زلف تو سرگردان افتاد
چو نگو دلی که در پی چوگان افتاد و هر جا زلف را بشب نسبت دهند باید که روی را بماه تشبیه کنند چنانکه شرف فرماید بیت
سبحی بچو زلفت بماهی که ما یافت مهی بچو رویت بالی که دید و اگر همین صورت را تصریح نکرده‌اند گویند درین مبالغه بیش بود
چنانکه گفته‌اند بیت تا با تو حدیث زلف و روت گویم حاوید شبی باید خوش مهتابی و اگر در مصرعی چشم را نرگس گویند
باید که در مصرع دیگر زلف را سنبل خوانند و شاید که آن یکجا گویند و این یکجا سنبل با آن یکجا نرگس خوانند آن یکجا چشم خواند

باید که هر دو را نرگس و سنبل خوانند و با چشم و زلف گویند چنانکه مولانا شمس الدین جلبی فرماید شعر سنبل و زلفت
جادو میدهد نرگس مستت بخواب میکند ضمان دیگر مولانا سعد بهاء الدین در میان آورده است بیت چشمت
بخواب چشم همه ساحران ببست زلفت بتاب توبه صاحبدلان بشکست و فضل المتاخرین مولانا رکن الدین گرامی
کعبه نشانه از آفتاب رخسار کرد و بتخانه را نمونه از چین زلف با یاد چنانکه میفرماید شعر هر طرف از مهر روی و نقد رویت
بهره هر طرف از چین زلف کافر بتخانه و از اقسام تشبیهات این تشبیه بلیغ است بر این قیاس که روی را بصبح تشبیه کنند
باید که زلف را بشام نسبت کنند و هرگاه گویند که صبح از عکس رخسار تو پر تو بیست باید گفتن که شام را از تار گیسوی تو نمونه است
تا در این صفت تمام نه بدید آید پرتوی از تار رخسار تو صبح شمه از عکس گیسوی تو شام هر جا که روی را بلاله تشبیه
چشم را باید که بمادام و زلف را بسنبل و لب را بشکر چنانکه در نخستین مولانا رکن الدین فرموده است بیت نشانه رخ و زلف تو
لاله و سنبل نمونه لب و چشم تو شکر و بادام و هر جا که روی را بخورشید تشبیه کنند باید که زلف را بسایه تشبیه کنند چنانکه
گفته‌اند شعر بر تو روی چو خورشید تو در سایه زلف راست چونکه بصبح طلوع سحر است و اولی آن بود که چون
روی را بآفتاب تشبیه کنند باید که بدلیل روشنی اثبات کنند چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعر آفتاب نماند بکم
میکند معنی که در تامل او خیره میشود ابصار و این نوع بدایع شعر ای سابق است و پادشاه جهان دانش فردوسی طوسی
تناسب ابرو را بکمان تشبیه کرده‌اند و گیسو را بکمند و این بیت مشهور است بیت جهان را بکمر زیر و بلند با ابرو
کمان و بگیسو کمند و دیگر سرو را بقد تشبیه کنند و روی را بماه چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت من ماه ندیدم
بر سر وی من سرو ندیده‌ام قبا پوش و در این صفت مولانا مجد الدین همگر گوید راستی از خرخ و قدت که دید
ماه تابان بر سر سرو سهی و اگر در حقیقه دو چیز مختلف را جمع کنند باید هر دو را باهم از یکوجه نسبتی بود چنانکه امامی گوید
شعر مجرد ربادام و مغز در شکر الحیوان برلب و جان در بدن و از روی مراعات بادام زیبا بهمان نسبت است
با مغز در نهایت این اقسام همین فرض است بلکه فرض همین است اکنون تمسک این نمونه کافی است و این شرط فوت مدعا
و بجان سخن تعلق دارد و اگر متقدمان متعرض فواید آن نشده‌اند و اگر بعضی متاخران بواسطه عدم استحقاق
این خلافت گویند خلاف آن باشند و طریق عقل همیست که طریق عقل واحد و تجربه آنکه از غایت پند
پندارند و عیب آن بنگارند و بدان خورسند که عوام الناس شان معتقد گردند و از انکار خود حق شنیده
کنند بیت ادب را ابراز علت نادانی چیست سفاهت را شعار خود کرده و از حقیقت شعار بیخبر و اگر بخطا رسند بدان
لاجرم تعبیر نفس از زبان سخن گوی مفتخر شوند بیت در نفس خویشتن به منیت ما اهل خسته تر کاست تجربه که باد
این بدکه بنده را می‌خوانند و خود را خواص خوانند و لطف ایشان تمام است شعرا انگه که زشهر شناییست
که متاع با کی هست هر گاه که طفل را ایام صبا عهد شباب بکام نشو و نما بگوید که تربیت و تحصیل
دهند و نیز خم جوب معلم نمایند زمان تعلیم و تعلیمش نمایند که در حال عنفوان شباب بحسب بدان انفسه و از خود و فضیلتی

تصور کنند آن نه از جهت پستی و کمال باشد زیرا که در حالت شب زهر که مسئول بود در جواب گوید شعرا اینها که خوانند
از نظر محو میشود الا حدیث دوست که تکرار میکنیم و از غایت جهل معتقد سفیدی و سیاهی هندو مشکر فیض الهی
و لطف نامتناهی غافل از آنکه استکمال کمال با استعداد قابل دارد چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت باران
که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس مستعد سحرآفرین بمطالعه کتب دیگران
چه مباهات کند شعر نبود در کتاب بهادل وارد در نه دل صد کتاب تصنیف توان کرد و فیلسوفان نامی آورده اند
که بعد از معجزات و کرامات شعر سحر نوعی از خرق عادات مخصوص هر کس قابل آن استعداد نیست و سلطان
الشعرا انوری ابیضاح چنانکه فرموده کما قال شاعر عربی انی کذابین قوم کردند آنکه بود ابتدا شان امرء القیس
بود و امس و بنیاد من خادم همی پردازم اکنون ساحر بست سامری کو تا بیاید کو شمال الاساس بنا برین معنی کرامات
شقی بود از معجزات و در حق پیغمبر ما نه میفرماید که و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی
میفرماید پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا مدین دلیل شاید که نبی شاعر بوده باشد اگر عدم خط موجب
نقص بود بالنسبی که اشرف موجودات بجناب الثقات فرمودی چنانکه قایل گوید در مقامیکه شیر مردانند
بخط و خال افتخاری نیست اگرچه اهل توحید میگویند بر دلیکه نقش محفوظ پوشیده نیست نقش خط چگونه پوشیده
شود و نظر به نبوت بود که مخفی مانده و از قوه بفعل آید و از علم بعمل پیوست تا هر کس انگشت بحرف نهند چنانکه کمال الدین
اسمعیل فرماید شعر تا همت خیوان نهند عقل هرزه گو انگشت خط نکار تو بر نه سوز نیست و دلیل بر اینکه دیگر موزونان خاتم
آورده اند که در عهد سابق که رام القری میگفتند حضرت نبی را قسم با ابن اعتبار ری میگویند که مولد شمع مبارک بوده
چه شرف که بلند را سکان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دانند که طعن طاعن و تعریض معارض بسمت قدیم و
عادتی معهود است شعر کار فلک است که بیرون آرد در معرض هر محمدی بوجهلی هر چند که لطف طبع نتیجه نظر
حق است مصرع تا در حق هر بند نظر چون آید اما کسب را مدخلی تمام است و سعی را اعتبار عظیم بیت تدریج
ثبات و انتظام تربیت کرده مه نو بدره و باران در خون مشک جگر کرده و بر مستعدان پوشیده نیست
عمری در عملی صرف میباید کرد تا بحقیقت آن رسته و نامی برآورند چنانکه گفته اند بیت همه عمر هیچ نشنیده اند
سعدی که نامش برآید بشیرین زبانی و اکثر شیت استادان با وجود مقتدر منتظم نشدی ظهیر ظاهر این نسبت
نفرمودی شعر منتعکه من بفضل در جهان دادم همین جفای پدر بود و سیستی استاد روزی از استاد خود حسین بن محمد
سؤال کردم که مصرع را بیت میگویند و خانه را بیت این دو را با یکدیگر چه نسبت است بجواب فرمودند که اهل لغت
مصرع را یکبار در دولختی گویند و مصراعین هر دو را شیخ سعدی درین باب نصیحت خواجه علاء الدین صاحب دیوان
فرموده است بیت در سخن بد و مصرع چنان لطیف نهادم که خواجه شاید اگر در خوشتن کند بیزار
بخور ببخش که دنیا بهیچ کار نیاید جز آنکه پیش فرستد روز بازپسین را و خانه بر چهار رکن مبنی است و دو

مصراع که عبارت از بیت است بچهار رکن قایم است چنانکه لفظ و معنی و صنعت و خیال است المعشوق لیکه بدین
ارکان اربعه مستحکم شود و حصین گردد و رکن صدر خلل و حشو موجب انهدام دو رکن عجز گردد و اگر در عجز
رخنه پدید آید در صدر هیچ تفاوتی نکند بدین دلیل که لفظ و معنی نوری بر صنعت و خیال بکمال عنایت
اول آنکه بصنعت پردازند و بخیال نهایت رسند شعر سخن جزالت لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی
پایه صنعت است و خیال و لفظ چنان قشری که معنی لب او است سخن باید که مغز بود نه پوست و صرف حروف
مرتبت اگر متعرض شوند اگرنه بسبب لفظ بعبارت آید و خیال کالکونه عروس معنیست و قوت متخیله
مشاطه او و عروس صاحبجمال را از بر مشاطه احتیاج نیست مصرع حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست
بجمال بکمال توان رسید و بکمال خیال نتوان رسید و فصحای عرب فرموده اند الکلام الفصیح هو ما
یدخل الاذن و هر سخن که منقح بود قریب الفهم همه را حلقه در گوش کند و تصرف در ترکیب قدرتست و
در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام دانه چند از راه تناسب در یک سلک کشند قیمتی یکی باید و هر یک
که ناظم تناسب ترکیب عبارت را از راه ترتیب رعایت کند سخن بقیمت بود و چون از بلندی حرف خالی
باشد معانی همه در یک منوال بود و صنایع هر یک قاعده و تمیز نیابد و از میان بر خوانی
حال آنکه خلاف اینست پس معلوم شد که تفصیل شعرا نامی را بنای چنین از باد بهوا نیست هر چند که سخن
گویا نقش بند گفته اند چراکه در هر نقش در سخن نقش بر باد می نهد چنانکه گفته اند بیت باد رنگینست شعر و
خاک رنگینست زر باد رنگین میخروشی و خاک رنگین میستان و از یکوجه دیگر سخن را بآیینه نسبت کرده اند
و صفای آیینه از روشنی است بر این تقدیر باید که سخن را روشن گویند تا صفا یابد چنانکه ظهیرالدین فاریابی
میفرماید بیت بضاعت سخن خویش هست از خواری بسان آینه چینی میان رشته زنگ و طایفه از
لطافت سخن را با آب تشبیه کرده اند و لطافت آب از روانیست پس باید که سخن را روان گویند تا لطیف
باشد چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعر سعدی چو آب در همه عالم روان شده است وز پارس میرود بسخن
سفینه و گروهی سخن را بعروس نسبت کرده اند و بکارت عروس از پاکدامنی است پس باید که سخن را پاک گویند
تا بکر خوانند کما قال الاستاد عروس حجله طبعم هزار دل ببرد اگر برافکند از رخ نقاب گوشه معجر
و بعضی سخن را بگوهر نسبت کرده اند چراکه جای در گوش دارد بیت گهر در گوش پسماید بمانند نمک بعد ازین
بسی در گوشها مانند سخنهای دلاویزم هر چند پیش ازین فصل مابت در باب معانی صنایع شعر و رسایل معانی
آماده بود تا بحکم للکل جدید لذة سخن بدین نسخه قرار گرفت و خامه مسک امید بحضرت عزت چنانکه بشرف
قبول نهند که حضرت پادشاه اسلام پاینده باد تا قبول جهانیان و مزید شهرت این نسخه ان گردد بیت کرد
تعریف من نکرد کسی که هر چیست پایه و مقدار سخنم خود معرف هنر است چون نسیمی که آید از گلزار

با وجود آنکه بعد از مطالعه حدایق السحر شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف تعرفات نازک کرده اند اما
بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این خوشه چین خود را در سلک جوهریان نظم کشیده و آنچه بمدت مدید بحسب فرصت
اطراف و جمع نموده است شرف استماع و انتخاب کرده هیچ ظنی طبقی پوشی در رکن فتند و بر طبق عرض نهاد متوقع
که چون شرف مطالعه ابنای جنس رسد و مشرف گردد بی هیچ تردد بانصاف حق شناس شوند که بمیزان
طبع اهل نظم اقتضای راستی کند و سخن گوی راستگو و نیک کردار بود تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید
میفرماید اِلَیهِ یَصعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ العَمَلُ الصّالِحُ یَرفَعُهُ صفای زلال سخن از صنع
دلست هرگاه که مجاری اب تشنه شود آب جاری گردد و ضمیر آینه
صورت معنی چگونه صورت بندد الکلام صفة المتکلم
باوصاف جمیله موصوف گردد و از تجلی جمال نو عروس عالم
غیب روکش آینه طبع شود و پیوسته بادشت عرا
طالب حسن بجمال بود از حسن طلب نتیجه او
سلسله جنبان حلقه
عشاق گردد
و چه شمع
روشن است
که
کجا
سطوع
صفای ظاهر تصفیه
باطن ارباب قلوب و دل سوختگان
عشق گرم ترقی گردد یا از قسمت پیمان سوز گر جان
خیزد یا آنکه بر تیسمانش بجسم بند
ختم بالخیر و السعاده حرره
الحقیر محمد باقر
الخوانساری
فی شهر ۱۲۸۳
۲۲
۲
۲
۱




چاپی